

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228519**

UNIVERSAL  
LIBRARY









Size.	Contents.	Per unit of 96 or 100 pages.
Demy octavo ..	Oriental text only .. ..	Rs. 0-12-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only .. ..	„ 1-0-0
Royal octavo ..	Oriental text only .. ..	„ 1-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only .. ..	„ 1-4-0
Quarto ..	Oriental text only .. ..	„ 2-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only .. ..	„ 2-8-0

There are some exceptions to this scale, which in each case will be indicated in the price lists. For the calculation of prices each part of a unit in excess of the 96 or 100 pages counts again as a full unit.

Single issues may be bought separately, but three years after the completion of a work no complete sets are broken for the sale of loose component parts.

Each issue bears, besides its issue number, a fascicle number indicating its place in the work and volume to which it belongs.

With the issue of this Notice all previous prices and price lists are cancelled.

CALCUTTA,  
1st January, 1928.

The publications or information about them are obtainable from the Asiatic Society of Bengal, No. 1, Park Street, Calcutta, or from the Society's Agents:—

MESSRS. LUZAC & Co., 46, Great Russell Street, London, W.C.

M. PAUL GEUTHNER, 13, Rue Jacob, Paris, VI<sup>e</sup>.

BUCHHANDLUNG OTTO HARRASSOWITZ, 14, Querstrasse, Leipzig.

MESSRS. THACKER, SPINK & Co., 3, Esplanade, East, Calcutta.

*Residents of Europe should order from the Agents.*

When ordering direct from the Society the following rules should be observed:—

Orders should be addressed to the Asiatic Society of Bengal and not to any Official by name or title.

All Cheques, Money Orders, etc., should be made payable to the "Treasurer, Asiatic Society of Bengal."

Orders for books should be accompanied by a full name and address, legibly written, and should be sent on a separate sheet of paper containing no other communication.

In India books are supplied by V.-P.P.

## شروع سال بیست و یکم جلوس میمنت مانوس

روز شنبه ۱۱ جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و هفت آغاز سال بیست و یکم از جلوس میمنت مانوس پیرویه مسرت و شادمانی بروزگار داده چون با روز عید گلابی موافق افتاده بود بنا بر رعایت رسم این روز شاهزادهای والا قدر و امرای عظام اوانی مرصع و زرین پراز گلاب در خور حالت و منزلت از نظر اشرف گزانییدند - مراد کام صفوی بخدمت قور بیگی و طاهرخان ولد محمد اشرف پسر اسلام خان باضافه منصب سرافرازی یافتند - بعرض مقدس رسید که لشکر اوزبکیه که در نبرد بلخ راه فرار پیموده آواره دشت ادبار گشته بودند اراده دارند که بددخشان رفته دستبندی نمایند - لاجرم شاهزاده محمد مراد بتخشن را پنجم ماه مذکور بمرحمت خلعت با ندری و دو اسپ از طویله خاصه با زمین میفاکار و طلا نوازش نموده بدانجانب رخصت فرمودند - لهراسپ خان را بمنصب سه هزاری ذات دو هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه و اسپ با زمین نقره و هریک از شمس الدین ولد مختار خان و سید عالم و روح الله ولد یوسف محمد خان تاشکندی و ذئیر بیگ سلدوز و سید محمد ا و قباد خان بعنایت اسپ سر بلند گشته همراه آن والا گهر رخصت گردیدند - و عبد الله ولد سعید خان بهادر ظفر جنگ که از جانب

پدر بنظم بهگرمی پرداخت از اصل و اضافه بمنصب هزاره سوار  
سرافراز گردید \*

پانزدهم بادشاه فلک جاه بسیر خیابان و دوآیندن اسپان خاصه  
تشریف فرمودند - همین روز بمنزل شاه شجاع نزل اشرف ارزانی داشته از  
جمله پیشکش آن والا گهر سه لک و بیست هزار روپیه جواهر و مرصع آلات و  
فیل و اقمشه و دیگر ظرایف بنگاله گرفتند - خدیو کرم گستر بآن والا گهر  
سریچ یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و قدری مرصع آلات بقیمت یک  
لک روپیه و اسپ عربی نژاد ظفر نام با زین میفکار و بهر دو پسر نیک اختر  
آن نیز اوج خلافت سلطان زین الدین محمد و سلطان بلند اختر دو تسبیح  
مروارید و دو طره مرصع مرحمت فرمودند - سیادت خان برادر اسلام خان  
بمنصب دوهزاره هفت صد سوار و افتخار خان بمنصب دو هزاره پانصد  
سوار و صوفی بهادر بمنصب هزاره سوار سر بلندی یافتند \*

چون از واقعه بلخ و بدخشان معلوم اشرف گشت که اوزبکان فسخ اراده  
تاخت بدخشان نموده اند شاهزاده محمد مراد بخش حسب الحکم مقدس  
از چاریکار مراجعت نموده استلام رکن و مقام کعبه آمال و امانی بجا آوردند -  
حکم شد لهر اسپ خان دو بیست اسپ بواسطه احدیان و سرب و باروت  
بنور الحسن تهنه دار غوی رسانیده بر گردد - نوزدهم شاهزاده مراد بخش  
بعنایت خلعت و سریچ یک قطعه زمره و دو دانه مروارید و تفویض حراست  
کشمیر سرافرازی یافته رخصت آنصوب گردید \*

بیست و یکم ببادشاهزاده عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر  
خلعت خامه با نندی و چهار اسپ با زین طلا و بامیر الامرا خلعت  
و دو اسپ با زین طلا و بهر کدام از بهادر خان و رستم خان خلعت خامه

با زین زین و بشاد خان خلعت و اسپ با زین مطلا از روی عنایت ارسال داشتند - و خدمت قلعداری کابل از تغیر شیورام کور بعهدۀ شاد خان مقرر نموده حکم فرمودند که تا آمدن از میمنه ملتفت خان نبکراست آن پردازد - و بیست و سوم سید هدایت الله قادری که پدرش سید احمد قادری در عهد حضرت جنت مکانی بصدارت کلیّ هندوستان سرافرازی داشت بخدمت صدارت از انتقال برگزیده دودمان نجابت و اجلال سید جلال مرحوم مغفور و اضافه پانصدی و دویست سوار فرق عزت برافراخت - چون پرستار خاص اکبر آبادی محل را عارضۀ طاری گردید و بمداوی تقرب خان صحت یافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری چار صد سوار بر فواخذند \*

## پناه آوردن نذر محمد خان باستان دولت نشان

### بارگاہ خلافت و باز مرحمت فرمودن ملک

### بلخ و بدخشان از روی فضل

### و احسان بخان مذکور

چون از ذرّۀ تا خورشید و ماه تا ماهی بیپرتو عدل و احسان خدیو زمین و زمان در موطن روح و راحت اذن و ذات کامل صفات آن وسیله اریاق کاینات پیوسته در حصول این ماده ماندد وجود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا می کند و در باب احسان از فیض سحاب دست نیسان مثال عمان نشان همواره در ایصال انواع مواهب بالطبع بهانه جو می باشد مکفون خاطر ملکوت ناظر آن بود که بعون عنایت الهی مملکت ماوراءالنهر از خس و خاشاک فتنه

کیشان پاک و صاف ساخته و بنظم و نسق آن دیار از قرار واقع پرداخته از کمال عنایت و مهربانی و پایه شناسی و مرتبه دانی باز به نذر محمد خان مرحمت فرمایند چنانچه از مضامین نامهای گرامی که بجانب خان مذکور صورت ارسال یافته این معنی مستفاد میگردد - و لیکن چون خانرا ادبار دریافته و دولت ازو رو برتافته بود بنابراین طالعی و بی نصیبی زو از قبله اَمال گردانیده قدم در وادی ناکامی نهاد - و آشفته رائی و خام طمعى که لازمه تَناول مغیرات است اضافه علت شده بمصلحت چندی از نافرودگان روزگار مرحله پیمای ایران شد - چون شجره املش در آن سیر زمین بجز ناکامی بری نداد و تردد و تگاپوئی بی محاصل نفعی نه بخشید لاجرم باز به بلخ مراجعت نموده خواست که در یکی از قلاع ولایت بلخ توقف نموده به تحصیل اسباب جمیعت و تهیه لشکر پرداخته پرو بال شکسته را درست نماید - چنانچه بمددگاری کفش قلماق و غیره قلعه میمنه را محاصره نموده قلعه را مرکز وار به پرکار احاطه تنگ فضا ساخت - و در یورش از کشتش و کوشش بهادران موکب سعادت سرها به تیغ و تفها بزخم داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت نموده رخت اقامت به بیلچراغ کشید - و آنرا ماوا و منزل رفع حوادث روزگار اندیشیده منتظر خبر فتح و شکست عبد العزیز خان و غیره پسرانش که با کل لشکر ماروا، الفهر به بادشاهزاده والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر مقابل شده سعی و کوشش از اندازه گزرا نیده بودند نشست - از آنجا که اغلب اوقات قلات عدد علت غلبه میگردد در آخر امر بمدد تائید آهی شاهزاده مظفر و منصور شده اعدا مغلوب و مخدول راه فرار سر کردند - چون از همه جانب نومید مطلق شده از کرده نادم و پشیمان گردید لاجرم بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این رفتهای نازک از پا افتادگانرا دستگیری می نماید ندامت

و خجالت را عذر نادانی خود نموده مکتوبی مشعر بر اظهار اطاعت و توسل بذیل عاطفت خدیو زمان بشاهزاده نوشته خواهش ملاقات آن والا جناب را در ضمن مطالب ضراعت آمیز رفت آموز ظاهر ساخت - شاهزاده والا گهر بمقتضای به اندیشی و سعادت منشی عرضداشتی مشتمل بر حقیقت مذکور با نامۀ نذر محمد خان بدرگاه عالم پناه ارسال داشته التماس ترحّم بر حال او نمودند - از آنجا که ذات ملایک صفات حضرت ظل سبحانی بالذات اقتضای عفو تقصیرات و فو گزاشت زلّت دارد و اغماض لازمۀ سرشت قدسی طینت آنحضرت است کدهای خان مذکور را ناکرده انگاشته متوقعات او را بقبول تلقی نموده حکم فرمودند که اگر نذر محمد خان بیادشاهزاده والا گهر ملاقات نماید بلخ و بدخشان را باو داده آن والا گهر لشکر ظفرو اثر را از اطراف طلب داشته روانه حضور پهنور شوند - و عمده موجبات مراجعت نفاق و بیدلی امرأ شد و نیز بسبب شدت ضیق تعیش که از قلت غله و کثرت عسرت و فرط وقوع بلائی قحط و غلا ناشی شده بود و وفور رغبت بادشاهزادهای والا تبار و امرای نامدار به تفعّلات و مستلذات سرزمین دل نشین همدوستان که لم یخلق مثلها فی البلاد در شان اوست و تفرّج مکانهای ارم آئین فردوس ترنّین که از کمال آبادانی و جمیعت همگی بیوت و منازل معانفۀ چون قصور هفت حدقه بمردم نشینی مشهور و از متاع عین مالا مال و معمور است و فرط تذفّر سوار و پیاده از اقامت توقف این مملکت و دوام تردد بتعاقب اوزبکان تاخت آور که در آن بوم و بر و دشت و دراز عمارات علامات نگزاشته و آبادانی را از بنیاد بر انداخته عالم بر چغد و بوم گلستان ساخته بودند مجال توقف محال دانسته بی اختیار بدادن بلخ راضی گشتند \*

## معاودت موکب همایون از کابل بدارالسلطنت لاهور و از آنجا بمستقر الخلافه اکبر آباد

چون خاطر اشرف از سیر تدریجات کابل فارغ گشته از هیچ راه به هیچ  
 رو در آن سرزمین حالت منتظره نماند بسمت قوار گاه خلافت بید رنگ  
 آهنگ فرموده سلخ رجب از بت خاک گزشته منزل نمودند و شاهزاده  
 محمد شجاع را بعزایت خلعت با نادری سرافراز نموده حکم فرمودند  
 که هرگاه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر داخل سرحد کابل شوند  
 آن والا گهر عازم درگاه والا گردد - دهم باغ نیمه که در سال گذشته مشتعل  
 سه دست عمارت اساس یافته بود درینولا باتمام رسیده از نزول اشرف صفا  
 و طراوت تازه یافته بباغ فرح افزا موسوم گردید - چهارم باغ صفا  
 که بنا نهاد حضرت فردوس مکانی ست از یمن قدم مبارک طراوت  
 بی اندازه پذیرفته از فروغ چراغان شب برات که بر کنار نهران بتوسیب  
 چیده بودند رشک مشرق ماه منیرگشت - انار این هر دو باغ صفا و  
 وفا که برنگینی و شادابی مشهور آفاق است بکمال رسیده حلوت پیرای  
 ذایقه خاص و عام شد - سعید خان را که از بلخ رسیده سعادت ملازمت  
 حاصل نموده بود بگوناگون مراحم و عواطف تسلی نموده بعزایت صوبه  
 بهار پایه رفعت قدیش بمراتب درجات مقدار بخت والا رسانیدند - و یک  
 اک رویه مطالبه سرکار خاصه که برنمه خانزاد خان و لطف الله خان  
 بود بخشیده در وقت رخصت بعزایت خلعت خاصه و دو اسپ  
 بساز طلا مختص و سر بلند فرمودند - و خلیل الله خان را بدستور سابق  
 بمنصب چار هزاره سوار و فوجداری و جاگیر میدوات از تغیر شاه بیگ خان  
 معزز ساخته حکم فرمودند که ملازمت نموده از لاهور روانه خدمت

مجموعه گردد - روز دیگر اسلان بیگ و میر عزیز که اولین فتح نامه بلخ نزد والی ایران و دویمین عنایت نامه به نذر محمد خان برده بودند بدرگاه معلی رسیده دولت کورنش اندوختند - رای تودرمل دیوان و امین و فوجدار سهرند و سرکار دیبالپور و جالذهر و سلطانپور که پنجاه لک روپیه هر ساله حاصل این خالصات است چون بمعاملات خاطر خواه پرداخته بود غائبانه بخطاب راجگی و منصب دو هزار و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختند \*

بیست و ششم ظاهر پشاور را مخیم سراقات جاه و جلال گردانیدند - سوم رمضان براه پلی که از کشتیها بر آب نیلاب بسته بودند عبور نموده خارج حصار اتک مرکز اعلام منصور گردانیدند - درین تاریخ فهرست مجموعه دولت و اقبال شاهزاده سعادت پثوره محمد دارا شکوه با پسر خجسته سیر سلیمان شکوه که از لاهور باستقبال آمده بودند شرف ملازمت حاصل نموده هزار مهر نذر گردانیدند - و بعدایت یک قطعه الماس که صد رتی وزن و یک لک روپیه قیمت داشت و اسپه از نسل عذتر موسوم ببادشاه پسند که پانزده هزار روپیه قیمت ابتیاج شده بود با زین طلا سر بلند گردانیدند - عبد الله بیگ نبیره شکور بی اتالیق امام قلی خان بیابری طالع بیدار بعزم بندگان جهان پناه از عبد العزیز خان جدا شده بوسیله سفارش بادشاهزاده عالی فطرت فلک جاه محمد اورنگ زیب بهادر شرف ملازمت دریافته بعدایت خنجر مرصع و منصب هزار و چهار صد سوار و اسپه با زین نقره و پانزده هزار نقد کامیاب گشت \*

بیستم از پل سفاین که بر دریای بهت ترتیب داده بودند گذشته جریده بشکار قمرغه کنار تشریف برده بیست و چهار بز کوهی و بیست و پنج قوج و چهار چکاره از آن میان چهارده به تفنگ خاصه و نه راس از

تغذگ شاهزاده صید گشته باقی را زنده گرفته مراجعت فرمودند - لهراسی خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و فراست خان بخدمت نظارت و منصب هزار و پانصدی چهار صد سوار از انتقال فیروز خان که در رهتاس پیمانۀ حیات بر آمده بود سرافرازی یافتند - سید احمد سعید که از زر خیرات سرکار جهان مدار متاع یک لک و پنجاه هزار روپیه باب عرب حسب الحکم اشرف بکرمین شریفین برده در آنجا بده بیست که سه لک روپیه باشد فروخته بارباب استحقاق هر دو مکان که همیشه از فیض افضال بادشاه غریب نواز کرم گستر بهره یاب اند قسمت نموده برگشته بود از دریافت ملازمت لازم البرکت و اسنلام رکن و مقام آستانۀ قبله انام سعادت اندوز دین و دنیا گردید \*

بیست و ششم از دریای چناب گزشته سلخ ماه در عمارت حافظ آباد و سوم شوال مبارک فال در جهانگیر آباد تشریف ارزانی فرمودند - درین منزل خسرو سلطان و ملا علاء الملک میر سامان که در لاهور برای سرانجام بعضی مهمان مانده بودند و ظفر خان و مسیح الزمان از کشمیر آمده شرف کورنش دریافتند - سید حسن سفیر عادلخان و میر فصیح حاجب قطب الملک تقبیل عقبۀ علیّه نموده هر کدام پنج فیل از آن میان یکی بساز طلا و چهار با ساز نقره و برخی مرصع آلات که هر دو بعنوان پیشکش ارسال داشته بودند از نظر فیض اثر گزارانیده سید حسن بانعام خلعت و یک مهر و یک روپیه دو صد تولگی و میر فصیح بمرحمت خلعت معزز گردیدند - خسرو سلطان بعنایت یک فیل با ساز نقره و ملا علاء الملک بمنصب دو هزاری چهار صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباهی گشتند - پنج شوال بدولت و اقبال داخل عمارت دار السلطنت لاهور که باعتبار نزهت و صفا و خوشی و دلکشی آب و هوا از سایر عمارات روی زمین امتیاز دارد گشته

نوزدهم ماه مذکور بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد نهضت فرمودند - منزل اول در باغ فیض بخشش و فرح بخشش قرار یافته آن مکان سعادت نشان به میامن آثار قدوم همایون طراوت دیگر یافته در فیض بخششی و روح پروری نمونگه ارم برین و بهشت روی زمین گدید - سید حسن لختی از اشیای نفیسه بیجا پور و میر فصیح امتعه گولکنده بعنوان پیشکش گزارانیده اولین را بانعام نه هزار روپیه و دویمین را بمرحمت هشت هزار روپیه سرافراز ساختند - و قباد ولد اسد خان کابلی را بعنایت خلعت و خدمت قوش بیگی و خطاب خانی و حکیم فتح الله را بمنصب هزاری صد سوار کامیاب نمودند \*

بیست و چهارم براه کانو واهن که صیدگاه مقرریست متوجه اکبر آباد گشته غره ذیقعه آن سرزمین را مرکز رایات عالیات ساختند - سوم ماه مذکور از واقعه دکن بعرض اشرف رسید که اسلام خان صوبه دار دکن از کمال قابلیت و سعادت مندی و مزاجدانی بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و مرتبه والی وزارت رسیده الیوم بصوبه داری دکن سرافرازی داشت بمقتضای قضا برحمت حق پیوست و خبر فوت او موجب تحیر و تاسف تمام گشت - بادشاه قدردان بازماندهای او را بموجب ذیل سرافراز ساختند - برادرش سعادت خان به منصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و خدمت قلعداری دولت آباد بآئین پیشین و محمد اشرف نخستین پسر او بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و محمد صفی پسر دومین بمنصب هزار و پانصدی چار صد سوار و محمد شریف پسر سومین بمنصب پانصدی دو صد سوار و غیاث الدین پسر چارمین بمنصب پانصدی صد سوار از اصل و اضافه و عبد الرحیم و عبد الرحمن دو پسر خورد سال بمنصب در خور سربلند ساخته اندوخته خان مرحوم بورثه مرحمت فرمودند - و به

شاهنواز خان صوبه دار مالوه حکم شد که تا رسیدن صوبه دار بمحافظت آن  
ملک پردازد \*

## تمهٔ احوال بلخ و بدخشان و مرحمت

نمودن این دو ملک به نذر

محمد خان

چون نذر محمد خان در بیلچراغ اقامت نموده چندانکه کوشید  
و اندیشه‌ها اندیشید سودمند نیفتاده خواهش او بجای نرسید لاجرم التجا  
بدرگاه عالم پناه که مقرر و مقررجهانیان و مرجع و مجمع عالمیانست آورده  
خصوصیات احوال خویش خصوص آوارگی و بیچارگی سفر ایران در طی  
مکتوبات نوشته نزد شاهزاده فرستاد و استدعای عطای بلخ و آمدن طاهر  
خان برای حصول جمعیت خاطر نمود لاجرم شاهزاده والا گهر نوزدهم  
جمادی الثاني سنه بیست و یکم جلوس مبارک طاهر خان را با عطاء الله  
بخشی خود نزد او فرستاده و فرستاده‌ها را ارشاد نمودند که دریافت مطالب  
و مآرب او نموده و خاطرش از پراگندگی جمع نموده مکتوب بقلم آرند -  
خان مذکور بعد از رسیدن فرستاده‌ها و نامه ظاهر ساخت که قلعهٔ میمنه را  
اگر اولیای دولت بتصرف من دهند وابستگان و اسباب و اموال در آنجا  
گذاشته روانهٔ بلخ میشوم شاهزاده بعد از آگاهی جواب دادند که اگرچه در  
جذب عطای بادشاه فلک جاه این التماس معلوم هرگاه بلخ و بدخشان  
بایشان تکلف نموده آید مرحمت قلعهٔ میمنه نیز ضمیمهٔ عطای دیگر خواهد  
گشت اما پیش از آمدن بلخ این مطلب قابل ذکر نیست - خان مذکور  
ازین معنی رنجیده در آمدن متامل گشته ظاهر ساخت اگر دادن بلخ

البته پیشفهاد همت والا می بود در دادن قلعه میمنه ایستادگی نمی نمودند - هرچند طاهر خان خاطر نشان او ساخت و کلمات دانش پسند بر زبان آورد از پس توهم قبول نکرده محمد قلی کلباد را که از نوکران معتمد او بود برای تشیید مبنایی معاهده همراهه عطاء الله فرستاد - شاهزاده بعد از رسیدن آنها عهد نامه موافق خواهش مرقوم قلم مرحمت رقم گردانیده با مکتوب استمالت آمیز مرسول داشتند - نذر محمد خان از بیلچراغ کوچ نموده بسبب خوف و هراس بآهستگی قطع مسافت نموده بهرجا که می رسید بی ضرورت چند روز توقف نموده قدم پیش نمی گذاشت - شاهزاده والا مرتبت شانزدهم بهادر خان را با لشکری که در بلخ بود تعیین نمودند که بوسه استقبال بشبرغان رفته اگر نذر محمد خان را عزم آمدن اینجا مصمم باشد معزز و مکرم همراهه آورده همه جا در تمهید مبنایی احترام و اکرام او کوشش نماید و الا بدستور سابق از روی دلیری تمام بی تکاشی برزم پرداخته آنچه آن آواره وادی فرار و سرگشته راه ادبار گرداند که دیگر پای جرأت از حد گلیم کوتاه خویش فرابیش نهد - بهادر خان چون بآن سمت روانه گردید نذر محمد خان و طایفه قلماقیه که راتق و فاتق مهمات او بودند در مضیق تحقیر و تفکر افتادند و صریح ظاهر کردند که ما را تاب صدمه عساکر مفسوره نیست - نذر محمد خان در قلق و اضطراب افتاده کفش قلماق را که سردار طایفه قلماقیه بود روانه نمود که اول به بهادر خان ملاقات نموده او را بلطایف الحیل برگرداند بعد آن مکتوبی که برای ملاقات بشاهزاده نوشته شده بگزراند - فرستاده مذکور در شبرغان بهادر خان را طلبیده ظاهر ساخت که بسبب فا دادن قلعه میمنه خاطر خان ازیشان جمع نیست الحال اگر شبرغان را بخان خالی نموده بدهند ستورانرا آسایش داده و بنه و بار آنجا گذاشته متوجه ملاقات شاهزاده

می شود - اگر رعایت قدردانی و مهربانی در میان این ملت‌مس بدرجه قبول موصول نشود خان مذکور بی شبهه از جای که رسیده مراجعت نموده بهر جا که مناسب داند خواهد رفت - بهادر خان بذابر رفع دغدغه و تفرقه خاطر خان عزیمت و اراده او را پیش دید نظر عاقبت بین و پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته بمقتضای صلاح وقت قلعه شبرغان را خالی کرد بکفش قلماق سپرد و خود کوچ نموده نواحی پل خطیب را مرکز دایره دولت یعنی لشکر ظفر اثر گردانید - کفش قلماق خاطر از شبرغان جمع کرده به ملازمت شاهزاده شتافت و نامه که تاریخ آمدن خود دوم ماه رمضان مقرر نموده فرستاده بود گزرانید - شاهزاده کفش قلماق را خلعت و شصت هزار شاهی از سرکار بادشاهی داده رخصت نمودند و خود باراده استقبال از بلخ متوجه پیش گشته در نواحی فیض آباد دایره فرمودند \*

درین اثناء نوشته نذر محمد خان رسید که اگر چه وعده ملاقات در نزدیکی پل خطیب بود اما این معنی را موجب تصدیقه ایشان اندیشیده ملاقات را در نواحی شهر قرار داد - و امید که آن والا جاه بشهر مراجعت فرموده هرگاه انفان عزیمت قریب الوقوع گردد در نزدیکی شهر هر جا مناسب دانزد از ملاقات مسرور سازند - روز چهارم رمضان که ساعت ملاقات نذر محمد خان بود خبر رسید که آمدن خود بذابر مرضی که برو طاری شده موقوف داشته قاسم سلطان نبیره خود با کفش قلماق و جمعی دیگر فرستاده عذرت کوتاهی خود خواست - حسب الامر شاهزاده والا قدر نوباره بوستان خلافت سلطان محمد با بهادر خان تالیک گروه استقبال نموده نزد بادشاهزاده آوردند - آن والا جاه قاسم مذکور را از روی عاطفت در آغوش عنایت آورده نزدیک بمسند خود نشانزدند - و بعد از رخصت او بامیر

الامرا بهادر خان و راجه جی سنگهه و غیره بطریق کنگاش ظاهر ساختند که باوجود گرانی غله و ویرانی ملک و قرب موسم زمستان درین محال مجال توقف محال است - لاجرم غله رو بگرانی نهاده چنانچه منی بده رویه رسیده و گاه و هیمه مطلق نایاب است - و سامان موسم زمستان نهموده درین ملک ماندن بغایت دشوار و حکم اقدس صادر شده که بعد از آمدن نذر محمد خان بلخ و بدخشان را باو بگزارند و او بعد از مرض مستمسک گشته نبیره خود فرستاده صلاح دولتخواهان چیست - همه متفق شده معروض داشتند که تا رسیدن جواب برف راهها مسدود ساخته فرصت عبور از کتل هندی کوه نمی دهد - در آن صورت نه سامان ماندن و نه طاقت کوچ نمودن بر مردم سخت مشکل میشود - لاجرم شاهزاده حارسان قلعبجات نواحی بلخ را بحضور طلبیده ازین جهت که اوزبک و المانان بسیار در آن نواحی متفرق شده هر جا جماعتی قلیل می دیدند بیدرنگ بر آنها می تاختند - راجه جی سنگه را برای آوردن سعادت خان بترمذ فرستاده خواستند که بهادر خان را بمدد رستم خان تعیین نمایند - درین اثناء عرضداشت رستم خان رسید که بنده با جمعیت خود متوجه میمنه گردیده که شادخان را همراه گرفته براه شان چاریک روانه کابل می شوم - پانزدهم رمضان شاهزاده از فیض آباد مراجعت نموده در جلگی متصل شهر منزل اختیار نمودند - و آن ملک را بنذر محمد خان داده قلعه بلخ را به قاسم و کفش قلماق سپرده هنگام وداع یک قبضه خنجر مرصع و یک راس اسپ با یراق طلا و پنججاه هزار رویه از سرکار والا بقاسم سلطان و پنججاه هزار من غله که به نرخ آن وقت پنج لک رویه ارزش داشت سوای غلات ذخیره قلاع دیگر به نذر محمد خان عطا فرموده حواله او نمودند - اگر نذر محمد خان خود می آمد مطابق حکم معلی بادشاهزاده عالی قدر چهار لک رویه

از سرکار والا و یک لک روپیه از خود تکلیف نموده او را از سامان و لوازم  
ملک داری مستغنی می ساختند \*

راجه جی سنگه با سعادت خان آمده: درین منزل ملازمت نمود - از  
آغاز تسخیر آن ملک تا تاریخ مراجعت بادشاهزاده دو کرور روپیه در وجه  
موجب سپاه دو کرور روپیه بر سرانجام ضروریات این یساق صرف گشته -  
در همه رزمها جمعی کثیر از طرفین به تخصیص در جنگ هفت شبانروزی  
شش هزار سوار اوزبک و پنج هزار سوار بندهای بادشاهی بکار آمدند -  
بالجمله چهاردهم رمضان بادشاهزاده توزک و ترتیب افواج بروشی شاهان  
و دستور نمایان که دستور العمل اعیان سلطنت جمیع احیاناً شاید بدین  
ترتیب که امیر الامرا برانغار و راجه جی سنگه جرانغار و بهادر خان چنداول  
و معتمد خان با مردم توپخانه و پرتی راج راتهور هراول مقبره نموده روانه  
کابل گشتند - شانزدهم از تگگی عرشک گزشته فرود آمدند و بهادر خان  
بجهت تگگی راه و عبور لشکر تا سه روز در دهغه آن تذکذها توقف نموده  
هر روز جمعی را برای محافظت عمله اردو که برای آوردن هیمه و کاه در  
صحرا متفرق می شدند می فرستاد - هژدهم رمضان که نوبت کپی شمشیر  
خان و خوشحال بیگ و دیگر کاشغریان بود طبقه خیره سر المان و اوزبک  
از کوتاه نظری و خود سری قریب پنج هزار سوار این جماعت را قلیل  
پنداشته نصف آن جماعت شمشیر خان را بمیان گرفته نصف دیگر بر فراز  
پشتهها برآمده ایستادند - دلبران عرصه پیکار حمله ایشانرا و قعی فزوده  
بی محابا بزد و خورد در آمده یکه تازی و جلو اندازی بجا آوردند - درین  
اثناء بهادر خان مطلع شده همین که بسوی ایشان روانه گشت بمجرد نمودار  
شدن نشان خان مذکور مانند مشتکی خس و پشته خاشاک که از پیش  
صدمه سیلاب با شتاب تمام راهی شود یکسر تا بفرج کلان خود گریزان گشتند

و اکثری راهگرای وادی دارالبوار شدند و جمعی ازین طرف نیز زخمی گردیده دیگران بسلامت بمنزل رسیدند \*

بیست و پنجم غوری مضرب خیام دولت گشت - در اثناء راه افواج اوزبکیه از دو طرف نمودار گشته رفته رفته پیشتر آمدن گرفتند - فی الحال امیر الامرا بافواج جرانغار و جمیع ترکش بندان جلو انداخته آن کم فرصتان را از پیش برداشت و فوج دیگر را که از فراخی میدان اندیشه ناک گشته قدم پیش نمی گذاشتند معتمد خان میر آتش با برقدازان متوجه گشته باندک دستبازی جمعی را قتل و بعضی را جریح ساخته براه فرار انداخت - چون حکم شده بود که غوری و کهمرد را داخل مسالک محروسه دانسته قلعدار آن را بحال دارند و نورالحسن قلعدار غوری توفیق اقامت نیافته ابا نمود لاجرم بادشاهزاده دو روز در آنجا مقام نموده ده لک روپیه سرکار والا و قور خانه که در آنجا بود همراه گرفته محافظت آن به نورالحسن قلعدار غوری و ذوالقدر خان مقرر نمودند \*

بیست و نهم براه خواجه زید راهی گشته چون منزل آن روز بر گذار سرخاب مقرر شده بود بنابر تنگی راه و بیم دست انداز اوزبک امیر الامرا را برای حراست جمعی از لشکریان که از عقب می آمدند بر فراز تنگناها گذاشتند - چون میان امیر الامرا و بهادر خان ساقه کل لشکر زیاده از دو کوه فاصله بود در اثنای راه اسباب بسیاری از لشکریان را هزاره و اوزبک بتاراج برده جمعی کثیر بر خزانه ریختند - و تا در آمد شب ذوالقدر خان و نور الحسن در ستیز و اویز بوده آخر بمدد امیر الامرا مخالفان به بدترین روشی راه گریز سپردند - غره شوال کوچ نموده بنابر طی عقبات دشوار گزار و تنگی راه کتل که از غایت ارتفاع و طول مانند راه صراط بیابیکی و تنگی زبان زد بود مقرر نمودند که بهادر خان و راجه جی سنگه تا عبور تمام لشکر

بر گذار سرخاب توقف نمایند - دوم و سوم شوال که مردم بجهت تنگی مسلک کتل که زالی سر راه برستم دستان می تواند گرفت تنگ آمده از کمرهای کوه چار چشمه بالا بر آمده بودند مردم بسیار و دواب بیشمار از کمال اضطراب و اضطراب غلطیده راه عالم بالا سر کردند - چهارم بیای کتل هندو کوه رسیده مقرر نمودند که نخست بادشاهزاده از کتل عبور نمایند بعد از آن امیر الامرا پس از خزانه و قور خانه و توپخانه بادشاهی و کارخانجات شاهزاده و بعد آن راجه جی سنگه چنداول کارخانجات مذکور و پس از گزشتن همگی اردو بهادر خان بگزرد - و هنگام عبور شاهزاده اگرچه شورش در هوا نبود اما چون برف افتاده یخ بسته بود مردم بتصدیع تمام گزشتند - ششم بادشاهزاده والا گهر بغوربند و هفتم بجاریکار رسیده هشتم داخل کابل شدند - و امیر الامرا که از عقب می آمد چون بر کتل منزل نمود نصف شب برف ببارش در آمده خان مذکور را تصدیع بسیار داد - و راجه جی سنگه با همراهان وقتی که از چار چشمه گزشت برف شروع در بارش کرده تا دو روز دیگر در راه و تا گزشتن از کتل سه شبانروز دیگر در بارش بوده بر طرف شد - ذوالقدر خان با خزانه از ملاحظه آنکه مبدا کثرت برف راه را مسدود سازد روانه شده وقتی که بکتل بر آمد بارش بجای رسید که اکثر شتران خزانه زیاده از نصف جا بجا افتاده از حرکت باز ماندند - هر چند ذوالقدر خان سعی نمود از کتل نتوانست گزشت - و تمامی همراهان او از سوار و پیاده از شدت سرما پراکنده شده با چندی در عین بارش برف بمحافظت خزانه پرداختند - فردای آن قدری از خزانه بر شترانی که توانایی تردد داشتند با جمعی از سواران پیش از خود روانه غوربند ساخت و خود با چندی هفت شبانه روز بر فراز هندو کوه با آنکه سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نبوده از فرط برف و یخ و خوف دمه مردم را مشرف

بر هلاک داشت و قلت آذوقه و انتظار رسیدن بهادر خان سر بار تصدیعات دیگر شده بود گزرایند - و کیفیت حال بهادر خان برین منوال که چون بکتل تنگ شهر که بفاصله دو منزل از همدو کوه واقعست و نشیب دشوار نورد دارد و از بارش برف بغایت محال گزار شده بود معینا هزارهای تنگ چشم بآرزوی ربودن مال مردم هجوم نموده در هر ساعت بر اردو می ریختند و خان مذکور به حملهای متواتر جمعی را قتل و جریح می ساخت باز از شوخ چشمی باز نمی آمدند رسید تمامی مردم را سلامت از کریوهای دشوار عبور و تنگناهای صعب المور گزرایند - و یک روز پائین کتل توقف نمود و همگی پس ماندها را پیشتر از خود راهی ساخت - و باوجود راه کم بذابر شدت برف و دمه اکثری از لشکریان شب بر فراز کتل گزراینده مردم و دواب بسیار هلاک شدند - چنانچه از آغاز مرور لشکر تا انجام ده هزار جاندار قریب بنصف آدم تدمه فیل و اسب و شتر و غیره ضایع شده فراوان اسباب در زیر برف ماند - وقتی که خان مذکور بر سر کتل رسید و حال ذوالقدر خان با خزانه بدین منوال دید باخلاص خان و روپسنگه راتهور و گوکل داس سیسودی و مهیش داس راتهور و چندی دیگر شب همانجا توقف نموده سحرگهان از شتران خود هر قدر یافت اسباب انداخته خزانه بار نموده تدمه بر اسپان و شتران لشکریان قسمت نمود - و همین که راهی ساخت جمعی از هزاره جمعیت خان مذکور بچشم کم دیده خواستند که برای بردن زر دستبردی نمایند - سردار شهابت شعار لوای تهور برافراخته و چهره از غضب بر افروخته جمعی کثیر را طعمه تیغ و تیر ساخت و بقیه السیف را براه فرار انداخته خزانه و اردو را سلامت گزراینده بیست و دوم شوال بکابل

رسید \*

اکفون باز بوقایع حضور می پردازد - ششم ذی قعدة از کانو واهن روانه  
پیش گشتند و بعد از طی سه منزل عارضه تب بر مزاج نوباوه بوستان  
سلطنت شاهزاده مهر شکوه پسر دوم بادشاهزاده عالمیان محمد دازا شکوه  
طاری شد - هرچند اطبای پای تخت خون بزلو گرفته باقسام معالجه  
پرداختند چون خواست آلهی بامری دیگر تعلق گرفته بود چاره گرمی  
چاره گران بظهور نیامد - و بنا بر مقتضای تقدیر قضیه ملال افزای آن نوگل  
گلشن اقبال که همگی اوقات حیاتش چار سال و نه ماه و پنچ روز بود نهم  
ذی قعدة رو نموده کوه کوه غبار اندوه سراپای خاطر مبارک گرفت - و بجهت  
تسلط خاطر والدین آن مسافر عالم بقا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت  
بمنزل آن بیدار بخت تشریف برده باب نصایح اطفای نایره اندوه فرموده  
روز دیگر بنعش آن نوگل زینت افزای گلشن ارم بآئین پسندیده روانه  
لاهور نموده مقرر ساختند که در باغ والده اش مدفون سازند - یازدهم از آن  
منزل کوچ به کوچ متوجه شده هژدهم بسپهرزد و بیست و یکم بدباغ انباله  
ورود سعادت نمودند - بیوم دیو سیسودیبه که پیش ازین نوکر رانا بود دولت  
استیلام سده سنیه دریافته به عنایت خلعت و اسپ و منصب هشت  
صدی چهار صد سوار سربلند گردید - و او را برادر سچان سنگه سیسودیبه  
ست که از دیر باز به بندگی این آستان فلک نشان مفتخر است - و اینان  
پسر سورج مل دومین پور رانا امسنگه اذد - بیست و چهارم از یک  
منزل کرنال اردو را با جعفر خان و ملا علاء الملک میر سامان برآه راست  
رخصت نموده خود همعنان نشاط اندوزی با جمعی از مقربان و عمله  
برآه گذار نهر شکار کنان متوجه شدند - و بعد از فراغ شکار سوم ذی حجه  
داخل نور گده شده فردای آن بسیر عمارات شاهجهان آباد پرداخته تصرفات  
شایان و نمایان که بخاطر مبارک رسید خاطر نشان مکرمات خان و معماران

نموده حکم فرمودند که تا مراجعت لشکر جاه و جلال از اکبر آباد و رسیدن بیست و چهارم ربیع الاول که ساعت ورود اشرف درین دولتخانه است این عمارات دلکش باید که با زیب و زینت تمام باتمام رسد - و بنابر مزید تاکید عاقل خان و آقا یوسف را نیز در اهتمام شریک مکرمت خان نمودند - و خود بدولت و اقبال براه دریا کشتی سوار هم عنان دولت و اقبال متوجه دار الخلافه اکبر آباد گشته پانزدهم ذی حجه به پرتو قدوم فرخنده ساعت سعادت پیرای آنجا را فروغ آمود فیض ساختند \*

## جشن وزن مبارک شمسی

روز مبارک دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه سنه یک هزار و پنجاه و هفت جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال پنجاه و هفتم از عمر ابد طراز بادشاه فلک جاه بآراستگی ترتیب یافته در ساعت مسعود برسم معهود آن روح مجسم خود را بجواهر و طلا و نقره و دیگر اشیاء بر ساخته ماده آسودگی فقرا و محتاجان را مهیا و آماده ساخت و تهیدستان گیتی را راس المال رفاهیت عطا نمود - و فیل خرد کلان گوش که شایسته خان از گجرات ارسال داشته بود از نظر اشرف گزشت - معز الملک بخدمت متصدی گری بذدر سورت و کذبیت و چتر بهوج که پیشتر دیوان اسلام خان بود بدیوانی مالوه سرافرازی یافتند - غره محرم رستم خان و محمد زمان طهرانی و بختیار خان و چندی دیگر که از شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رخصت گرفته روانه درگاه جهان پناه شده بودند بادراک سعادت سجده درگاه والا سرمایه اعتبار ابدی و افتخار سرمدی اندوختند - و چون بعرض اشرف رسید که جانباز خان فوجدار مهندسور بزخم یکی از متمردان که خان مذکور وطن او را تاخته زنش را اسیر ساخته بود رخت هستی بریست

بختیار خان را بعنایت خلعت و جاگیرداری آنجا سرافراز ساخته رخصت فرمودند - دوم صفر شاهزاده محمد شجاع با سلطان زین الدین نخستین پسر خود از کابل آمده سعادت ملازمت اشرف دریافتند - و دو فیل با ساز نقره و برخی از اشیای دیگر بعنوان پیشکش و هزار مهر بطریق نذر گزارانیده بعنایت صوبه بنگاله بار دیگر سرافرازی یافتند - و اعتقاد خان را حکم شد که روانه حضور گردد \*

## کیفیت ارسال قنذیل مرصع بروضه متبرکه حضرت سرور کاینات صلی الله علیه و سلم

عاطفت سرمدی حضرت ایزدی شامل حال سعادت مندی می باشد و این عطیه ربّانی و اطیفه آسمانی در حق برگزیده عنایت الهی نازل می یابد که پیوسته آرزومند طواف قبله صوری و معنوی اعنی محراب درگاه جهان ملان گیتی پناه حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و اصحابه بوده از همه سو روی امید بدین والا جذاب داشته باشد - مدت مر خدایرا که این سعادت ارجمند و دولت بی گزند نصیب حضرت ظل سبحانی صاحبقرانی بوجه احسن گشته بمزیت نمایان ممتاز جاوید دارد - و هر چند بحسب ظاهر بجهت تمشیت امور فرمانروائی و سرانجام نظام مصالح کارخانه عالم حصول دولت زیارت میسر نیست اما باعتبار باطن پیوسته همه وقت فیض یاب سعادت حضور فایض انور بوده دل و جانرا فدای نام مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند - از جمله درین ایام هنگام دیدن جواهر قطعه الماس نادری گرانمایه بوزن صد رتی بابت پیشکش قطب الملک بنظر انور در آمد که از خیرگی فروغ آن نظر دقیقه شناس

اهل خبرت را در قیاس قیمت آن مقیاسی درست اساس بدست نمی  
 آمد بنابراین از روی تخمین بهای آن گوهر بی بها مبلغ دو لک و پنجاه  
 هزار روپیه قرار یافت - خدیو هفت کشور بمقتضای صدق اعتقاد و درستی  
 ارادت آنرا نذر روضه مطهره مکرمه حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم  
 نموده این دست آویز متین را وسیله استدعای مطالب و استجابت مقاصد  
 از درگاه حضرت و اهب العطا یا ساختند - و از جمله تحف اطراف و اکناف  
 هفت کشور شمامه عنبرین بوزن هفت صد توله بقیمت ده هزار روپیه که  
 در سرکار خاصه شریفه بود بحسب اتفاق قذیلبی شکل افتاده امر فرمودند  
 که زرگران جادو اثر و میذاکاران هنرور آنرا بطلای مشبک در گرفته و بر  
 اطراف آن نقشهای بدیع و بوتهای دلکش پر گل در غایت دقت و نزاکت  
 طرح افکنده بجواهر ثمینه مرصع نموده بعنوانی آن الماس گرانباه را در آن  
 نصب کنند که حسن صنعتش هوش از اهل نظر ربوده رواج صنعت چرخ  
 مرصع کار را در نظرها بی موقع سازد - چون بموجب فرموده بصرف مبلغ  
 سه لک و پنجاه هزار روپیه آن کار نامه رنگین صنعت آفرین صورت اتمام یافته  
 بگل محمدی موسوم گردید حکم معالی بشرف نفاذ پیوست که سید احمد  
 سعید که پیش ازین خیرات بحرین شریفین برده بعد از فروختن ده بیست  
 نفع گرفته بفقرا قسمت نموده بود باز بتقدیم این خدمت سعادت دوجہانی  
 حاصل نماید - و بدستور سابق یک لک و شصت هزار روپیه متاع به عرب از  
 متصدیان گجرات گرفته بآئین سفر پیشین بده بیست فروخته یک لک  
 به شریف مکه و تتمه در مکه معظمه و مدینه منوره بسکنه آنجا و دیگر  
 محتاجان و مسکینان آن هر دو مکان سعادت نشان قسمت نماید - و از روی  
 کمال بندگی نوازی او را از روزیانه داری بر آورده بمنصب پانصدی ذات و انعام  
 دوازده هزار روپیه سر بلند ساخته بیست و سوم محرم رخصت فرمودند \*

غرهٔ صغر شاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع بهادر را بعنایت خلعت  
خاصه با نادری و طرهٔ مرصع و سرپیچ یک قطعه لعل و دو دانه مروارید  
و متکلی مرصع الماس که قیمت همه یک لک روپیه بود و صد اسپ از آن  
میان دو با زین مرصع و طلا معزز و مفتخر ساخته به صوبه داری بنگاله  
رخصت ساختند - و بسطان زین الدین پسر کلان آن کامگار جیغهٔ مرصع  
و تسبیح مروارید و اسپ با زین طلا میفکار و بسطان بلند اختر دوم پسر  
آنوالا گهر جیغهٔ مرصع و تسبیح مروارید عطا فرموده بهمراهی بادشاهزاده  
دستوری دادند - بمیر صمصام الدوله ولد مرتضی خان خلف میر جمال  
الدین حسین انجو خدمت دیوانی و بقاضی طاهر آصف خانی خدمت  
خانسامانی آن عالی نسبت والا تبار مرحمت نموده هنگام رخصت بهر  
کدام اسپ و خلعت عنایت فرمودند \*

هژدهم راج کنور پسر جانشین رانا جگت سنگه که بجهت ادای  
تهنیت فتح بلخ و بدخشان روانهٔ درگاه آسمان جاہ شده بود از زمین بوس  
درگاه والا و سجده گزار پی آستان فلک نشان ناصیهٔ بخت را فروغ دولت  
داد - و عرضداشت رانا با پیشکش از نظر اشرف گزارانیده بمرحمت  
خلعت و تسبیح لعل و مروارید فرق عزت بر افراخت - چون بعرض رسید  
که ذوالقدر خان حارس غزنین و ناظم هر دو بنگش از تعیناتیان ملک عدم  
گشته سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکه را بجای او مقرر نمودند - راجه  
جسونت سنگه را از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری ذات و سوار دو اسپه  
سه اسپه سرافراز ساختند - خواجه عیسی و خواجه موسی پسران خواجه  
طیب که از بلخ بکابل و از آنجا همراه پدر بدرگاه آمده بودند بعنایت  
خلعت و ده هزار روپیه سرافراز گردیدند \*

## نوروز عالم افروز

درین هنگام سعادت فرجام که آوازۀ شادمانی آویزۀ گوش روزگار گشته بیست و پنجم شهر صفر نیر اعظم به برج حمل انتقال نموده و دشت و صحرا بگل و سبزه بیاراست بادشاه عالم پناه بر سریر دولت جلوس فرموده داد کامرانی دادند و امرای عظام و دیگر بندها را باضافۀ نمایان سرافراز ساختند - نخست راجه جسونت سنگه را باضافۀ پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گردانیدند - و شاهزاده مراد بخش را بجهت ضبط ممالک دکن از کشمیر بحضور اشرف طلب داشته حسین بیگ خان خویش امیر الامرا را بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل و اسپ و صوبه داری کشمیر مفتخر و مباهی ساختند - و معتمد خان را بخلمت و اضافه پانصدی بمنصب دو هزاری هزار سوار برنواخته از تغیر مومی الیه آخته بیگی و خواجه عنایت الله خسر پوره عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را بخدمت توزک سر بلند ساختند - اگرچه از بهادر خان در ساق بلخ ترددات نمایان و خدمت شایان بتقدیم رسیده بود لیکن چون بسبب اظهار بعضی مردم خاطر نشان اشرف شد که در تعاقب نذر محمد خان و مدد سعید خان در وقت غلبۀ اوزبک اغماض عین نموده لاجرم سرکار کالپی و قنوج که در تیول او بود و دوازده ماهه حاصل داشت تغیر نموده عوض سی لک روپیه مطالبه سرکار متعلق بخالصه شریفه گردانیدند - و جلال برادر او را بعنایت خلمت و منصب هزاری هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل و فوجداری آنجا مفتخر و معزز ساخته بهادر خان را بغایت آزرده دل ساختند \*

درین تاریخ جانب درشن وقت مجرای مردم فیلی مست بر راجه مدن سنگه بهدوریه حمله آورده یکی از همراهان او را بضرخ طوم افکنده بزیر دندان آورد - راجه از فرط تهور و جرأت بقوت تمام جمدهر برو زد و بسر دادن چرخي و بان راجه بآن نوکر سلامت ماند و بانعام پنجاه هزار روپیه از جمله دو لک روپیه پیشکش راجگی سر بلندی یافت - حکم معلی بشرف نغاذ پیوست که بادشاهزاده والا تبار عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر که از بلخ مراجعت نموده بر کنار دریای بهت بموجب امر جلیل القدر توقف داشتند بلد ملتان را در جاگیر خود دانسته از همان راه بدانجا شتابند - و باقی طلب خود را که مطابق در ماهه هر ساله سی لک روپیه می شود نقد از خزانه ملتان می گرفته باشند - چون ساعت ورود موکب مسعود بدار الخلفه شاهجهان آباد نزدیک رسیده بود دوازدهم ربیع الاول موافق هژدهم فروردی ماه روز مبارک دوشنبه از اکبر آباد کوچ فرموده متوجه آنصوب با صواب شدند - و راج کنور پسر انا را بانعام خلعت و دو اسپ با ساز طلا و مطلقاً و یک زنجیر فیل مفتخر ساخته رخصت فرمودند - محمد ابراهیم و ذوالفقار خان هر دو را رخصت نمودند و از راه عنایت به ذوالفقار خان علم مصحوب او ارسال داشتند \*

## گزارش بنای حصار گردون آثار و عمارات عالی اساس شاهجهان آباد و کیفیت آبادی آن شهر و جریان نهر کوثر اثر

حکمت بالغه حضرت علی الاطلاق جل برهانه و جلالت حجت هراگه از راه رعایت عباد و بلاد اقتضای برگزیدن دودمان دولتی از سایر خانوادها می

دیگر سلاطین روی زمین نماید و خداوندان آن دولت خدا داد را از جمیع ارباب دول بکمال جاه و جلال امتیاز بخشد هر آینه منسوبات و متعلقات و لوازم مایحتاج آن دولت را اگرچه از امور مستحسنه صوری باشد که وجود آن در نظام جملگی چندان ضروری نبود از بایست دیگر دودمان دولتها امتیاز تمام و نمایش نمایان دهد فکیف امری که باعث مزید شان و شوکت و افزایش شکوه و زینت آن دولت گردد که درین ماده سَدّت سنیّه آنحضرت علیه بر مجاری این نهج جاری گشته که در باب عطای ناگزیر وقت زیاده بر قدر کفایت عنایت مبذول دارد - چه ظاهر است که ازدیاد امثال این امور در واقع موجب وفور اعتبار ملوکست در انظار و باعث افزایش وقعت و وقار در قلوب - درین صورت نفاذ اوامر و نواهی و اجرای احکام و حدود الهی که علت غائی سلطنت و بادشاهیست بهمه جهت پیشتر رو میدهد - چنانچه برین دعوی بدیهه عقل شاهد است و نظیر این معنی از حضرت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام در کتاب مرویست که آن سرور در مجلس حکم بر سریری زرین مکمل بنوادر جواهر جلوس می فرمودند که در کمال عظمت و رفعت و زیب و زینت ترتیب یافته بود و بر پادها و اطراف آن جانوران مهیب از دست شیران قوی هیکل درشت چنگال و امثال آن در کمال هیبت و شهامت صورت و درستی هیئت ساخته بودند چنانچه بعنوان حیله محرکه ریاضیه باندک جنبشی در حرکت آمدندی و آوازه‌های سهگمین هولناک از جوف ایشان بر آمدی - و هم چنین مرغان عظیم الجثه از سیم و زر بر سر آن سریر نصب نموده بودند که چون بدستور صنعت مذکور ببال افشانی در آمدندی انواع خوشبوها بر تارک مبارک آنحضرت نثار گردندی - و از مشاهده این صور غریبه ارباب جنایات و انکار حقوق را وحشت و دهشت

تمام دست داده بحق و صدق اقرار نمودندی - بذابریں مقدمه مسلمه چون حضرت آفریدگار عالم جلّ سلطانه این دولت ابد پیوند را از سایر دول مزید ارجمندی داده اصحاب آنرا از جمیع اشباه ایشان بکمال عظمت و شوکت و رفعت و عزت و وفور جاه و حشمت و فسحت دستگاہ مملکت برگزیده چنانچه عشر عشیر مواهبی که بآن سرور عطا نموده بدیگر سران نداده - ازین رهگزر که اهل هفت کشور بسوی ایشان رو برآه نموده و این درگاه را که نمونه درگاه احدیت است چنانچه صالح و طالح و مسلمان و کافر همگی از آن بهره‌ور اند حواله‌تگاہ حوایج مردم کرده برأت روزی همگنانرا برین دولت نوشته - لاجرم همه چیز این دولت را فراخور لایق حال آن وسیله از ذاق خلائق آفریده مرکز دولت و منشای سلطنت آن والا دودمان را که عبادت از لاهور و اکبر آباد ست در خور وسعت دستگاہ حشمت و کسادگی بحرین کف نیسان آسای ایشان فسحت ساحت محیط بخشیده و هر دو مرجع خلائق و قبله بر آمد حاجات و وجهه توجه اهل شش جهت را فراخور باز گشت عالمیان از جمیع جهات و وجوه دستگاہ گنجائی داده وسیع گردانیده - در جمعیت و جامعیت و معموری و کثرت خلائق و عمارات عالیہ و امثال آن از آنچه مدن را در کار روزگار است و تمدن را از آن ناگزیر همگی بروجه اتم و اکمل درین دو مصر جامع یافته میشود بمرتبه که هزار مصر و شام در هر گوشه این هر دو گم گشته و هزاران قسطنطنیه عظمی و رومیہ کبری در سر هر کوی شان سر گشته - لیکن چون از بعضی وجوه نقص الکمال بهر دو شهر عظمت بهر بر خورده اول آنکه در مبانی اکبر آباد که بر ساحل دریای جون است شکست و آبکند و نشیب و فراز بسیار وقوع دارد چنانچه در میان شهر نیز جا بجا واقع شده باعث ناهمواری آن گشته و هم چنین دارالسلطنت لاهور ازین جهت که یک

مرتبه اساس نیافته و رفته رفته بنیاد پذیرفته لاجرم آنچنان که باید و شاید بطرح مرغوب نیفتاده - دیگر آنکه ظاهر دروازه‌های قلاع هر دو جا که دولت سرای سعادت و سایر کارخانجات بیوتات سرکار خاصه در داخل آن سمت وقوع دارد بسیار کم فضا و تنگ ساحت است چنانچه جلو خانه که بی نهایت در کار است اساس نیافته و بدین سبب از کثرت آمد و شد مردم افواج بادشاهی و تابدینان امرای عظام در اوقات ملازمت و هجوم فیل و اسب بسیار خصوص در عیدها و جشنها بضعفا آزار و اضرار بسیار میرسد - سوای این از تنگ میدانی کوی و برزن و بازار و شوارع خاص و عام عموم آینده و رونده بنابر هجوم خلائق بی‌شمار زحمت و تشویش بسیار می‌یابند - لهذا بخاطر مبارک آوردند که بعنوانی که عامه عالمیان از توجه آن حضرت توسیع فراغ من جمیع الوجوه یافته در عهد راحت مهد آن حضرت از هیچ راه ضیق احوال خاصه در طریق عیش معاش که خاصیت نیت آنحضرت است ندادند بهمین دستور ازین تنگی و کمی نیز که از رهگذرها ناشی شده خلاص گشته هر کدام بوضع و طرز موافق مرضی خود عمارتی اساس نهاده لذت زندگی یابند - و بر طبق این عزیمت نافذ امر ارفع عالم مطیع آن بانی مبانی جهانگیری و جهانبانی توفیق صدور یافت که مهندسان اصطلاب شناس و اقلیدس نظر مابین این دو شهر عظیم الشان قطعاً زمینى دلنشین بهشت نشان که بخوبی اعتدال آب و هوا متصف و مراتب کمیّت و کیفیت محسّنات آن از توصیف خرد افزون باشد بهم رسانیده قلعه والا بنیاد که بحسب هیئت نمونه سبع شداد باشد مشتمل بر عمارات بدیع و نشیمنهای وسیع بوضع غریب اساس نهند - چون معماران هندسه پرداز و بنّایان سحر طراز در ظاهر دارالملک دهلی متصل نور گده مشرف بر دریای جون قطعاً زمینى بدیع آئین

## \* نظم \*

بر لب آب چون فیض سرشت      که بهشتش بود نمونه زشت  
 خاکش از خرمی نشاط افزای      دلکش و جانفزا و دیده کشای  
 جایگاهی کز اعتدال هوا      یافت رنجور چند ساله دوا  
 مرده را آب زندگانی ده      پیـــر فرتوت را جوانی ده

برای این کار بهم رسانیده بعرض مقدس رسانیدند - حسب الامر قضا نفاذ خدیو دادگر عمارت گر معموره هفت کشور که بعد از مرمت نزهستان دلهای صاحبان و صفا کده خاطر الو الالباب پیوسته در پی آبادی عالم خاک و آب اند بعد از پنج ساعت از شب جمعه بیست و پنجم ذی حجه مطابق نهم اردی بهشت سال دوازدهم از جلوس اقدس مطابق یک هزار و هشتاد و چهار هجری در زمان محمود و آوان مسعود استاد احمد سرآمد معماران نادره کار بسرکاری غیرت خان صوبه دار آنجا و صاحب اهتمام این کار مطابق طرحی بدیع و نقشی تازه که به هیچ وجه نظیر آن در شش جهت دنیا بنظر نگارگان در نیامده بود رنگ ریخته بیلداران بحفر بنیاد آن پرداختند و پس از پنج ساعت و دوازده دقیقه نجومی از شب جمعه نهم محرم سال هزار و چهارم و نه هجری مطابق سوم اردی بهشت اساس عمارات نو آئین در آن سر زمین فیض آگین که از کمال نزهت خدا آفرین رشک فرمای بهشت برین و سوادش بهمه حساب خال جبین سراسر متذذذات روی زمین است نهادند - و هر جا ارباب هنرهای متعارفه و اصحاب بدایع و صنایع غریبه از سنگتراش و پرچین ساز و مثبت کار و نجار و معمار صاحب سلیقه ماهر در ممالک محروسه بود بحکم اشرف حاضر گشته مشغول کار گشتند - و هر کدام برغم دیگر دعوی

تفرد در فن خویشتن نموده لطف سعی بجای رسانیده بودند که در برابر حسن نمود کارشان کارنامه از رنگ و نگار خانه چین و فرنگ مانند نقش آب نه نمود داشت نه بود - و نهری که سلطان فیروز شاه در ایام سلطنت از پرگنده خضر آباد تا سفیدون که شکار گاه مقرری او بود سی کروه آورده پس از رحلت او بمرور ایام از جریان باز مانده و در عهد حضرت عرش آشیانی شهاب الدین خان صوبه دار دهلی نهر مذکور را مرمت نموده جاری ساخته بود چون روزگار او سپری شد دیگری به تعمیر و ترمیم آن نپرداخت - حسب الحکم اشرف از منبع تا شاهجهان آباد بلند و پست آنرا هموار و گذارهای آنرا متین و استوار ساخته تا سفیدون که سی کروه است در ممر قدیم و از آنجا نهری تازه حفر نموده بپای عمارت رسانیدند - از تاریخ بنا تا پانزدهم جمادی الاول سال مذکور چار ماه و دو روز در عمل غیرت خان بتاکید تمام کنده و لختی مصالح جمع شده بعضی جا اساس هم بر آمد و بعد از تعیین شدن او بصوبه داری تته در مدت دو سال و یک ماه و پانزده روز عمل صوبه داری الله ویردی خان اساس قلعه از جانب دریا دوازده ذراع برافراخته گشت - و پس از او در عمل مکرمت خان بتاکید و اهتمام او در سال بیستم جلوس مبارک بانجام رسید - چون کیفیت اتمام آن در کابل معروض حجاب بارگاه سلیمانی گشت حکم معلی بشرف نغان پیوست که راز دانان انجم و افلاک ساعتی مسعود که سعود آسمانی سعادت دو جهانی از آن کسب نماید بجهت نزول اشرف در آن عمارت مسرت افزا که در هفت کشور ربع مسکون بل هر دو کون چون بانای خود ثانی ندارد برگزیده بعرض مقدس رسانند - اختر شناسان کامل نظر بدقت فکر بیست و چهارم ربیع الاول مطابق بیستم فروردی ماه سال هزار و پنجاه و هشت هجری اختیار نموده گوش زد عاکفان پایه سریر سلیمانی

نمودند - چون وقت وسیع بود لاجرم از کابل باکبر آباد تشریف فرموده در دوازدهم ربیع الاول مذکور روانه شاهجهان آباد گشتند \*

## حقیقت قلعه و عمارات مرکز محیط دولت یعنی دارالخلافة شاهجهان آباد

زبان خامه توصیف چگونه تعهد تعریف آن نماید و صفحه صحیفه انشا با وجود تذگ رؤی بچه رو ضمان تضمین ستایش آن گردد که فسحت ساحت ممتنع المساحتش با فراخنای عالم امکان دم از برابری میزند و رفعت پایه قوی مایه عرش سایه اش سر بمساوات سبع شداد سماوات فرو نمی آرد - زمین از استحکام قوایمش همدوش ساق عرش برین گشته و پایه رفعتش از برکت این بذای متین از کرسی آسمان هشتمین گزشته - بروج گردون عروج البرز آتارش شرفه غره از علو کذگره این نهم منظره در گزرنیده - آثار خاکریزش که مانند کره خاک از سه طرف محاط آبست بنیاد بنا بقعر بحر محیط رسانیده - بوارق انوار صفای دیوارش از ظهور مهر انور اظهر و مراتب شهرت رفعتش از لیالی و ایام شهر و اعوام اشهر \* نظم \*

اساس متینش درین خاکدان بود کنگر کشتی آسمان

قوی دل بود عالم خاک ازو نشان میدهد غور ادراک ازو

جهان کهن راست بروی نظر چو پیری که او را بود یک پسر

شد از رفعت شان سپهر دگر بود آفتابش شه بحر و بر

محیط کرم پادشاه جهان جهان بخش ثانی صاحبقران

شه عدل کیش ملایک خصال سلیمان جلال و فلاطون کمال

بی عائله تکلف از مبدای بنیاد این طلسم آباد تا افراختن این نوع قلعه

عالي اساس كه سر كنگره رفعتش تازه پيشطاق ايوان كيوان برابر افتاده و حوض اندیشه شناور بغور عمق خندقش پي نبرده در خواب و خيال هم هيچ بادشاه فلک جاه را دست نداده بلکه تا هنگام طی قطع اين نطع دورنگ و برجيدن مهرهای سپيد و سپاه هيچ صاحب اقتداري را ساختن اين نوع عمارات كه تا بقای زمين و آسمان اندراس بقواعد آن مرساد ميسر نخواهد آمد - بالفرض و التقدير اگر ديگر فرمان روايان صاحب تدبير بمساعدت وقت و ياور يي بخت مراتب جاه و اقتدار و دولت و اعتبار بهم رسانيده بناهای مرتفع و عمارات عالي از روی زمين تا آسمان بر فوازند و صد کاخ ملون منقش را برابر ايوان كيوان بسازند اما اين فطرت بلند و دانش ارجمند و کمال عقل و جدت فهم و کثرت فراست و حدس صايب و تميز تمام و سليقه درست در احداث ابنيه عاليه و عمارات رفيعه و منازل و نشمينهای غريب و باغات و بساتين دلپسند نظر فريب و اجرالی انهار و اغراس اشجار و مزيد تکلف و تصرف در جمیع امور توره و توزک بادشاهي و رسم و آئين فرمان روائي كه خاصه اين مظهر اتم قدرت آهي است و هيچ يکی از سلاطين روی زمين پي بدان نبرده در دنيا ديگري را ميسر نيامده - و چگونه ميسر مي آيد كه بحکم قسمت حوالتكده روز نخست ابداع اين بدايع كه رهن وقت بوده روزي بندگان آن خديو روزگار شده و چيزی كه در انتظام سلسله نظام جهان و طريق عيش و معاش جهانيان دركار باشد و بكار آيد در پرده غيب نمانده كه بعرض ظهور نيامده - چنانچه بمحض اهتمام آنحضرت كار تصرف و تكلف در امثال اين مهم بمقامی كه رسيدن بفرورتر پايه از آن ما فوق تصور خرد است رسیده - و ترقی در امور بمكانی كه غايت مراتب امكانست كشيده سرزمين دلنشين هندوستان در زمان آن حضرت رفته رفته گلستان روی زمين آمده و عهد

عافیت مهدهش موسم بهار روزگار بلکه سن شباب لیل و نهار گشته - درین صورت ازین عالم صاحب فطرتی بلند اقبال و ازین دست مجددی دانش سگال خال حال بر روی کار آمده رونق افزای عالم صورت می گردد بلکه باعتقاد ارباب دانش و بینش چنین خلقتی والا فطرت مادر ایام نژاده و نمی زاید - مجملاً این حصار گردون آثار که از مبداء تاریخ بنیاد تاهشت سال بکمال جد و جهد بسرحد اتمام رسیده و تا آن غایت مبلغ پنججاه اک رویه در مصارف بنای آن و موازی این مبلغ در مخارج عمارات عالیه داخل قلعه مبارک بخروج رفته مشتملست بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از آنجمله هفت مدور و چهارده مثنی و محیط چار دیوارش که مثنی بغدادیست هزار گز طول و ششصد ذراع عرض و بیست و پنج گز ارتفاع تا شرفات از خاکریز دارد - فسحتش شش لک ذراع و دورش سه هزار و سه صد ذراع - و تمام باره و بروج گردون عروج آن رفیع العمد از اوج تا حوض و از کذکرها تا خاکریز از سنگ سرخ تراشیده اساس یافته - خارا تراشان دقیقه اندیش فرهاد فن بدان مثابه در تنگ درزی الواح آن دقت بکار برده اند که در ناخن فکر تیز توصیف آن بند نمی شود - لهذا کلیم طور معنی طالبا درین مقام که پا لغز اندیشه غور پیشه است چندان ایستادگی که در خور این مقام باشد بجا نیآورده آنجا که میگوید

\* نظم \*

نه بینی بدیوارش از سنگ درز	که چسپان بود صحبت تنگ درز
در آینه سنگ خارا تراش	چو خورشید هذر کرده فاش
ز بنیاد تا کنگر از خاره سنگ	تراشیده گوئی ز یکپاره سنگ
مذانت سرشت و صفا گستر است	هم آینه هم سد اسکندر است
بدیفسان بنای فلک احتشام	شد از سنگ یکرنگ گلگون تمام

و همگی عمارات دولتخانه و الا از برج شمالی و باغ ارم مثال حیات بخش و شاه محل آرامگاه مقدس و برج معروف بدرج طلا و امتیاز محل و دیگر عمارات قرینة آن و خواب گاه نواب قدسیه القاب زبده مقدسات دوران اسوه طاهرات زمان بیگم صاحب و دیگر پردگیان حریم حرمت در یک رسته به ترتیب واقع شده - از طرف مشرق با ارتفاع دوازده ذراع مشرف بر آب و صحرا و از جانب مغرب بر باغ و باغچه‌های مسرت افزا و انهار و تالاب فیض پیرا سراپا از سنگ مرمر صاف شفاف بنیاد پذیرفته از راه هر کدام باحجار رنگین پرچین کار و سقف و جدار هر یک در غایت زیب و زینت بنوعی مطلقاً و منقش و رنگین ساخته شده که مراتب کمیت و کیفیت محسّنات آن از پایه توصیف خرد گزشته - و هر یک در خاطر پسندی و دلنشینی از روضه رضوان و غرفه قصور جنان نشان میدهد - و از همه رهگذرها خاصه از فیض بخششی جا و فرح افزائی فضا و فسحت ساحت و افاضه روح و راحت و صفای نظر و حسن منظر بهشتیست بر روی زمین بلکه روکش بهشت برین بنظر در آمده - رخشانی و درخشانی لاله زار سهیل آثار نقش و نگارش آب و رنگ جگر گوشه بدخشان و قوه العین عدن از یاد می برد - خاصه منظر آئینه نگار که پا لغز انظار افلاکیانست چه جای خاکیان بنور و صور گوناگون قلم بطلان بر نقش و نگار کارگاه بوقلمون کشیده و از عکس رنگ آمیزی گلهای حدیقه روبرو رشک فرمای اطلس ساده کارخانه چرخ برین گشته - نوعی چهره افروز حسن و جمال است که خورشید کیمیا گره صبح برای کسب فروغ بر در هر لوحش حلقه می زند و هر لحظه در رنگ متخیله سخنور صد رنگ صورت سراپا معنی بجلوه در آورده تماشای حیرت افزایش بی مبالغه ارباب معنی را پابند صورت می سازد - معهدنا نهر کوثر اثر که بحسب فرموده

فرمان فرمای افس و جان بنهر بهشت زبان زد اهل روزگار ست مانند شاه  
جوبی مجرّه از اواسط هریک روانست و حاق وسط جمیع عمارات مجرای  
آبکیوان ساخته - حوضهای پیش و اندرون هر نشیمن فردوس موطن  
بصورت آبشار و فواره ریزان و جوشان بی تکلف آب سیماب سان آن گوئی  
جدولیست از سیم خام که بر الواح سنگ رخام غلطان است و یا مانند  
سریان عین الحیوة روح طبعی بمجاری شریان در کالبد روح روان - و در  
پیش هر نشیمن ارم مانند باغچه در نهایت طراوت و دلپسندی که سر تا سر  
سرزمین بهشت آئین آن از جوش سبزتر روکش سپهر اخضر گشته معاینه  
فردوس برین در نظر تماشائی جلوه گر میگردد - و در هر طرف از گرمی  
هنگامه نشو و نما رونق بازار نشاط و انبساط و تقاضای تکلم لب اطفال غنچه  
و کودکان شگوفه صدای سرشار گل تا سرحد چار دیوار دولتخانه فیض آثار  
میرسد - و قبل از آنکه مشاطه باد بهاری بغازه کاری عذار گل و تازه کاری  
طره سنبیل در آید از لطافت هوای روح افزای این مسیحاکدهای دولت  
سرا شاهدان تازه رخسار ازهر و انوار و نونهالان گل و کلاله مویان سنبیل  
چهره افروز حسن ادا میشوند - و پیش از رسیدن موسم فروردی واردی  
بهشت درین وطن گاه نشو و نما که همانا مسقط الراس قوت نامیه است  
نازنینان سیمبر شگوفه سیراب و تر سر از منظره شاخ بدر آورده خندان  
و شگفته چشمک می زنند - لطف دیگر آنکه جا بجا درین حدایق  
فردوس زیب و ایوانهای خاطر فریب حیا مطبوع در کمال دلکشائی  
و آبشارهای دلپذیر بی نظیر در نهایت خوشنمائی مانند لوح بلورین  
سینه سیمبران عریض گشته بآئینی حسن افروز است که در جذب هریک  
از آن حوض دلکشا باعتبار لطافت روانی و سلاست جریانی طلسم است  
دیده فریب نظر بند و تفرجگاه عجیب اعجاب پیوند - صد چشمه آب

حیوان بلکه جمیع عیون روضه رضوان بگرد رفته و موج آب و تاب هریک از آن مرآت صنع ربانی و پرتو نور بخششی آن بدایع مخترعات یزدانی از کمال اوج خوبی گزشته آئینده آفتاب را از صبح روشن جبین رو نما گرفته - و متصل این مکانهای فردوس نشان ایوان غسلخانه بفسحت ساحت و فرح افزائی فضا بعدوانی زینت بخش عالم صورت گشته - و در برابر آن حمامی بغایت آب و تاب هوش ربای نظارگیان گردیده که تا غایت در هیچ قرنی از قرون بالیه شبیه این هر دو عمارت بی قرین هیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده - و نظیر آن و قصر فردوس نشان و حمام صفا پرور بادشاه جهان در هفت کشور ربع مسکون موجود نشده بنظر روزگار در نیامده - نه تنها من برینم که فردوس اعلی و عرش اقدس نیز بر این اند چه معجز رقمان هندوستان در تزئین سقف زرین ایوان غسلخانه که بطریق بندهای دلکشای خاطر پسند فرنگی و گرههای خوش طرح رومی سراسر بصرف نه لک روپیه بانجام رسیده - و برجدار فیض آثارش بجای تصویر صورت آنگونه نگارش معنی بکار برده اند که اگر مانی تصور آن نمودی همانا مانند صورت دیوار بیهوش ماندی - و جادو رقمان عراق در نقش و نگار پرچین کاری بالای راه دیوار حمام عالی مقام بدانسان نزاکت و لطافت پرداخته بر روی کار آورده اند که بهزاد شبیه آن اگر در خاطر نقش بستی تا آن استادپها باعتراف شاگردی شان قلم از کف افگندی و گوش گرفتگی چنانچه دستان سرای بستان سرای کلام صاحب طبع سلیم طالب کلیم در وصف این ایوانچه نیکو گفته

\* نظم \*

چو خورشید در آسمان روشناس  
ازین نور روشن سواد جهان  
ز دیدار خوبان تبرا کند

زهی عرش بنیاد و دولت اساس  
صفایت بر افلاک پرتو فشان  
در آئینده عکست اگر جا کند

زمین فرش راه تمنای تو  
 بنفش تو چون کلک تصویر رفت  
 بکن شفق رنگ دیگر نمازد  
 همه رنگها را نثار تو کرد  
 پر آوازه خوبیت روم و چین  
 شه کشور عدل شاه جهان  
 گل شمع بزمش سواد سپهر  
 ز درد بخورش فلک سبز چه  
 دیگر باغ ارم مثال حیات بخش که بحسن نمود رستهای خیابان و اقسام  
 گلهای ایوان و انواع درختان سبز و خورم و شاداب رشک صفوف سررستان  
 جنان و چشم و چراغ زمین و زمان است - و همه جا در مجاری اذهار روان  
 بخش آن روضه رضوان آبها روان و چشمه سارهای جوشان بلطافتی که  
 میان آن و چشمه حیوان فرق از انسانست تا حیوان و از روی زمین  
 تا آسمان - اگرچه سابقاً نیز انگاره نگارش توصیف آن مقام از کوتاه دستی  
 بنان و سستی بیان نیمکاره ماند اکنون نیز بعلت قلت سرمایه سخنوری  
 در همان پایه مانده دو کلمه شکسته بسته بطریق اجمال مرقوم قلم نیاز  
 می گردد - نو آئین باغی که موج سبز نوخیزش از سر طوفان گل گزشته  
 معنی لفظ سبز به گلگون بخود تفسیر می کند - و هر برگ سر خوش  
 دلکشش که بتحریک جنبش نسیمی از خواب بر میخیزد خواب  
 محمل را به بیخودی تعبیر می نماید - سبزه نورسته همانا خط سبزیست  
 بر رخ گلرخان تازه دمیده یا صفحات مصحف صنع است از قلم غبار بخط  
 مصنف مرقوم گردیده - در هر گلزمین بل سر تا سر روی زمین دلنشینش  
 چندانکه نور نظر کار کند نهالهای پر گل بدیع صورت چون گلدسته بهم پیوسته  
 نوعی بار آورده که جز گل چیزی منظور نمی شود - و در هر چمن توده

توده خرمن سنبل رونق شکن کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن  
 نازنینان گلبدن بر روی هم افتاده - و در هر طرف انواع درختان میوه دار  
 سبز و خورم بنحوی سردر سر یکدیگر کشیده که هیچ جا آسمان بنظر در  
 نمی آید - عرض و طول خیابانش که چون خیابان عمر دراز خوش آینده  
 و مانند سن شباب طرب افزاینده است بنحوی مطلوب ارباب تفرج افتاده  
 که از ته دل نمیخواهند که آن نمودار کوچه عمر خضر هرگز بسر آید و آن  
 مهبط انوار فیض نامتناهی تا ابد بپایان انجامد - و چگونه چنین نباشد  
 که در جای دیگر بر روی زمین چنین مکان ارم قرین که از افراط جوش  
 سبزه و گل و وفور لاله و سنبل و اظلال اشجار سدره نشان طوبی مثال  
 و سیلان انهار سلسبیل آثار از مرغزار خیابان ریاض رضوان دل نشین تر  
 می نماید بنظر سیاحان بحر و بر در نیامده - و فروغ اقبال بی منتهای  
 مبداء فیض بر ساحت قبول آن گلشن خدا آفرین زیاده از درجات فرض  
 وهمی و احتمال عقلي تافته مثل آن بهشتی مقام ایزد تعالی در زیر آسمان  
 نیافریده چنانچه مشاهده شاهد و عیان دلیل بیانست \* نظم \*

بقدر سیر این گلشن نظر کو	بهشتی اینچنین جای دگر کو
زهر برگش گلستانی نمایان	چو از آئینه عکس خوبریان
بود نشو و نما اینجا روانرا	بهار دیگر است این بوستانرا
درین گلشن ز جوش سبزه و گل	نمی آید بگوش آواز بلبل
ارم در پشت دیوارش نشسته	خجل چون عندهایب پر شکسته

یکی از جمله حجتهای کامله بر اثبات خوبیهای این نقش بدیع فاعل  
 مختار کثرت جریان انهار و وفور آبشارهای فیض آثار است که از وقوع رسته  
 اشجار بر کنار خیابان بی مبالغه نمودار جذبات تجرّی من تحت الانهار  
 از آن آشکار گشته - آب خوشگوار هر یک از غدیر و آبگیر آب تسنیم و کوثر

برده و از تصور سلاست آب نهرش جوی شراب بدهن آورده - خاصه حوضی بطول و عرض شصت در شصت در وسطش چون آئینه آفتاب بامواج نور چهره افروز ظهور گشته بهمه حساب اول دلایل واضحه بر اظهار قدرت جهان آفرین است - و از عکس رنگ آمیزنی گلهای اطراف رشک فرمای نگارخانه چین بل روکش اطلس پر نقش و نگار کارخانه چرخ برین - آب خورشید حدابش بسکه چون لعل خوبان سیراب فیض حالات است زکوة عدوت بدجله و فرات میدهد - و قطره قطره زلالش باعتبار صفا و لطافت بل بهمه حساب بر چشمه سار زندگی تفوق میجوید - فوارهای درون که بعدد چهل و نه از نقره ساخته شده چون سحاب رحمت ایزدی بریزش مروارید غلطان هوش از سر راز دانان سواد و بیاض روده - و صد و دوازده فواره دور که مایل بحوض نصب گشته پنداری چندین هلال بجهت دفع عین الکمال گرد چشمه آفتاب طلوع نموده - در هر چهار خیابان اطراف که هر کدام از سنگ یک رنگ سرخ بعرض بیست گز باتمام رسیده نهری چون جدول نور به پهنائی شش ذراع مشتملبر سی فواره در افشان در وسط آن بلطافتی روانست که چراغ چراغان نهر مجرّه از پرتو آن نوریاب جاودانست - و از ذره تا خورشید و ماه تا ماهی فریفته و شیفته تماشای آن - چپ و راست این حدیقه ارم آئین که همانا قطعه ایست از فردوس برین دو دست عمارت دلنشین بغایت دلپسند و نظر فریب است از بس طراز صور گوناگون و نقش بوقلمون چون عرش میذاکار بلقیس با سریر زمرّد نگار سلیمان بآئینی صورت اساس یافته که بهمه معنی وقوع نظیر آن در عالم امکان صورت پذیر نیست - و نهر آبی در محاذی آن جاری گشته از دست انفاس روح الامین احوالی اموات در طی شکن آستین دارد - و در حیاض وسط هر دو عمارت که چشمه حیوان

بچشم حسرت در آن نگرانست بنهایت خوبی در جوش آمده از گذار  
 چپوتره بارتفاع یک و نیم گز بصورت آبشارها در پائین حوض ریزان - و در  
 طاقهای زیر آن روزانه گلدانهای سیمین و زرین پر از گلپای طلا و شبها شمع  
 کافوری در زیر نقاب آب مانند ستاره در پرده تذگ سحاب با معنی گلوسوز  
 در چمن سخن شاداب بحسنی جلوه افروز ظهور میگردد که بی اختیار  
 رحیل ابتدای سبیل را بدل باقامت جاوید می سازد - و موج آب و تابش  
 دست تطاول بر چشمه مهر و قصیده مرصع کهکشان دراز نموده حسن  
 تفرجش پرده طاق بر مست و مستور میدرد .  
 • نظم •

نگه را فروغش دهد آن صفا	که چون باز گردد سوی دیدهها
ازو دیده مهر تابان شود	خطوط شعاعش مژگان شود
فروغش دهد گر بآئینه آب	برد دست از پنجه آفتاب
نهان جمله پیداست از آب و تاب	صفا گشته غماز او چون حباب

دیگر تمامی طبقه شرقی سمت باغ که موافق طول باغ بعرض بیست  
 و شش ذراع و ارتفاع یک و نیم ذراع محتوی بر سه دست عمارت مشرف  
 بر دریای جون واقع شده همگی و تمامی از سنگ مرمر صاف و شفاف  
 بر آمده بصفای درون و بیرون صبح را شرمزده آب و تاب خود دارد -  
 و بلطافت آب و هوا و دلنشینی جا و خوشی منظر هر لحظه باعث  
 اعجاب دیده و روان شده نظر را واله و شیفته خود می سازد - و نور صفا  
 و جلالی سقف و جدار هر یک که چون آئینه چهره نمای مراد است  
 مانند لوح بلورین سینه سیمبران والا نظرانرا حیران نظاره دارد - قطع نظر از  
 تکلف و ساختگی سقف و جدار این هر سه مکان را که زینت بخش  
 صفحه روزگار است نقاشان نادر کار که از نزاکت طرز و تازگی روش قلمرو  
 حسن صنعت ملک ایشانست باصناف ریاحین و ازهار و انواع گل و گلزار

نگارین ساخته لطف صنعت خود را آن مرتبه داده اند که هر نقش دلکش آن رقم نسخ بر خط یاقوت لعل بتان کشیده - و آن کار نامه رنگین صنعت آفرین که سر جمله از توصیفش بمیدانجی بیان و بجان دست بهم ندهد بدرستی نقش و نگار رونق شکن بازار سپهر میثائی گردیده

\* نظم \*  
صفای خلد فروش آستانش  
گرفته دلکشائی در میانش  
درو دیوارش از تصویر گلزار  
در و باید نشستن رو بدیوار  
سه جاذب گلشن و در پیش دریا است  
که هر موجش خم زلف فرح زاست

بنام ایزد نهری سلسبیل نژاد گوهر نهاد که رشک حوالیش که ماندند امتداد خط محور کشیده دجله دجله سرشک خون از دیده سر چشمه فوات و جیحون کشاده و در برابر عرض عریضش نیل مصر چون نیلاب سدد بآن مایه طول همانا از دست انگشت نیل که از برای دفع گزند عین الکمالش بر روی صفحه زمین کشیده - و در وسط عمارت میانه حوضی کم عمیق ته نما بطرح بدیع و هندسه غریب در نهایت صفا و زینت بطرح کره بندی مرتب ساخته در سر هر بند سواخی گذشته اند که آب زندگی از آن میجو شد - و فواره‌های جوشان که تفرج آنها بغایت طرب افزا و فرح انگیز است در آن نصب نموده ماندند انگشت فروزان شمع زینت بخش عمارات ساخته اند که خرد در دریانت کیفیت آن حیران میگردد - و جداول نور بهر چهار طرف از آن چشمه خورشید بر آمده بحوض یک لخت سنگ مرمر که حاشیه اش بنقش و نگار پرچین پر آذین زین است بصورت آبشار از عالم بلور صاف میریزد و از اطراف حوض سرشار گشته

داخل نهر پائین میگردد - و سنگ این حوض که از غرایب روزگار است از کان مکرانه بر آمده بحکم اشرف حوضی مربع چار در چار بعنق یک و نیم گز صورت گرفت - و از آنجا بشاهجهان آباد که صد کروه بادشاهی است بصد منصوبه جر ثقیل رسیده در آن مکان نصب گردید - اگرچه حوضهای مطبوع در دولتخانه والا بسیار است اما این حوض که خارا تراشان فرهاد پیشه بنوک تیشه فولاد مثلش در سالهای دراز نتوانند انگیخت لطف دیگر دارد - چون در هر مکان دلفشین از نشیمنهای نزهت آفرین مشکوی دولت از آب نهر بهشت مذکور آبخاری و حوضی دلفریب ترتیب یافته مکرر بستایش آن و حوض کلان که در گلشن ارم آئین امتیاز محل مانند ظهور جان در سایر اشیا و آفتاب در وسط السما بنابر صفای نظر و حسن منظر بدستور حوض حیات بخش باحسن وجوه صورت نما است بهمه جهت پرداختن و سخن در وصف طول و عرض آن بر زبان آوردن بر فرض ایجاز محال بدور و دراز می کشد لاجرم بهمین قدر مذکور که عمارات مسطور بر تمام بستان سراهای فیض آثار که باعث آرایش صفحه جهانیان است و شاید آن نوع نزهت کدهای کشاده فضای طرب افزای بروی زمین موجود نباشد بلکه سخن در بهشت میروید بچندین درجه تفوق دارد - اول آنکه امتیاز محل که بزرگ ترین عمارات دولتخانه والا است بطول پنجاه و عرض بیست و شش ذراع در کمال تکلف و تزئین و نهایت خوشنمائی نقش و نگار و رفعت پایه پای تفوق بر کرسی مثنون سپهر هشتم نهاده بحسن آب و رنگ روکش قصور و منازل بهشت موعود است بلکه بهمه حساب رشک سراستان ارم معهود در آن واقع شده کلاه و طره طارم و کلسهایش همه طلا اندود است - دوم آنکه بریک جانب آن جهروکه درشن که مشرق طلوع آفتاب روی زمین صاحبقران ثانی سعادت قرین است

و مشرف بر دریای جون و جاذب دوشمش جهروکه خاص و عام قرینه ساخته شده اکتفا می نماید - و مزیت‌های دیگر را از حوصله قدرت خود بیرون دانسته سخن از ستایش خاص و عام و بازار مسقف و آبادی شهر درمیان می آرد - صورت بنیاد این نسخه سبب شداد و دیوان کده عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروانست برین نمط است که غربی امتیاز محل ایوانیست مشرف بر بانچه عمارت مذکور از سنگ سرخ ساخته بسنگ مهنابی سفید نموده شده از مهره کشی معماران جادوکار چون آئینه صبح جلا پذیرفته و چون سر منزل دیده نور و صفا و دلکشایی را در بر گرفته - متصل سقف آن جهروکه خاص و عام که سجده جای عالمیان و محل انجاء حاجات جهانیان است سراپا از سنگ مرمر بنگله مانند بطول چهار و عرض سه مبنی بر چار ستون و عقب آن بنگله طاقیست بدرازی هفت و پهنائی دو و نیم ذراع بسنگ‌های رنگا رنگ پرچین نموده از تیز دستی نقاشان بدایع نگار به گوناگون نقش بدیع آن مایه زیب و زینت یافته که تریج سیمین ماه و شمس زین سپهر در پیشش رنگی از آب و تاب ندارد - و نظارگی را تفریح آن از تماشای رنگ آمیزی صنعت گلشن بهار مستغنی می سازد - و در سه ضلع آن محسوری از زرناب نصب شده گوئی خطوط شعاعی آفتاب بر روی هم پیچیده - هر اول روز این مکان سعادت نشان از جلوس اورنگ نشین سریر اقبال داغ دل منازل قمر بل غیرت افزای شرف خانه مهر انور می گردد - و از پرتو نور بخشی طلوع آنحضرت در برابر مطلع خورشید دوکانه عالم آرائی می کشاید - و در پیش آن بارگاه رفعت پناه مشتمل بر چهل ستون که هر یک از آن قائمه کوه بیستون بل قاعده هفت طارم لاجوردی و ستون این نه رواق نیلگون میتواند شد بطول بیست و هفت و عرض بیست و چهار در کمال رفعت اساس

یافته - و زیب و زینت سقف و جدارش که بنقوش گوناگون مصور است کارنامه مازنی را از رتبه انداخته - از سه طرفش محجری از سیم ناب بقدر آدم متوسط و خارج ایوان ساختی در کمال فسحت بطول یک صد و چار و عرض شصت از فضای محسوط خاص و عام جدا کرده بر سه جانب آن کتیره از سنگ سرخ کشیده ببافتهای مزین گردانیده اند - و بیرون آن صحنی چون دل دوست کریمان کشاده و مانند باطن بیدار درونان بنور سعادت آماده بطول دویست و چهار و عرض یک صد و شصت ذراع ترتیب داده بردورش ایوانهای دل نشین بدیع آئین ساخته از زحمت بارش سحاب و آسب تابش آفتاب مردم را فارغ البال گردانیده اند - از جمله سه دروازه آن دروازه جانب غرب که این هفت طبقه لاجوردی خرگاه در جذب رفعتش نمودی ندارد و این کارگاه بیستون در برابرش جز رنگ خجالت رنگی بر رو ندارد - و بیرون آن دروازه برای جلو خانه چوکی بطول دو صد و عرض یک صد و چهل سراسر مشتمل بر ایوان و حجرهای خاطر پسند و سه دروازه جانب شمال و جنوب و غرب که از دروازه شمالی قلعه تا دروازه جنوب دو رسته حجرهای نو آئین و ایوانهای دل نشین بعرض چهل ذراع در کمال استحکام و استواری بندجوی که وقوف بر آن باعث ایستادگی عقل میشود برای اصطبل و دیگر کارخانجات صورت اتمام یافته نهر بهشت از وسطش جاریست - و از جانب غرب تا دروازه قلعه بازاری مسقف دو طبقه به نهایت زیبایی بعینه از عالم مراتب حدقه در کمال صفا و نور و مردم نشین معمر مانند رسته خیابان فردوس کشیده - و حجرهای صفا آفرینش مانند خانهای چشم دیوار بدیوار و در بدر در هم اساس یافته همه جا دوکانهای مردم نشین مالا مال از متاع عین معانده چون چشم و ابرو بیکدیگر پیوسته - و در اطراف مبصران تیز نظر مانند

صفوف مژگان متصل بهم صف بسته همانا در روی زمین نظیر و عدیل ندارد -  
 و آن شاهد زیبا اندام با زیب و زینت تمام از نهانخانه غیب درین صورت  
 بعالم شهود جلوه گر گردیده از آن طور چشم صاحب نظران را گرسنده چشم نظاره  
 خود دارد که اندیشه دقیقه رس اولی الابصار ادنی پایه کمیت و کیفیت  
 و زیب و زینتش را اصلا بجانمی آرد - این نوع عمارت بازار مسقف که مردم  
 هندوستان اصلا ندیده بودند اختراع تازه ایست که بیمن توجه و عمارتگری  
 یگانه خدیو هفت کشور بر روی کار آمده \* نظم \*

گلش را چو بگرفت بنا در آب	نماید آب در چشمه آفتاب
تمشای این خجسته مقام	برد رشک بر چشم احول مدام
خدایش چنان دلبری داده است	که سایه از دور نه افتاده است
نرفت است از حجه هایش نشاط	چو صورت که شد بافته در بساط
بهر خانه یک شهر عیش و سرور	چسان یافت جا چشم بد باد دور
چنان دامن دل کشد سوی خویش	که باد از فضایش نرفتست پیش

و پیش هر کدام دروازه قلعه متصل بازار مذکور و دروازه جاذب اکبر آباد دو  
 تمثال فیل پایه دار که بهمان کلانی که فرد اعظم این نوع باشد ساخته آنچنان  
 صورت درست و هیئت تمام معانی بر آورده اند که نظیر هر یک از آن چهار  
 نقش بدیع منظر در ذهن صور انگیز چه جای خارج اذهان صورت پذیر  
 وقوع نتواند شد - بی مبالغه تکلف و شائبه تصلف صورت نگاران خارا شکن  
 و سنگتراشان فرهاد فن این کشور که بذوک تیشه فولاد هزار گونه نقش و نگار  
 شیرین از دل سنگ بر می آرند که هر یک شور از جان صورت بیجان شدیدیز  
 بل از دخمه فرهاد و پرویز می انگیزد - و باعجاز تیز دستی صنعت آن  
 گونه موج رطوبت از لوح سنگ خارا بر آورده بتموج در می آرند که شعله  
 رشک آن دمار از جان موج پزند خارا و دود از دل آب حیوان بر آورد -

در بر آوردن این حصار فلک کردار و عمارات بدیع آثار و تمثال فیلهای پایه دار آن نوع صنعت لطیف پیشه خود بکار برده اند که بعد از ملاحظه بنظر هیچ خردمندی را بارز نمی آید که این گونه بخیانی غریب کار بشر تواند بود چه صفا و جلای در و دیوار هریک از عمارات بمرتبہ ایست که با وجود آنکه نظارگی آنجا بذابر حیرت تماشا از پای تا سر نظر بند میشود اما هیچ جا پای نظر بند نمی شود و جز بانئ کهن دار دنیا دیگری بر حسن صنعت آن اطلاع ندارد - الحق خرد برین معنی گواهی میدهد و راه احتمال می کشاید که این کارنامه روزگار بدرستی شبیه و تصویر کرده نقاش صنع بل نگار کرده نقشبند اختراع و فرد اول کار صنایع نقشهای بدیع ابداع است - آری کرده معلول فعل علت العلل است و بالآخر سایر آثار اثر اول الاول - چه باتفاق کلمه عقلا سر رشته وجود و ایجاد بدو می پیوندد و همه راه بدو بآن دهنده همت میروند لا موجود سوی الله ولا موثر فی الوجود الا الله \*

جانب راست و چپ قلعه بر کنار دریا سایر شاهزادهای بلند اختر کامگار و امرای نامدار عمارات وسیع بدیع و نشیمنهای غریب اساس نهاده اند - و از ابذیه عالیة این مصر اعظم چندین بنا ازین عالم است که از بیست لک تا یک لک صرف مخارج آن شده - و کمتر ازین خود از آن بیشتر است که اگر بالفرض عقود انگشتان در حساب آن بفرساید تعداد اعدادش تا روز شمار دست بهم دهد - اهالی و موالی شهر از احاد الناس تا اکبر و اعالی در خور مراتب احوال و کثرت و قلت اموال بناهای عالی موافق خواهش طبیعت خود ساخته اند در غایت تزئین و فسحت ساحت چنانچه در صحن هر یک جای شهر خالیست و هر طبقه عمارات همدو شش مرتبه و هفت مرتبه مانند طبقات حدقه بر روی یکدیگر اساس یافته

همه شهر نشان و مردم نشین و بدین اعتبار اگر این سواد اعظم را ازین رو نیز بمنزله حدقه عالم دانند شبه در وضوح آن نخواهد بود - و بر دور قلعه باغات و سراستانهها طرح شده که همانا همگی آب حسن نمود ابنیه عالیّه بغداد که بر ساحل دجله بزیاد یافته برده و خوشی و دلکشائی نهر بصره را که از جذات اربعه دنیا ست بباد فتنه و فزا بر داده - چه میگویم سخن در جذات عدن است که انهار عسل مصفا و عیون لبن ساذج از مجاری تحت آن جاریست - مگر نظر برعایت جانب رضوان و ملاحظه خاطر نازنین حور عین نزهت این ریاض و عدویت آبش به برابری روضه دارالسلام و عین ماء معین تن در دهد - در مراتب آبادانی این فسحت آباد بی پایان که بسیط معموره ربع مسکون در برابر آن بساط همسری نتواند چید چه مایه بسط سخن توان داد که وفور معموری آن بمرتبه ایست که در سر تا سر آن شهر در هر کوی و برزن چندانکه نظر کار گذرسته بازاری چون خیابان باغ بهشت کشیده و مانند دل و دست کریمان فراخ میدان و کشاده بنظر در می آید - خاصه اسواق عظیمه مثل بازار جانب اکبر آباد و بازار طرف دارالسلطنت لاهور که بعرض چهل گز زینت افزای شهر گشته و نهر بهشت در سر تا سر وسط آن جریان پذیرفته - در هر طرف معاملان خوش معامله در دوکانهای پر مال و خواسته نشسته اند و در دوکان ناراستی بسته و ابواب دارالفتح حسن سودا و صدق قول و وفای عهد و درستی نیت کشاده - و از چار سو مشتریان سرمایه دار را بدانچه دل طلبیده و خواطر خواسته صلا داده - چنانچه وفور نغایس و امتعه هفت کشور و نوادر و جواهر عدن معدن بحدیست که پس افکنده دریا و کان بخیرید متاع یک دوکان بس نیاید و دینده گنج شایگان چه جای خزینده قوی مایگان بسودای یک معامل وفا نماید -

## \* نظم \*

خیابانهای بازارش دل افروز      در هر روز عید و نوروز  
 بازارش ز خوبان گل اندام      شگفته گلبنی بینی بهر گام  
 بهر دوکان که افتاده است راهت      پی سودا بجا مانده نگاهت  
 برون آید اگر باشد خریدار      ز یک دوکان او صد کاروان بار  
 بدکانها فتاده بر سر هم      متاع شیر مرغ و جان آدم  
 بدست پیر افتد رایگانی      ز دوکانهاش کالای جوانی  
 بجای دارو از دوکان عطار      توان صحت خریدن بهر بیمار

این راسته بازار فیض آثار دو رویه سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره و ایوان بدین دستور واقع شده - از آغاز بازار تا چوک هشتاد در هشتاد کوتوالی چپوتره چهار صد و هشتاد گز و از آنجا تا چوک دیگر که صد در صد است بطرز مثنی بغدادی بهمین قدر طول و عرض - و جانب شمالی این چوک سرای نوآیین در سقفه بطول و عرض یک صد و هشتاد و شش مشتمل بر نمود حجره و چهار برج و پیش هر حجره ایوانی و قرینش چپوتره سراسر بعرض پنچ ذراع حسب الامر شاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب اساس یافته - یک درش جانب بازار و در دیگر جانب حدیقه لطف طراز موسوم به صاحب آباد بطول نه صد و هشتاد و دو ذراع و عرض دو صد و چهل و دو ذراع مشتمل بر عمارتهای دلفریب و آبشارهای دلایز و حیاض و فوارههای جوشان در کمال پاکیزگی و صفا و نهایت فیض بخشی آب و هوا و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامی بغایت مطبوع دلپسند بطول شصت و عرض بیست گز با ایوانها و نشمینها در کمال نزهت و صفا که آن هم بفرمان ملکه زمان صورت اتمام یافته بجهت احراز ثنوبات

اخروي وقف گشته - و ازین سرا و چوک تا سرا و چوک مسجد پرستار  
 خلیفه آلهی بی بی فتح پوری محل پانصد و شصت گز طول بازار واقع  
 شده - طول مسجد مذکور چهل و پنج و عرض بیست در وسطش گنبدی  
 از بیرون کاشی کاری و از اندرون بسنگ سرخ زینت یافته - و هر دو  
 جانب گنبد ایوان در ایوان هریک سه چشمه بروی کار آمده - و کرسی  
 و ازاره سنگ سرخ سربسر منبت و فرش نیز از سنگ مذکور و در دو کنج  
 دو مناره چون دعای مستجاب رو با آسمان نهاده بارتفاع سی و پنج گز -  
 و در پیشش چبوتره با معجز سنگ سرخ بطول چهل و پنج و عرض  
 سی و پنج و پائین آن حوض نو آئین شانزده در چهارده که آبش از نهر  
 بهشت واقع شده - و بر در مسجد سرای بدیع مبدی بر شصت و نه حجره  
 و چهار برج و بدستور سراهی دیگر در پیش ایوانها سراسر چبوتره عرض سه  
 و صحن این سرای صد در صد گز است - و هم چنین بازار جانب اکبر آباد  
 بطول هزار و پنجاه و عرض سی گز در نهایت پاکیزگی و صفا واقع شده  
 مشتمل بر هشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان - و در آغاز بازار  
 محاذی دروازه قلعه جانب جنوب مسجد عالی بنام عصمت پناهی  
 بی بی اکبر آبادی سربفلک کشیده - عمارتش بطول شصت و سه و عرض  
 هفده و نیم گز بادشاهی محتوی بر هفت خانه گنبدی سقف از آن  
 میان چهار سطح و سه خانه گنبد دار باتمام رسیده - نقوش سوره فجر از  
 سنگ سیاه تراشیده بر دو بازو و پیشانی پیش طاقش که از سنگ مرمر  
 است پرچین نموده اند - و دو مناره رفیع مقدار در دو کنج شرقی سربفلک  
 الافلاک بر افراخته - و فرشش تمامی بسنگ سرخ بطرح جامی نماز  
 بسنگ سیاه پرچین نموده از راه درون و بیرون از سنگ سرخ منبت  
 کار بر آمده - چبوتره صحنش بدرازی شصت و سه و عرض پنجاه و هفت

و ارتفاع سه و نیم گز با معجز سنگ مذکور ساخته شده - پائین آن جاذب مشرق حوضی دوازده در دوازده از آب نهر بهشت لبریز گشته در نهر اطراف می ریزد - و بر اطرافش سرای کشاده فضا بطول صد و پنجاه و چهار گز و عرض صد و چهار و پیش هر حجره ایوانی و پیش ایوانها سراسر چبوتره بعرض چهار گز بنا یافته - دروازه و الیش که از درون و بیرون بسنگ سرخ و پیشانییش از سنگ مرمر ساخته بالای آن کتابه از سنگ سیاه پرچین کرده اند و در پیش آن چوکی زیبا بطول یک صد و شصت و عرض شصت ذراع و روبرو حمامی در کمال آب و تاب از سنگ سرخ بنا نموده از نهر بهشت آب در و جاری ساخته اند - تمامی عمارات مسجد مذکور اواخر رمضان المبارک در سال هزار و شصت و شصت بصرف یک لک و پنجاه هزار روپیه باتمام رسیده •

سیاحان جهان گرد و سالکان گیتی نورد که مانند باد خشک و تریموده اند و چون آب بر نشیب و فراز گردیده همگی باتفاق کلمه قایل اند که در زیر چرخ برین شهری بدین پایه فسحت و مصری باین مایه جمیعت و جامعیت بنا نیافته - و فی الحقیقت درین وادی بر طریق صدق و صواب سلوک نموده مسلک حقیقت پیموده اند چه آنچه مدینه را درکار و تمدن را از وجود آن ناچار است همگی بروجه اتم و اکمل درین مصر جامع یافته میشوند - و سایر امصار و بلاد و جمیع اصقاع و اقطار درین مرتبه فسحت ساحت و روح و راحت و این درجه امن و امان نیست و اگر بمثل این باشد آن نیست که در همه باب بدان مثل میزنند - آنرا چه حد که دم از مماثلت حدود این منبع عدل و جود زند - و شام که چون صبح دوم بدلکشائی و عالم آرائی شهره ایام است مانند روز روشن است که نسبت این مشرق خورشید دولت بیکران بدان نسبت صبح و شام هست - و قسطنطنیه عظمی

وهم چنین رومیه کبری که فتح آن علامت قرب قیامت بلکه از اشراط ساعت است کجا و این شهر عظیم بل کشور اکبر و اقلیم اعظم کجا - چه باوجود این مرتبه فسحت و کثرت که دمبدم در ساحت آن بسبب غلغله و غریو مردم که یاد از نفتح صور می دهد همانا شور محشر و غوغای روز نشور بر پاست و هر ساعت از سرنو قیامتی کبری قایم همانا بمقتضای حسن عهد و خیر نیت این بادشاه صافی طویت در نهایت مرتبه امنیت است - و مدینه السلام بغداد که پانصد و نه سال دار الخلافه خلفای بنی عباسیه بوده درین مدت متمادی هر یک در فرزنی عمارت آن می کوشیدند قطع نظر از وجوه دیگر نموده در فسحت عرصه بآن نمی رسد - چنانچه استاد سخنندان و دستور سخنوری مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه آورده که دور آن معموره در عین معموری از طرفین دجله دو فرسنگ بوده که از روی تخمین شش کروه رسمی باشد و محیط دار الخلافه شاهجهان آباد پنج فرسخ است که ده کروه بادشاهی و پانزده کروه رسمی باشد \* نظم \*

نیارد کرد دورانش مساحت که آخر میشود در وی مساحت  
سواد او گرفته صفحۀ ارض نه طول از منتهاش آگاه و نی عرض  
چو خور بیرون شود از ملک گردون رود شب در میان زمین شهر بیرون  
تعالی الله اگر مصر ست در شام بود یک کوچه این محشر عام  
چنین شهری بعالم کس ندیده که در وی هفت اقلیم آرمیده  
چه شهری بوستانی نو رسیده بنهاها سروهای قد کشیده  
عماراتش همه هم قامت هم همه آئینه واری صورت هم  
همه چون خانهای چشم پرکار بروی هم چو چین طره یار  
برفت گرچه رشک آسمانست ولی خاک ره شاه جهانست  
شکوهش را نمی دانم چه کم بود که دولتخانه هم بر شانش افزود

اساس يافتن مسجد جامع و احداث آن بناي  
خير حسب الحكم خديو عالم و خاقان  
اعظم برکوهچه که در وسط شهر  
دارالخلافة شاهجهان آباد  
واقع است

چون احداث بناهای خير نافع ترين خيرات جاريه است خصوص  
ابداع معابد و مساجد که بحکم نصوص کتاب و احکام سنت موجب  
تاسيس بنياد ايمان و باعث بنیان قصور و منازل دارالجنان است چنانچه  
کریمه انما يعمر مساجد الله الا من آمن بالله و اليوم الآخر تشييد مباني اين  
تمهيد مي نمايد - لاجرم حضرت گيتي ستاني باني مباني جهانباني در  
هر بقعه از بقاع فسحت آباد هندوستان که بمصداق ارض الله واسعة است  
جای که بناي ابنيه خير نباشد امر اعلى باحداث آن صادر فرموده کار  
گزاران فرمان بردار بکتر مدتی آنرا باتمام می رسانيدند - و بنايرين چون  
در مصر جامع نو آباد يعني دار الخلافة شاه جهان آباد که تا قيام قيامت  
بعدل و داد آن حضرت آباد باد اگرچه مساجد فراوان بکمال فرو شان و بقاع خير  
بيکران اساس يافته اما مسجد جامعي که از متانت بنیان در خور رفعت شان  
و علو مکان عمارات عاليه اين شهر عظيم الشان آسمان نشان باشد تا غایت اساس  
نيافته بود رای جهان آرای اقتضای بناي مسجد عالي بنیان رفيع العماد  
نمود که فسحت چار ديوارش زياده بر مساحت ساحت سبع شداد بود  
و رصانت چرخ چنبوري با متانت اساسش دم از برابري نياورد - لاجرم

دهم شوال سال هزار و شصت هجری مهندسان اعجاز طراز و معماران هندسه پرداز در حضور علامی سعد الله خان و فاضل خان خانسامان بر کوهچکه جانب غرب سمت قلعه که بفاصله هزار گز واقع است در ساعتی سعید موافق ارشاد اشرف رنگ ریخته آن بنیاد خیر را بروفق مراد اساس نهادند - تا اتمام این مکان فیض نشان هر روز پنج هزار کس از بڈاء و سنگتراش و پرچین کار و مذبت کار و نقاش و حکاک و بیلدار و دیگر عماله و فعله چه از سکان دار الخلافه و چه از اطراف و اکفاف ممالک که بحکم اشرف جمع آمده بودند بکار می پرداختند - باینهمه مزد و مدد و تاکید و اهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان آن قبله برکات زمان مشتملبر سه گنبد عالی اساس بطول نود و عرض سی و دو ذراع از سنگ سرخ بکرمک مرمر صفا و پرچین سنگ سیاه و صحن با صفا سراسر بفرش سنگ سرخ و عرض یک صد و بیست و شش ذراع در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه صورت اتمام پذیرفته زینت افزای خطه خاک گردید - بڈام ایزد نو آئین مسجدی فردوس زینت بهشت زیب آبرو بخش عالم آب و خاک گشته که از مبدای آفرینش تا الی غایت بآن آرایش عفا و پیرایش جلا در چشم فلک هزار چشم در نیامده و پیوسته نور نظر والا گهران بجهت تماشا فرش ساحت آن موطن سعادت است - و فرخنده اساسی در خور فسحت همت و قدر قدرت بادشاه سلیمان منزلت بر روی کار آمده که مرکز خاک از یمن تجلیاتش روکش محیط افلاک گشته همواره ناصیه پاکان وقف سجود آن مورد برکات است و درون و بیرونش از سنگ مرمر سیمگون برنگ صفحه عارض خوبان بآن مایه صفا پیرایه دابری گرفته که دیدها از دیدنش واله گشته و فراوان چشم بتار نگاه در هر کنج و طاقش آویخته - و پرچین خطهای سیاه در فاصله الواح سفید معاینه چون تار

طرهای شکن در شکن نیکوان پیوند علاقه یک جهان جان از تن گسیخته -  
 پیشطاق والایش که از غایت سر افزای درجه گردون را دقیقه شمرده آنچنان  
 بلطافت بر آمده که خرد و دان بالغ نظر را باوجود عمر نوح هزار یک از شمار  
 خوبیهای آن دست بهم ندهد - و محرابهای هفتگانه اش هر یک بحسن  
 و خوبی چون محراب ابروی نیکوان دلفریبی را بر طاق بلند نهاده  
 آنگونه بنقوش متنوعه منبت است که عشر عشر حق توصیفش بیارویی  
 خامه و نامه میسر نیاید - کعبه چون از رشکش سیاه نپوشد که در جذب  
 پرتو والایش و شعشعه جلالی گیتی افروزش بخیه تیره روزی صبح صادق  
 بروی روز افتاده و بیت المعمور چسان با پایه نردبانش هم پایه تواند شد  
 که مقصوده اش چون نورستان باطن خدا بینان و صفوتکده قلوب خلوت  
 نشینان داد ضیا گستری داده - دقایق عظمت قدر و مقدار مناره‌هایش که  
 هر یک از آن قائمه هفت طارم لاجوردی و ستون رواق نیلگون زبرجدیست  
 چگونه به بیان آید که فکر محیط ارتفاع و خواص مزایای آن نمی تواند  
 شد - و خامه خود کام بچه عدوان متکفل سرجمله از خوبیهای اشراف  
 این شریف مکان تواند شد که جز قلم قدرت صورت آفرین هیچ یک از عهده  
 تحریر آن نمی تواند برآمد - الحق چگونه تصور این معنی توان نمود  
 که فسحت ساحت ممتنع المساحتش که با فراخنای عالم امکان دم  
 از برابری می زند بطور فضای طور مهبط تجلیات انوار ظهور است - و آن  
 بنیاد متانت نهاد که رفعت پایه قومی مایه عرش سایه اش که سر بمساوات  
 سبع شداد سماوات فرو نمی آرد از فرط تقدس بنا و تدبیر عرصه و فنا همانا  
 ساخته ید صنع معمار عمارت بیت المعمور است بی تصنع از مشاهده آن  
 شاهد کمال قدرت صنع آفرین که از الواح سنگ خارا گلگون بر قلّه کوهی  
 رفعت نهاد بنیاد پذیرفته اندیشه ارباب خبرت رهین حیرت میگردد که باوجود

آنکه کوه تاب برداشت شکوه آن ندارد چگونه بر فراز کوهسار اساس یافته  
 و با آنکه خرق فلک از اطوار ظاهر خرد دور است رفعت آستانش چسان  
 سر از جیب آسمان بر آورده - در وسطش حوضی ملامال از آب زندگانی  
 چون چشمه نور بتازگی آبرو بخش کهن طارم چرخ کبود گردیده بلطافتی  
 موج زن است که عین الحیوة خضر مراتب جان بخششی ازو کسب می  
 نماید - و آن رشک ماء معین و روضه حور عین که چشم از دیدنش آب می  
 یابد بصورتی پرده از رخ کشاده که چشمه خورشید از فیض سرشارش توقع  
 دریوزه دارد - و چه گویم از وصف ایوانهای دور آن نمودار بیت المعمور  
 که بدان مرتبه بوفور صفا و نور اماده است که از هر یک آن انوار سفیده  
 صبح صادق فروغ ظهور دارد - و معتکفان زوایای آن مشرق انوار ظهور را  
 از بس فروغ و بهور سقف و جدار تحقیق وقت نماز مغرب بدشواری دست  
 میدهد - آیات بیذات قرآنی و کلمات سراسر معانی بر پیشانی ایوانهای آن  
 سر منزل وفود طلایع نور به پرچین کاری سنگ سیاه بلطفی مرتسم گشته  
 که از غایت متانت و دیر پائی آن معنی تشبیهی کالفقش فی الحجر از  
 روی حقیقت در آن صورت بسته - و از تمامی تناسب دوایر و مدات  
 و کرسی حروف الخط نصف العلم بر کرسی نشانده - بی مبالغه از درستی  
 روش رواج و رونق بازار قطعاً ملا میر علی درست درهم شکسته - در هر  
 ضلع چهارگانه بیرون مسجد چو کیست نو آئین و حجرهای دلنشین و در دو  
 کفج جنوبی و شمالی آن دارالشفای و مدرسه بکمال پاکیزگی و صفا صورت  
 ترتیب یافته - و از فیض نزهتش سراسر فضا چون روی دلبران پیرانه آرایش  
 پذیرفته

\* قطعه \*

من نگویم کعبه لیکن این قدر گویم که هست  
 جبهه اوتاد وقف سجده این آستان

پرتو انوار او چون عالم افروزی گذد  
صبح را گردد نفس انگشت حیرت در دهان  
مسجد ارنی ست میزبید امامش جبرئیل  
خلوت روحانیان را شمع باید بی دخان  
دست استاد قضا تا از رخامش ساخته  
رو سفیدی ابد آماده گشت از بهر کان  
نیست دروی حاصل اوقات اهل طاعتش  
جز دعای ثانی صاحبقران شاه جهان  
در بنای خیر این سعی که دارد همتش  
حاصل کان جمله خواهد گشت آخر صرف کان  
تا همیشه قبله اسلام سمت کعبه است  
قبله گاه آرزو بادا جنابش جاودان  
مسجدش کان کعبه ثانیست تاریخش بود  
قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان

## نزول اشرف حضرت صاحبقران ثانی در حصار فلک آثار دارالخلافة شاهجهان آباد و تزئین پذیرفتن جشن عشرت و کامرانی و دیگر خصوصیات

درین هنگامه سعادت فرجام که هنگام خرمی و بهروزی عالم و موسم  
سرافروزی و فیروزی عالمیانست آوازه آبادی شهر فیض بهر شاهجهان آباد  
و اتمام عمارات عالیه بهشت نشان سامعه افروز گیتی گشته ابواب نشاط

بر روی انبساط جهانیان مفتوح دارد و خاصیت وقت و مقتضای روزگار جهان را لبریز خرمی نموده خورد و بزرگ را صلاهی عشرت میدهد رای جهان آرای بادشاه دین و دنیا پناه بذاب لازم مقام اقتضای آرایش جشن عالم افروز عشرت مدام و سرانجام اسباب مسرت خاص و عام کرده امر قضا نشان در باب آذین مجلس فردوس تزئین بحلیه نفاذ آراستگی یافت و رسائی مواد احسان و مواید انعام خدیو کون و مکان جهانی را امیدوار حصول کام خاطر نموده گیتی را روکش گلستان ساخت - سامان طرازان کارخانه سلطنت و کارپردازان امور دولت اول در و دیوار مشکوی عزت و غسلخانه را به پرتو آرایش جشن خسروانی بر آئین مهر گیتی افروز نور اندود و صفا نمود نموده روی زمین بارگاه عظمت پناه را به بساط مصور رنگارنگ و قالی پشم مثالی که موافق هر نشیمن بکمال لطافت و پاکیزگی در کشمیر صورت انجام یافته بود رو پوش ساخته غیرت نگار خانه چین ساختند - و از جلالی طلا و نقره و فروغ در و گوهر محفل بهشت آئین رشک فرمای انوار مهر انور و غیرت بزم رنگین چرخ اخضر گردانیده رضوان را فریفته تماشای آن نمودند - بعد آن سقف و جدار آن شگفته گلزار یعنی ایوان خاص و عام را بانواع نوادر اقمشه هر دیار که از غایت نراکت و لطافت همانا تار و پودش از اندیشه دقیق نازک خیالان فراهم شده بود زینت افروز ساخته بر در جمیع حجرها و ایوانها پردهای مخمل زردرزی رومی و فرنگی و پوند چینی و ختائی آویختند - و اسپک دل با دل را که از تنگی دستگاه معنی آسمان دهمین بلکه نمونه عرش برین میتوان خواند بطول هفتاد و عرض چهل و پنج ذراع که در مدت مدید بصرف یک لک روپیه در کارخانه احمد آباد سر انجام پذیرفته بر چهار ستون نقره بارتفاع بیست و در

گز و دوز در گز و ربعی ایستاده شده سه هزار و دویست گز زمین را احاطه نموده و هزار کس را در سایه اش جا میشود بسعی سه هزار فراش چابکدست بر پا نمودند - و بر دوز آن ابر رحمت شامیانهای مخمل زربفت با ستونهای سیمین و زرین کشیده در اطرافش محجر نقره نصب نمودند - و در سایه اسپک خرگهای عالی که در شبکهای آن نقره بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده به پوششهای مخمل زربفت و کلابتون دوزی و دیبای گجراتی و ایرانی آراستند - و جابجا چترها مرصع به جواهر گرانمایه و مرزین بسلسلهای لآلی آبدار و علاقهای در شاهوار بر افراشته روکش قبه فلک ثوابت و مرسله مجرّه و عقد ثریا و نذره ساختند - و چندین جا تخت های مرصع و سریرهای زرین گزاشته در وسط ایوان رفیع المکان تختگاهی مربع ساخته دور آنرا به محجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن همایون اورنگ گوهر آگین که بآب و رنگ جواهر چشم مهر انور بل چشم و چراغ سپهر اخضر است و وصف رفعت پایه گرانمایه اش سخن را باز بر کرسی نشانده بلکه والائی پلگ مقدارش مقدار و قدر سخن را از پایه کرسی در گزانیده موجب سیرچشمی ارباب هنر گشته پایه رفعت آن بر کرسی اورنگ نهم نهادند - و شامیانه که جابجای آن جای تحریر بر اطراف بوتهها و گلهای مطرز بتار مروارید غلطان آبدار دوخته بودند با مسلسل گوهر شاهوار گرانمایه و چهار ستون طلای ناب که سر بندهای آن بجواهر ثمینه آبدار مرصع بود بر فراز آن بر افراختند - لوحش الله از آن بزم رنگین که ادنی مراتبش از بی نیازی توصیف بسخن سازی تعریف نمی سازد - و تعالی الله از آن انجمن نوائین که شمه از صفای درون و بیرونش که مانند ظاهر آئینه و باطن عقی گهران از کدورت مبرا است به تحریر و تقریر راست نمی آید -

و چون ساعت مسعود برای نزول همایون بآن مرکز محیط دولت و اقبال و جلوس فرخنده آن نایب مذاب نیر اعظم و قره العین صاحبقران معظم روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال بیست و یکم جلوس والا مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری قرار یافته بود لاجرم کوبه اقبال شاهجهان بشان و شوکت آسمانی قرین دولت و سعادت جاودانی از گزر خواجه خضر براه دریا متوجه دارالخلافه گشته همه راه بر سبیل معهود از نثار فرق فرقد سای خدیو اعظم ملک الملوک عالم از دو سو دست ز افشان شاهزاده سپهر جاه خورشید شان محمد داراشکوه آفتاب سان ادیم روی زمین را در سیم و زر گرفت - و بتازگی نثار چیدان نیاز آئین از آز و آرزوی نیاز گشته عالمی ذخیره اندوز استغذای ابد گشت - تا آنکه از میامن ورود مسعود قلعه شاهجهان آباد که ابد الابد از پرتو فیض نزول مویک اقبال بادشاه هفت کشور آباد خواهد بود معاینه مانند صفتکده باطن روشن دلان صفای مهر انور پذیرفت - و از سر نو زمین قلعه همایون بنای آسمان آسا گشته دولتخانه والا تارک تفاخر از کون و مکان بر افراخت - نخست بارگاه چهل ستون که از آرایش جشن بهشت آئین شده بود بفیض خاص نزول اسعد اختصاص یافته چون دیده مردم موجب بصیرت صاحب بصر از نور مردمک نظر به پیرایه زر و زیور و گوهر آرایش پذیر گشته در عین زینت و زیب دل پسند و نظر فریب آمده از فر جلوس همایون زیور انواع سعادت و شرف پذیرفت - آن مظهر فیض ربانی ظل ظلیل جناب سبحانی از روی سپاس و ستایش دو دست حق پرست به بخشش و بخشایش بر کشودند و بذاب اقامت مراسم معهوده که پیوسته کامرانی را در صورت کام بخششی بجای می آرند عمل نموده عوام

و خواص را بر مراد خاطر کامیاب و شاد کام فرمودند - شاهزاده‌های والا گهر نیکو محضرو اعیان امرای عظام با ملاء اعلی و ملایک کرام موافقت نموده به تهنیت این بزم نشاط پرداخته مراسم مبارکباد و وظایف زمین بوس و تسلیم بجا آوردند و بعنایت بی نهایت بادشاهانه فایز گشته بمقتضای مطلب رسیدند - خروش گورکد دولت و اقبال و نوازش شادپانۀ کامران‌ی و شادمانی و جلوۀ طرازی اسپان تازی نژاد با ساخت مرصع و ستام زر و خرامش فیلان تفومند کوه نهاد مرزین به پوشش های دیبای زرکار چین‌ی و پرند سیم باف رومی و ساز طلا و رنگ افروزی بیارق گوناگون و هم چنین سایر لوازم این مقام که بحلیه حسن توزک و زینت مزید آرایش پذیرفته بود غلغله در گنبد دوار انداخته عالمی را در حیرت داشت - و سپهر آگون چون دیده مردم عینک دار با چهار چشم والۀ نظاره گشته سده مروارید اخترانرا نثار آن می ساخت

\* ابیات \*

یکی بزم رنگین شد آراسته  
 مهیا درو آنچه دل خواسته  
 چو خلوتکده غنچه دیوار و در  
 ز یاقوت خشتی و خشتی زر  
 چه محفل که آرایش بوستان  
 شگفتۀ چو روی دل دوستان  
 نماید ز بام و درش آفتاب  
 همه روز در بوزه آب و تاب

روایح اقسام و بخورات طیبه و نفعات انواع خوشبدها از سطح خاک اغبر تا اقصای فضای فلک قمر معطر نموده زمین را گوی عذیر گردانیده - و بوی ارگجه از بسیاری مشک تناری کره ارض را نافع آهوی ختن ساخته و از

عوامل خاک هوا گرفته بمشام معتکفان صوامع سبع افلاک رسیده - و بعد از انجام این انجمن فرخنده بنابر ساعت سعادت ابواب این موهبت کبری بر روی غسلخانه و همگی عمارات سپهر بنیان کشاده در و دیوار همه را از پرتو حضور فرخنده آذین نور بستند - و از آنجا فروغ مقدم مبارک بر حریم حرم خلافت ارزانی داشته در مشکوی دولت جاودانی بر اورنگ عشرت اندوزی و کامرانی قرار گرفته بکام خاطر عاطر همت بر بسط بساط انبساط و کسب طرب و نشاط گماشتند - زیب و زینت نشیمن‌های عالی و لطف آرایش منازل فردوس مشاکل و جوشش آب از حوضهای فواره دار طلا در نهایت خوشنمائی و خاطر پسندی و جریان آب و طراوت چمنهای دلفریب که سبزه و گل‌های هر یک پذیاری فراش صنعت بهمدستی ید قدرت بساطی دلکش از پرنیان منقش ملون گسترده و جلوه شاهدان سبز فام ریاحین با چهره چون گونه گل آبدار و طره سنبل تابدار بر کاخ شاخ و حجله‌گاه باغ و سرود طرازی و نشید سرائی نغمه پردازان گلستان و مرغوله سازی باغ و بستان و وجد و سماع چنار و عرعر بدستک زنی و بال افشانی سرود و صدوبر و نوای دلکشای رامشگران و سرود سریان و سماع نازنین شاهدان هندی نژاد و فرشهای الوان و بساطهای نادره موافق هر مکان و مجمر و عود سوزهای طلا و گوناگون طیب و سایر اسباب سوز و سرور و حسن نمود هزاران حور نژاد که در هر طرف پری‌وار در پرواز حسن و جلوه ناز بودند و از نهانی کرشمه چشمان نیم‌مست و تبسم گونه غنچه‌های خندان که عقول خردمندانرا دیوانه می ساخت معاینه بهشت برین بلکه هزار باره بهتر از ریاض هشت بهشت در نظرها جلوه ظهور گرفته صورت معنی این بیت امیر خسرو در چشم اولی الابصار نمودار گردید و امعان نظر در آن هوش از سر سرخوش و مخمور ربوده از ذره تا

خورشید و از ماه تا ماهی باقرار این معنی گواهی میداد \* بیت \*

اگر فردوس بر روی زمین است  
همین است و همین است و همین است

از باب انصاف نیکو می شناسند و خردمندان بهتر می دانند که قطع از اغواق شاعری و مبالغات سخنوری بحکم قطعی میتوان گفت که این خیر جاری و فیض سرشار از خیر محض جلّ شانه که بیمن توجه بادشاه عالم پناه نصیب ابنای آدم گشته همانا بهستی است بر روی زمین که بی میانجی قیام قیامت و غوغای رستخیز و شور و شر صور در دنیا بادنی و اعلی رسیده - و تماشای این بقعه ارم آئین که دل نشین تر از فردوس برین است از آرزوی سیر و گلگشت خلد موعود مستغنی گردانیده - امید که تا دار دنیا و دیر گیتی را بقاست و زمین و آسمان بعدل پا برجا و بر پا ارکان بقای آن مانند بقای ارکان عدل این دودمان دیرپا ثابت و بر قرار و جاوید پیوند و پایدار باد \*

چون درین مقام خامه غریب نگار از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمده بظاہرین در توصیف و تعریف این خلد برین جای ادای حق مقام نیافت لاجرم ذکر خصوصیات آنرا موقوف بوقت دیگر گزاشته باز بدین آئین بر سر سرشته سخن می آید و مجملی از عواطف که نسبت بشاهزادهای والا مقام و ارکان دولت و امرای عظام در آن روز بظهور آمده می پردازد بدین تفصیل بملکه معظمه بیگم صاحب چهار لک روپیه و شاهزاده محمد داراشکوه خلعت خاصه با نادر و جمدهر مرصع با پهلکتاره و اضافه ده هزاره ذات از اصل و اضافه بمنصب سی هزاره ذات و بیست هزار سوار از آنجمله ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و فیل با ساز نقره و دو لک روپیه

نقد مرحمت شد و شاهزاده سلیمان شکوه از اصل و اضافه بروزبانگه پانصد روپیه و شاهزاده سپهر شکوه باضافه یک صد روپیه معزز گردیدند - و سعد الله خان را بعزایت خلعت و نادری و منصب هفت هزاری ذات هفت هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه جسونت سنگه را بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه بیتهداس را بخلعت خامه و منصب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای فیل سرافراز ساخته و در جایزه اتمام عمارت دار الخلافه مذکور هزاری هزار سوار در منصب مکرمات خان که چهار هزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود افزودند و راجه جی سنگه و رستم خان و جعفر خان میر بخشبی و ملا علاء الملک میر سامان و الله ویردی خان و نجابت خان و خلیل الله خان و میرزا نوز صفوی و غیره صد نفر را خلعت بوم طلا و بوم نقره مرحمت نموده مقرر فرمودند که تا نوروز این جشن والا زینت افزای روزگار باشد و هر روز صد خلعت بصد نفر از بندهای درگاه داده باشند - حیات خان بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و معتد خان میر آتش بمنصب دو هزار و پانصد و هزار سوار و تقرب خان بمنصب سه هزاری پانصد و هزار سوار و ملا علاء الملک میر سامان بمنصب دو هزاری پانصد سوار و دیگر بندها که تفصیل آنها بطول می انجامد سرافراز گردیدند \*

## جشن وزن قمری

روز یکشنبه دوم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هشت هجری که اختتام مجلس جشن اتمام عمارات والا و آغاز جشن شروع سال پنجاه و نهم مبارک قمری بود باز از سر نو محفل جشن مذکور حسن ترتیب یافته باذواق زیب و زیور و پیرایه زر و گوهر زینت افروز گشت - مجموع مراسم این روز

مبارک بوقوع پیوسته از وزن معهود آن منبع احسان و جود با نقود خزینة بحر و کان آرزوی دیرینه عدن و معدن در آن فرخنده انجمن بظهور آمد - درین روز خجسته بمهین گوهر بحر خلافت تسبیح لآلهی متالی که قیمت آن شصت هزار روپیه بود عنایت نموده دو هزار سوار شاهزاده مراد بخش را دو اسپه سه اسپه گردانیدند \*

از عرضداشت امیر الامرا علی مردان خان بعرض مقدس رسید که عبد العزیز خان والی بخارا باقی نور را با بسیاری از ماوراء النهر بر سر نذر محمد خان تعیین نموده بلخ را در قبل دارد - بادشاه والا جاه بمقتضای مصلحت وقت دو اسپ با زین طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل بامیر الامرا فرستاده راجه بیتهداس و نظر بهادر خویشگی را با جمعی کثیر از بندگان کلان منصب درین روز بعنایت اسپ و خلعت سرافراز ساخته روانه کابل نمودند - حکم شد که بهادر خان و قلیچ خان و رستم خان از جاگیرهای خود با سپاه رزمخواه زود خود را بصوبه مذکور برسانند - مکند سنگه ولد مادهو سنگه هادا بعد فوت پدر از وطن آمده سعادت ملازمت اندوخت و بخلعت و منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و عطای وطن سر بر افراخت - فاخر ولد باقر خان که چندی بسبب تقصیر بی منصب و جاگیر بود بخدمت اوزک و عصای مرصع و منصب سابق سرافرازی یافت - غره جمادی الاول جان نثار خان که بعنوان حجابت بایران رفته بود آمده ملازمت نمود و بمنصب دو هزاری ذات و هفت صد سوار و خدمت اخته بیگی سرافرازی یافت - رای رایان که در بغارس زاویه نشین بود باز دولت بزدگی دریافته بخدمت دیوانی دکن و حافظ ناصر صاحب مدار صدر الصدور سید جلال بخدمت دیوانی احمد آباد سر بلند و مباحی گردیدند \*

## آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس

غرة جمادی الثانی سال هزار و پنجاه و هشت سال فرخ فال بیست و دوم شروع شده مؤدۀ کامیابی بخلائق داد - چهاردهم شاهزاده مراد بخش از کشمیر آمده ملازمت نمود - چون شایسته خان صوبه دار احمد آباد باوجود تنخواه منصب پنجم هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مبلغ پنجم لک روپیه در وجه علوفه سه هزار سوار سه بندی به تزییه و تادیب متمردان آنجا از قرار واقع نتوانست پرداخت لاجرم صوبه مذکور بشاهزاده والا گهر محمد دارا شکوه مرحمت نموده از اضافه ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گردانیدند - و باقی بیگ را که هزاری چار صد سوار منصب داخلی آن خان والا شان داشت بخلمت و حراست آن صوبه از جانب آن بیدار بخت و منصب دو هزاری ذات پانصد سوار و خطاب غیرت خان و عنایت اسپ و فیل نوازش نموده رخصت فرمودند - و ضبط صوبه مالوه از تغیر شاهنواز خان به شایسته خان مقرر نموده صوبه دکن بوالا اختر عالی نسب شاهزاده مراد بخش عطا نموده در وقت رخصت بعنایت خلمت خاصه و تسبیح مرورید مباحی ساخته شاهنواز خان را که بعد از فوت اسلام خان بصیانت ولایت دکن معین گشته بود اتالیق آن کامگار گردانیدند - و پانزدهم شاهزاده شاه شجاع بهادر را بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مرحمت صوبه اودیسه از تغیر معتقد خان بر کام خاطر فیروز ساختند - جمشید بعنایت خلمت و کوتوالی دارالخلافه سر افتخار بر افراخت - و نظم صوبه اوده از تغیر میرزا خان باعتماد خان که از بنگاله می آمد تفویض یافت - و الله ویردی خان بجای او که گورکپور بود مرخص شد \*

## انتهاض الویه جهان پیما به شکار سفیدون و رسیدن خبر آمدن والی ایوان به قندهار

درین ایام که دارالخلافه شاهجهان آباد از پرتو اقامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و مذبح نشاط و سور بود هوای سیر و شکار سفیدون از جاذبه شوق افزا دامن کشان آمده محرک اراده آنحضرت گردید - لهذا سلخ شعبان بدانصوب نهضت فرموده چهارم رمضان المبارک بعمارت خاص شکار که از دارالخلافه شش و نیم کروه است نزول نموده هفت روز در آن مکان بشکار نیله پرداخته متوجه پیش گردیدند - بهادر خان که از دارالسلطنت لاهور روانه کابل شده بود بحکم معالی معاودت نموده بصوبه داری ملتان سر افزای یافت - و از آنرو که در فصل ربیع بی جاگیر بود حکم شد که طلب او را در مطالبه مجرا دهند - سید احمد سعید که در محرم نخستین سال بجهت رسانیدن قذیل مرصع بروضه مفورّه حضرت رسالت پناه دستوری یافته بود بسبب تباه شدن جهاز بسورت معاودت نموده حسب الحکم اشرف قذیل را در سورت گزارشته بحضور آمده سعادت ملازمت دریافت - هفدهم از نواحی سفیدون معاودت نموده بیست و چهارم بخاص شکار تشریف ارزانی فرمودند - درین مکان از عرضداشت خواص خان قلعدار قندهار و عزت خان حارس بست بعرض مقدس رسید که شاه عباس والی ایران چهارم ربیع الاول سنه بیست و یکم از صفهان بر آمده در چمن بسطام ییلاق نموده درینولا از آنجا روانه شده هفتم شعبان به مشهد مقدس رسیده متواتر خبر میبرد که با لشکر گران سنگ بآهنگ تسخیر قلعه قندهار متوجه گشته - و برسم و آئین آن دیار در خراسان توجیه تفنگچی و بیلدار نموده برای

سر انجام غله بفرایه و سیستان و محال دیگر مردم فرستاده در انسداد طرق و مسالک این صوب سعی و اهتمام تمام دارد - و چون دانسته که در زمستان بسبب کثرت برف تردد از راه کابل و ملتان متعذر است اراده دارد که در دی و آذر بمحاصره پردازد - و شاه قلی ولد مقصود بیگ ناظر را با نامه بر سبیل استعجال روانه درگاه عالم پناه نموده و او بیستم شعبان به قندهار رسیده زیاده از سه روز توقف نذموده روانه حضور پر نور گشته - حضرت ظل سبحانی حکم فرمودند که ارباب تنجیم ساعتی برای انتهای الویة فلک فرسا اختیار نموده بعرض مقدس رسانند - و فرامین مطاعه بامرا و منصبدارانی که نامزد این مهم شده و در تیول خود اقامت داشتند شرف صدور یافت که به سرعت هرچه تمام تر روانه درگاه گردند - و بشاهزاده کلان فرمودند که به قاضی افضل که از جانب آن والا گهر بحراست دار السلطنت لاهور می پردازد برنگارند که شاه قلی فرستاده ایران را در لاهور نگاهداشته نگزارد که متوجه درگاه گردد - چون خواص خان به علی مردان خان نوشته بود که برای ضبط قلعه قندهار لشکری و خزانه برای مواجب دیگر درکار است خان مذکور نور الحسن بخشیمی احدیان و چندمی دیگر از منصبداران را با دوهزار سوار و پنچ لک روپیه از سرکار والا فرستاده کیفیت این واقعه معروضداشت \*

دوم شوال بفرزوان بهروزی دولت و اقبال داخل شاهجهان آباد گشته هر کدام از قباد خان و طاهر خان را بمنصب دوهزارمی هشتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز فرمودند - بیستم بعرض رسید که رشید خان حارس تلنگانه و قزلباش خان قلعدار احمدنگر راهگرای سفر آخرت گشتند - خدمت تلنگانه بهادی داد خان برادر رشید خان و منصب دو هزارمی دو هزار سوار و قلعداری احمد نگر بایرج ولد او و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب خانی

عطا نموده دیگر پسران و برادران هر دو سردار مرحوم را موافق حالت و استعداد منصب و اضافه مرحمت نمودند - چون بعرض مقدس رسید که راجه کنور سید کشتواری رخت هستی بر بست مهانسنگه پسر او را به جانشینی پدر و منصب هشت صدی چار صد سوار و خطاب راجگی سر بلند گردانیدند و کشتوار در تیول او مرحمت شد \*

## انتهای آیات عالیات بصوب پنجاب و رسیدن خبر محاصره قندهار

چون درین ایام خبر آمدن والی ایران بقندهار متواتر بسمع والا رسید لاجرم بنابر مصلحت جهانبانی بدار السلطنت لاهور تشریف فرمودن لازم دانسته سوم ذیقعدة سنه هزار و پنجاه و هشت بعد از دوپهر ماهچه رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق دارالخلافه شاهجهان آباد طلوع میمنت نموده بسمت مرکز محیط سلطنت لاهور ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شهسوار عالم امکان دولتخانه زین را بر سعادت دایمی اورنگ گوهر نگین فوقیت داده از راه کنار دریا تا خضر آباد و از آنجا تا سرهند بشکار چرز پرداختند و سوم ذی حجه از دریای ستلج و هفتم از آب بیاه عبور نمودند - درین وقت از عرضداشت قلعدار زمیندار برمسامع جاه و جلال رسید که قبچاق خان از راه خواجه اوچین داخل سرحد زمیندار گشته هفدهم ذی قعدة وارد قندهار گردید - خلعت و خنجر مرصع از حضور اشرف و پنجاه هزار روپیه از خزانه قندهار بار مرحمت فرموده منشور طلب بتاکید تمام صادر فرمودند - مومی الیه در وقت بر آمدن از اندخود داخل بندگان درگاه گردیده بود چون چند منزل درنورید کدخدایان

الوس و اویماق از عقب رسیده ظاهر کردند که همه دل از متابعت اوزبکیه برداشته رضامند به بندگی درگاه عالم پناه ایم و بجهت سرانجام اسباب سفر فی الجمله توقف ضرور است - رستم خان پنج هزار روپیه باو بطریق مدد خرج داده رخصت نمود - او زمستانرا در چارحد که بعدود قندهار پیوسته است گزرائیده بعد از انقضای زمستان براه قندهار متوجه درگاه گشت - و از راه کار طلبی و شجاعت به قلعدار ظاهر ساخت که چون خبر آمدن والی ابران به قندهار متحقق است میخواهم مصدر خدمتی گردیده بعد از انجام کار روانه حضور اشرف شوم - قلعدار از کمال بزدلی و بی جگری این معنی را بسیار غنیمت دانسته اورا با خود نگاهداشت - راو ستر سال از وطن و رستم خان و قلیچ خان و راجه بیتهداس از کابل به پرتو زمین بوس سده سدره مرتبه پیشانی بخت را سعادت جاودانی دادند \*

یازدهم ذی حجه باغ فیض بخش دوازدهم دولتخانه لاهور از ورود موکب مسعود قبله مقبلان چون باطن زنده دلان مهبط انوار ظهور گردید - و چهاردهم خواجه خان ولد اورنگ خواجه سفیر نذر محمد خان بنابر دریافت سعادت ملازمت بمنتهای مطلب رسیده نامه خان و دو تقوز و دو اسپ از جانب خود پیشکش گزرائید - و بنظر التفات بادشاهی مختص گردیده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد رعایت یافت - و ابو المعالی پسر میرزا والی را که در مادو در گذشته بود بمنصب هزاری چهار صد سوار سر افراز فرمودند \*

روز سه شنبه دوازدهم محرم سال هزار و پنجاه و ده هجری محفل جشن وزن شمسی و شروع سال پنجاه و هشتم از عمر ابد قرین بادشاه زمین و زمان انعقاد یافت - برسم هر سال سایر رسوم این روز طرب اندوز

از وزن و نثار و داد دهی و کام بخششی بظهور پیوست - از تابیدن بادشاهزاده  
 والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده  
 مدصب آن والا جاه از اصل و اضافه پانزده هزاری دوازده هزار سوار هشت  
 هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - از جمله عذایاتی که در آن روز  
 نسبت بامرای عظام و اعیان دولت وقوع یافت بدین تفصیل است -  
 سعد الله خان هفت هزاری هفت هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه  
 و باقی چهار هزار برآوردی و هر کدام از راجه جسونت سنگه و جی سنگه  
 بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار دو اسپه سه اسپه و راجه  
 بیتهداس بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه  
 سه اسپه و میرزا نوذر بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و راجه رایسنگه  
 بمنصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار و نظر بهادر خویشگی بمنصب  
 سه هزاری سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بخطاب قاسم خان و منصب  
 سه هزاری دو هزار سوار و هریک از اخلاص خان و سید محمود ولد خان  
 دوران بمنصب دو هزار و پانصدی و هزار و دوست سوار و روپسنگه و رام  
 سنگه راتهوران بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دوست سوار و قباد خان  
 بمنصب دو هزاری هزار سوار و طاهر خان بمنصب دو هزاری هشتصد سوار  
 از اصل و اضافه سرافراز گشتند - و ازین کمتر جمعی که باضافه سر بلندی  
 یافتند تفصیل اسمی شان موجب طول عبارت دانسته به تحریر  
 آن نپرداخت \*

چون بادشاهزاده مراد بخش از اسلوب رای رایان اظهار نا رضامندی  
 نموده بود او را بحضور اقدس طلب نموده از تغیر او دیوانی هر چهار صوبه  
 دکن بدستور پیش بدیانت خان مفوض ساختند - چون بعرض مقدس  
 رسید که اعظم خان بعد از طی مراحل هفتاد و شش سال از سنین عمر

راهگرایی و ادبی آخرت شد ملتفت خان پسر کلانش را بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و میر خلیل را هزاری هفت صد سوار و میر اسحاق را بمنصب نه صدی پانصد سوار نوازش فرموده خدمت فوجداری جونپور به معتقد خان از انتقال خان مذکور مرحمت فرمودند \*

بر آمدن قلعه قندهار از تصرف اولیای دولت  
و فرستادن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب  
بهادر و جملة الملکی سعد الله خان و نبرد  
نمودن رستم خان و قلیچ خان با  
سرداران قزلباش و فتح یافتن اینها  
و هزیمت قزلباشان

اگرچه بعد از نهضت رایات عالیات بصوب دارالسلطنت لاهور از دار الخلافه شاه جهان آباد مقرر آن نموده بودند که داخل لاهور نشده بدولت و اقبال متوجه کابل گردند و لشکر ظفر اثر را بمدد قلعدار قندهار تعیین فرمایند اما چون قضا از حیز امکان بیرون و از حوصله مکنت انسان افزون است آمدن والی ایران در موسم زمستان بجهت کمیابی کاه و غله محال دانسته بموجب کنگاش هوا خواهان رفتن کابل در عین زمستان و برودت هوا موقوف داشته عزیمت نهضت آنصوب در اوایل بهار قرار دادند - تا آنکه دوازدهم محرم الحرام سنه هزار و پنجاه و نه هجری عرضداشت قلعدار قندهار رسیده که دهم ذی حجه دارایی ایران بپای قلعه قندهار رسیده ظاهر آنرا بسیاهی سپاه چون باطن تیرم مخالفان

فرو گرفت بنده فدوی جا بجا مردم کار آزموده را بنگاهداشت مداخل  
و مخارج باز داشته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی  
و تردد خود را مقصر نمی دارد - مکذون ضمیر فیض پذیر آن بود که  
چون بمقتضای جهل جوانی با کمال خیرگی دایرانه بر قندهار آمده بعد  
از شنیدن خبر تعیین افواج ظفر طراز توقف بر حرکت اولی دانسته قلعه  
مفتوح شود یا نه شود البته هنگامه آرای نبرد خواهد گردید - اتفاقاً پس از  
تسخیر قلعه اصلاً او راضی باین معنی نشده تا مشهد مقدس هیچ جا پای ثبات  
استوار ننمود - حضرت ظل سبحانی شاهزاده بخت بیدار فیروزی نصیب  
محمد اورنگ زیب بهادر را با سعد الله خان و دیگر امرای نامور که اسامی  
شان در ذیل این صحیفه ثبت است با پنججاه هزار سوار جرّار رخصت  
نموده بتاکید تمام فرمودند که متصدیان مهمات سلطانی بامرا و مناصبداران  
جاگیر دار که درین یساق تعیین شده اند سر سواری صد روپیه که سر  
هزار سوار یک لک روپیه میشود از خزانه عامره بعنوان مساعدت و بجمعی  
که نقد تنخواه می یابند سه ماهه پیشگی بدهند تا از رهگذر  
خرج این سفر تصدیعه نکشند - و هم چنین با احدیان بر قنداز و  
تیرانداز که پنج هزار سوار بودند سه ماهه که هفت لک و پنججاه هزار  
روپیه می شود پیشگی مرحمت شد - وقت رخصت بسعد الله  
خان خلعت خاصه با نادری و جمدهر مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل  
خاصه با یراق نقره و ماده فیل و به بهادر خان و راجه جسونت سنگه  
و قلیچ خان و رستم خان و راجه بیتهداس خلعت خاصه و جمدهر مرصع  
و اسپ با ساز طلا و به نجابت خان و سردار خان و میرزا نونر صفوی  
و راجه رایسنگه و راو ستر سال و لهر اسپ خان و نظر بهادر و میرزا مراد  
کام خلعت و اسپ با زین مطلا و بقاسم خان و اخلاص خان و روپسنگه

و رام سنگه و سید فیروز خان و قباد خان و طاهر خان و افتخار خان و رتن راتهور و سجانسنگه و حاجی محمد یار و شفیع الله میر توزک و قطب الدین و ارجن کوز و محسن خان و سید محمد و بیرم دیو سیسودیہ خلعت و اسپ با زین نقره عنایت فرموده و جمعی را بخلعت و اسپ و بعضی را بخلعت سرافراز نموده بر نواخته آنچه لازمۀ تاکید و ارشاد بود بتقدیم رسانیدند - و به بادشاهزادۀ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر که بهمین تاریخ از ملتان برای بهیجہ روانہ شدہ بودند خلعت خاصہ و سرپند لعل گران بها با دو سروارید و جمدهر و شمشیر خاصہ و دو اسپ با ساز طلای میدنا کار و مادہ فیل با یراق نقره مصحوب سعد الله خان فرستادہ حکم نمودند کہ لشکر ظفر اثر از راه بنگش بالا و پائین متوجہ کابل شدہ از آنجا برای غزنین روانہ قذہار گردد - و بخشی گری این جنود نصرت آورد بہ ملتفت خان و واقعہ نویسی بہ محمد اشرف ولد اسلام خان مقرر فرمودند \*

بہمن یار ولد آصف خان خانخانان از اصل و اضافہ بمنصب سہ ہزاری سہ صد سوار و خطاب خانہ زاد خان و عنایت الله ولد ظفر خان بمنصب ہزاری و صد سوار مفتخر گشتند - و خواجہ خان سفیر نذر محمد خان بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره و انعام بیگ رسول عبد الله خان حاکم کاشغر را بعنایت خلعت و خنجر مطلا و پنجہزار روپیہ بر نواخته رخصت مراجعت دادند - و بیست و یکم پیشخانہ والا بصوب کابل بر آوردہ غرہ ربیع الاول بعد از انقضای یک پھر و شش گہری ہمعدان عز و جلال از دارالسلطنت لاهور متوجہ کابل گشتہ باین پیشین قاضی افضل را بصیانت صوبہ پنجاب و سید شیر زمان و سید منور پسران سید خانجہان را بحراست ارک دارالسلطنت لاهور مقرر نمودہ سوم بہ جہانگیر آبک و دوازدهم از آب چناب عبور

نمودند - و در وقت کوچ از جهانگیر آباد که گرز برداری که فرامین مطاعه بشاهزاده و سعد الله خان برده بود رسیده به جعفر خان میربخشی ظاهر نمود که وقت برگشتن بنده درگاه نوشته سعادت خان از غزنین به سعد الله خان باین مضمون رسید که از زبانهای دو نوکر قبیچاق خان که از لشکر والی ایران فرار نموده وارد غزنین شده بودند چنین ظاهر شد که خواص خان برگشته بخت قلعه قندهار بوالی ایران باز گزاشته سایر قلاع متعلقه آن ولایت بتصرف او در آمد - تفصیل این سانحه برین نمط است که دارای ایران بیست و دوم شوال به هرات رسیده ده روز توقف نمود و از آنجا در پانزده روز بفراه آمد و نه روز در آنجا ماند و از فراه محراب خان که هنگام آمدن قلعه قندهار بتصرف اولیای دولت قلعدار بست بود با ملک نصرت حاکم سیستان و بیروم علی خان حاکم نیشاپور و حسین قلی خان حاکم هرات با هشت هزار سوار بمحاصره قلعه بست و سارو خان را با روشن قلی لری بیگی و غیره پنج هزار سوار برای تسخیر زمینداور تعیین نموده خود کوچ به کوچ متوجه قندهار شده دهم ذی حجه در باغ گنج علی خان نزول نمود - و گروهی انبوه از سوار و پیاده کار آزموده جرار را تعیین نمود که در برج را که قلیچ خان از روی دور بینی بالای کوه چهل زینه که از آنجا توپ و تفنگ بدرون قلعه میرسند ساخته و قلعدار نا آزموده کار از سراسیمه سری و بی تدبیری باستحکام آن نپرداخته بود بتصرف خود در آورده شروع در انداختن توپ و تفنگ نمایند - و دو جانب ملجبار قرار داده از جانب ماسوری دروازه بعهده مرتضی قلی خان سپه سالر و از طرف دروازه بابا ولی باهتمام مرتضی قلی خان قورچی باشی مقرر ساخت - از اندرون قلعدار نابکار دروازه پهلوان درویش سرخ و دروازه خواجه خضر براجه امرسنگه بدگوچر و دروازه ویس قرن را بشادی اوزبک و دروازه بابا ولی بتدبیران خود سپرده

و از برج کفج جانب درویش مجنون تا برج خاکستر به کاکر خان و چندی از تغذگچیان باز گزاشته محافظت ملجپارهای مابین ماسوری و خضری دروازه بنور الحسن بخشیی احدیان حواله نمود - و با وجود استحکام چار دیوار استوار قندهار که بمراتب از حصون حصینه بیش بود و بی نقب و ملجپار و پرانیدن برج و دیوار بغایت متعذر بود خبرداری همه جا و ازک بر ذمه خود گرفت - چون والیی ایران خود بجانب دروازه بابا ولی بود مردم این ضلع سعی فراوان بکار برده رفته رفته ملجپار را پیش آوردند - بعضی از محافظان قلعه شجاعت ذاتی را کار فرموده بضرب بادلیج و زنبورک و ضربزن مرد افکن روی آن تباة روی را نگاهداشته اکثر از مردم غنیم خصوص کلب علی خان حاکم فراه سردار کلان را از راه کوچه تغذگ تغذگ روانه عدم آباد ساختند - تا آنکه غره محرم سه توپ بزرگ که هر کدام قریب یک من گوله میخورد از عقب رسیده دو توپ را محافظی دروازه بابا ولی و یکی را روبروی دروازه ماسوره بردند - و دمدمها برآورده سر پنجه سعی بدار و گیر و بازوی نیرو به کشش و کوشش بر کشادند - و ازین جهت که دیوار حصار متین بود و بدان توپ کار نمی کرد هر روز چندین مرتبه آتش داده گذرهای را که در پناه آن تغذگ از بالای قلعه سر می دادند زده می انداختند - و شب هنگام درونیان باز بمصمت شرفات پرداخته روزانه باز مردم غنیم بضرب توپها کنگرهای مذکور مسمار می ساختند و بدین آیین بمدد توپها خود را بکنار خندق رسانیده جمعی از دلیری از خندق گزشتند وزیر دیوار شیر حاجی جا کردند - قلعدار نقبی از اندرون تا دیوار شیر حاجی رسانیده لختی از قومی بازوانرا بدفع قزلباشان از آن راه بفرستاد - آنها بمجرد رسیدن از روی کمال شجاعت چندین تن را بخاک هلاک انداخته باقی را زخمی و شکسته بر گردانیدند - قزلباشان به تدبیه و ناکید والیی ایران دهم

ماه محرم الحرام و پانزدهم ماه مذکور از چوب و جواهرهای خاک اکثر جا  
 پل بسته از خندق عبور نمودند - و در زیر دیوار شیر حاجی ملچار قرار داده  
 شروع در کندن نقب و دیگر مواد قلعه گیری کردند - قلعدار پائین دیوار قلعه  
 و شیر حاجی خندقی عریض کفده هر نفسی که می یافت آنرا خراب نموده  
 آنچه یافته نمی شد و مردم غنیم از آن خندق بر می آمدند و سرها به تیغ  
 بران و تنها بزخم نمایان داده بی ذیل مدعا و فوز مراد مراجعت می نمودند -  
 و مردمی را که در نقب پنهان بوده برای بر آمدن وقت و قابو میخواستند از سر  
 دادن بانهای دنباله شکسته در آن میان به غضب آلهی سوخته روانه بئس المصیر  
 می ساختند - تا آنکه بیست و سوم محرم والی ایران با قزلباشان کار دیده  
 رزم آزموده جانب دروازه بابا ولی خود آمده ایستاد و لشکریان خود را  
 بگرمی عتاب و تندمی خطاب سرگرم ساخته بتوزک و ترتیب سپاه توجه  
 مبدول داشت و فرمود که ازین طرف و از جانب دروازه ماسور حمله  
 آورده یورش نمایند - در آنجا بندهای بادشاهی بتائید اقبال بی زوال  
 و عون و صون حضرت ذوالجلال همت کار بر دفع آنها گماشته تا سه پهر روز  
 بانواع مواجهه و مدافعه روی آن تباہ اندیشان تیره رای نگاهداشتند - و مردم  
 غنیم از هر سو مالشی بسزا یافته چون دیدند که کاری پیش نمی رود آخر  
 سرد دل و مرده خاطر باز گشتند - و ازین روز باران بشدت شروع شد که  
 محاصران و محصوران را فرصت انداختن توپ و تفنگ نمی داد و مردم  
 غنیم در پناه شیر حاجی در آمده پنهانی جا بجا دیوار می شکافتند  
 و گاه دیوار انداخته قصد در آمد می نمودند و از جانب اولیای دولت  
 بعدایت آلهی غلبه مشاهده نموده مخدول و مذکوب باز می گشتند -  
 مجملأ تا دوم صفر توپ و تفنگ از شدت باران از کار باز مانده مدار  
 جنگ بر انداختن حقّه و تیر و سنگ بود - هرگاه مخالفان دلیری نموده بشیر

حاجی در آمده باعث تفرقه خاطر و شغل قلب دلاوران می شدند درونیان همت کار کشا بر دفع آنها گماشته زده زده بیرون می آوردند - آخر کار جمعی از متکصّفان پست همت و سست عقیده دیده و دانسته از روی اضطرار پنهانی در مصالحت زده ماده یورش غنیم آماده ساختند - و ابواب آشتی کشاده بمصلحت دید شادی اوزبک بی غیرت نمک حرام قبچاق خان را که بخواهش دریافت سعادت ملازمت از ماوراء الفهر بقندهار رسیده می خواست مصدر خدمات شود از راه بردند - و جمعی دیگر از منصفداران و احدیان و تفنگچیان از راه طغیان و عصیان حق نمک درگاه را فراموش ساخته و فرومایگی و بد اصلی ظاهر نموده بقلعدار گفتند که بسبب کثرت بارش برف و انسداد طرق و مسالک رسیدن کومک متعذر بل متعسر است و از جدّ و جهد قزلباش نزدیک است که قلعه از دست رود و بعد از فتح نه ما را بجان امان است و نه فرزندانرا رهائی از بند ایرانیان - قلعدار ناآزموده کار آن جماعت باطل کوش حق ستیز را که سرگرم گریز بودند و جواب شان حواله به شمشیر تیز بود بدلاسا و استمالت پیش آمده بمواعظ پرداخت - لاجرم نصایح آن بی جگر بزدل نفعی نه بخشیده جماعت مفسدان همه از ملچار برخاسته بخانههای خود رفتند - لاجرم دوم صفر لشکر غنیم از چند جا بشیر حاجی در آمده با گروهی از نوکران قلعدار وغیره در آویخته از هر طرف جمعی کثیر بقتل رسیدند - درین میان شادی وخیم العاقبت بقلعدار گفته فرستاد که محمد بیگ نامی از قبل والی ایران آمده و رقمی چند بنام تو و نورالکسن و میرک حسن آورده - او میرک حسن را فرستاد که برحقیقت کار آگاه شود - مومنی الیه بدروازه ویس رسیده دید که فرستاده را اندرون طلبیده قبچاق خان و شادی وغیره مغولان پیش او نشسته اند - میرک برگشته

این حقیقت به قلعدار گفت - آن برگشته بخت بخشی خود را فرستاده شادی خان را و قبچاق خان را نزد خود طلبیده گفت که فرستاده را بی اجازت من در قلعه در آوردن و بار صحبت داشتن برای چه بود - آنها در جواب گفتند که چون رقم و پیغام آورده بود نادیده گرداندن او از مصلحت دور دانسته اندرون طلبیده ایم لایق آنست که رقم گرفته و پیغام شنیده او را رخصت دهید - درین مقام که بجهت عبرت دیگران کشتن شادی لایق بود آن ذلیل جاوید بتغافل گزرانیده بلکه برخاسته همراه آن مردودان بدروازه ویس رفت و با فرستاده ملاقات نموده رقمهای ناگرفتنی گرفت و پیغامهای ناشنیدنی شنید - فی الحقیقت سر رشته خویشتن داری از کف فرو هشته همان زمان قلعه را از دست داد - بعد از شنیدن پیغام والی ایران که آنچه به پردلخان و مردم بست گذشته بعذوانی که تیغ بیدریغ سرگزشت چندین تن از خون گرفتگان گشته بقیه السیف تن بقید گرفتاری داده بانواع بلا گرفتار آمدند برخود و مردم دیگر نه پسندیده در مقام ستیز و آویز نباشد - آن بد اختر کم سعادت یکبارگی دست و پا گم کرده جواب داد که بعد از پنج روز از جانبین حرب و قتال نه باشد \*

هفتم صفر علی قلی برادر رستم خان سابق سپه سالار والی ایران در پایی قلعه آمده بشادی گفته فرستاد که مرا برای جواب فرستاده اند - قلعدار نمک حرام باتفاق آن مقهور بدروازه ویس علی قلی را طلبیده حقیقت پرسید - او گفت که صلاح حال و مال شما در آنست که دست از ستیز و آویز باز داشته زیاده ازین سعی هلاک و نذگ ناموس خود نباشید و درین راه نقد فرصت بخاک ریختن و خون سعی هدیر نمودن مناسبت ندانسته سر رشته بهبود از دست ندهید - آن ذبکار پیریشان روزگار گفتگوهای بی موقع او را وقع و قمر نهاده و از سخنان سست

و بی محل و گفتارهای ناهنجار فرستاده اسباب تفرقه حواس و پریشانی خاطر اندوخته خلل در رسوخ عزیمت همگنان انداخت - و عبد اللطیف دیوان صوبه را همراه علی قلی داده امان نامه طلبید - فردای آن چون امان نامه که سجل تیره روزی و جریده و خامت مآل و خجالت و ندامت جاوید او بود رسید شادی بدعاقبت پیش از بر آمدن قلعدار دروازه و یس قرن را به قزلباش و گزاشته خود با قبچاق خان نزد والی ایران رفته در دنیا ملام و معائب و در عقبی معذب و معاقب گردید - هشتم صفر سایر منسبداران و احدیان و برقندازان امان گرفته از قلعه بیرون رفتند - و غیر ازک که قلعدار بامر سنگه و کاکر خان و تابینان خود در آنجا بود همه جا را غنیمت تصرف خود در آورد - اگر آن بی حمیت را بغت کار فرما و طالع رهنمای بود در قلعه ازک که بر روی پشته اساس یافته در چار دیوار بالای کوه که در کمال متانت و حصانت و استحکام زبان زد روزگار است و لطایف حیل قلعه گیری به هیچ وجه در آن کارگر نه بلکه تصور فتح آن در آئینه خیال کمتر صورت بسته با تابینان خود بر آمده تا رسیدن کومک کمر همت بر می بست و باوجود آذوقه و آب و علف مساعی جمیله و فنون تدبیر بکار می برد البته والی ایران حق سعی تلف و ناچیز انگاشته نقد وقت بزبان نمی داد و ازین اراده باز آمده لاجرم ناکام مراجعت می نمود - اما آن واژون طالع از راه کافر نعمتی و کمال دون همتی پشت بدولت جاوید کرده چنان جای مستحکم را مفت از دست داد و از قلعه باسباب و توابع و لواحق بر آمده بغافلگی یک کوزه از قندهار فرود آمد - و از بی غیرتی و نامردی پاس ناموس اسم و رسم که مردان جان در راه آن بازند و بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرضه کارزار می آرند نداشتند از روی کافر نعمتی عار حرام نمکی تا قیامت بر خود پسندیده

و برهنمائی بخت سیاه بل بدالالت غول غلالت از راه برگشته بچاه  
 ندامت و بدنامی با روز سیاه و حال تباہ جای عذر خواهی و بهانه  
 شفاعت عذر خواهان نگزاشت - و یازدهم صفر بتکلف علی قلی خان  
 و عیسی خان برادرش و کاکو خان و نورالحسن و غیره رفته در باغ گنج علی  
 خان والی ایران را دید و بعد از ساعتی با همراهان مراجعت نموده  
 با جهان جهان خجالت و شرمساری متوجه هندوستان شده با حواس متفرقه  
 و خاطر پراگنده در دولت و سعادت جاوید بر روی خود بست \*

هنگامی که شاه عباس ماضی قندهار را از عبد العزیز خان گرفت ارکی  
 داشت و چار دیوار حصار - بعد آن علی مردان خان قلعه محکمی از گل  
 و خشت بر کوه لکه بنیاد نهاده هنوز باتمام نرسیده بود که بتصرف اولیای  
 دولت قاهره در آمد - از عمدهای دولت مثل خان دوران و قلیچ خان  
 و صفدر خان هر کدام آنچه در باب استواری آن ناگزیر دانسته بعرض  
 رسانیدند - حکم معلی باهتمام آن صادر شده در مدت پنج سال بصرف  
 پنج لک روپیه پنج حصار بغایت استوار یکی دور شهر دوم قلعه دولت  
 آباد سوم قلعه مندوی چهارم قلعه ازک پنجم قلعه فراز کوه صورت  
 تمامیت پذیرفت - اگرچه از گل ساخته شده اما دیوارش بعرض ده گز  
 و خندق عمیق - باوجود آذوقه دوساله و سامان قلعداری از همه جنس  
 و حصانت حصار و متانت بنیاد و چهار هزار مرد شمشیرزن و کماندار و سه  
 هزار برقعنداز و تلف شدن دواب قزلباش از فقدان آذوقه و علیق چارپایان  
 مردم غنیم و رفتن دل و دست مخالفان از کار بسبب کشته شدن دو هزار  
 سوار جرار و هر شب انداختن تیر با نوشته در قلعه باین مضمون که اهل قلعه  
 دل از دست ندهند کومک نزدیک رسیده و لشکر قزلباش بجهت پایانی  
 غله بغایت مضطرب است بی مبالغه اگرزن بجای آن نامرد نمک حرام

بی جگر کار فرما بودی البته تا پنج ماه پرفده را بر دور آن نمی گذاشت  
که پرزند \*

افگون کیفیتی قلعه بست و زمینداور مرقوم قلم وقایع نگار میگردد -  
وقتی که محراب خان بیست و یکم ذی قعدة به بست رسیده بمحاصره قلعه  
مذکور پرداخت کشایش حصار جدید محال انگاشته کشایش قلعه قدیم  
آسان تصور نمود و از کنار پل عاشقان تا آب هرمند پنج ملچار قرار داد -  
پردل خان قلعه دار پای ثبات و قرار استوار نموده بباک حمله های مرد افغن  
خاک وجود نابود برخی از مخالفان را به صرصر فنا میداد و بضرب توپ  
و تفنگ چندی دیگر را آتش در خرمن حیات می زد - هفتم ذی حجه چون  
از طرف ملچار نصرت خان مخالفان بانداز شکستن بند خندق و سردادن  
آب آن بدریای هرمند کوچه سلامت پیش برده کار نزدیک رسانیدند  
جمعی از نوکران پردل خان از دریچه بر ماچار غنیم ریخته باندک کشش  
و کوشش بر آنها غلبه نمودند و بقیه السیف را مغلوب و مغکوب بوادی  
فرار انداختند - و از ابتدای محاصره تا چهارم محرم که پنجاه و چهار روز  
باشد تردد نمایان از طرفین بظهور رسیده ششصد نفر قزلباش و سه صد نفر  
افغان از تابینان قلعدار که همگی ششصد نفر بود راهگرای وادی عدم  
گردیدند - آخر کار قلعدار به دل بستگی حیات مستعار از سر نام و ناموس  
مردی در گذشته دیده و دانسته از راه اضطرار امان طلبیده محراب خان  
را دید - و او از جمله صدکس همراهان پردل خان جمعی را که در دادن یراق  
ایستادگی نمودند بقتل رسانید و پردل خان را با بقیه مردم و عیال و اطفال  
مقید ساخته نزد والی ایران به قندهار فرستاد \*

هفتم ذی حجه سرو خان تالش قلعه زمینداور را محاصره نمود - سید  
اسد الله و سید باقر پسران سید بایزید بخاری با آنکه سوای برادران و تابینان

خود پانصد تفنگچی سوار و پیاده از سرکار خاصه همراہ داشتند باو پیغام دادند که این قلعه از توابع قندهار است بی کشایش آن تسخیر این فایده ندارد اگر قلعه قندهار مفتوح میگردد بی جنگ و تردد این قلعه از شما است باید که تا آنوقت جنگ و جدل در میان نیامده عیب مردم طرفین بکشتن فروند - سارو خان این معنی را مستحسن دانسته از تردد ملچار و غیره باز ایستاد و حقیقت بوالی ایران نوشته چشم در را - جواب داشت تا آنکه کس والی ایران رقم گرفتن قندهار و بست آورد - این بی همتان پاس حق مردی و مردانگی نداشته دل نهاد شهادت که زندگانی جاوید عبارت از آنست نگشتند - و نیم جانی با کوه کوه گرانی و جهان جهان اندوه و نگرانی از میان بکران برده خود را به قندهار رسانیدند - چون بوالی ایران خبر رسید و نیز فرامین مطاعه بنام قلعدار نابکار در باب زود رسیدن شاهزاده کوه وقار نهدگ آهنگ و سعد الله خان با لشکر گران سنگ و فیلان بسیار و توپخانه بی شمار عنقریب به قندهار بحس مطالعاتش در آمد ازین رهگذر که دواب لشکر تمام زبون و ضایع شده اکثری از لشکریان بکار آمده بودند در خود نیروی مقابله و مجادله نیافته بیست و چهارم صفر کوچ به کوچ متوجه صفهان گردید - و محراب خان را با ده هزار سوار قزلباش در قلعه گزاشته دوست علی انکه را بمحافظت قلعه بست برگماشت - چون این حقیقت بعرض مقدس رسید فرمان عالی شان بنام شاهزاده و سعد الله خان شرف صدور یافت که اکنون که والی قزلباش بعد از تسخیر قندهار و شنیدن خبر و توجه عساکر جهانکشا مصلحت اقامت ندیده متوجه دیار خود گردید بسرعت هرچه تمامتر به قندهار رسیده در تسخیر قلعه مساعی جمیله بکار برزد - حقیقت لشکر ظفر اثر آنکه سعد الله خان بعد از رخصت چندی بسبب رسیدن امداد لشکر بتائی کوچ

نموده پس از پیوستن باز ماندها به تعجیل روانه شده پانزدهم صفر از گزر آتشی آب نیلاب عبور نموده در کوهات منزل گزید - و نواب قدسی القاب بادشاهزاده عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر که از ملتان روانه شده بودند در همین ایام از آب گذشته به لشکر رسیدند و بسبب کثرت برف براه پشاور روانه شده بیست و یکم ربیع الثانی داخل کابل گردیدند - چون علف قابل چرانیدن در زراعتها فرسیده بود بحدیکه پنچ سیر گندم و چار سیر کاه نیز روپیه را همین قدر بدست همه کس نمی افتاد بذابر تاکید اشرف پانزده روز توقف نموده روانه قندهار گردیدند - و بعد از رسیدن غزنین معروض داشتند که غله درین جا روپیه را دو سیر و کاه مطلق نایاب است و ازین جا تا قندهار هیچ چیز بهم نمی رسد لاجرم کاه بر سپاه بغایت تنگ شده در تردد اند - در جواب حکم معلی صادر شد که این قسم امور را منظور نظر نساخته خواه نخواه متوجه مقصد گردند و فرصت از دست نداده ما را هم بکابل رسیده داند - شاهزاده و سعد الله خان را بر طبق حکم معلی مجال توقف نمانده از غله و غیره هرچه بهم رسیده در پانزده روز بدست آورده کوچ به کوچ روانه پیش شدند - و هراول و قول و برانغار و جرانغار و طرح راست و چپ و چنداول افواج هفتگانه قرار داده وقتی که نزدیک بشهر صفا رسیدند ملک حسین پسر ملک مودود ابدالی از نزد محراب خان گریخته بوطن خود آمده بود بادشاهزاده عالی قدر را ملازمت نموده بانعام خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد سر افراز گردید - چهاردهم شاهزاده بالشکر ظفر اثر نزدیک قندهار رسیده بغاصله نیم کوه از قلعه فرود آمدند - و سعد الله خان را در باغ گنج علی خان و راجه جی سنگه را در باغ دیگر خان مذکور و قلیچ خان را در باغ نظر ساخته علی مردان خان اجازت نزول داده برابر دروازه بابا ولی سه ملچار قرار دادند - یکی متصل دامن

کوه چهل زینه باهتمام نجابت خان دوم به قاسم خان با کل توپخانه سوم به قلیچ خان با تمامی فوج جرانغار و مابین دروازه بابا ولی و خواجه ویس قرن رستم خان فرود آمده ملچار ساخت - و ملچار محاذی دروازه خضر بسعد الله خان و اهتمام ملچار آب دزد بملازمان سرکار عالی متعالی و ملچار جانب ماشوری دروازه به بهادر خان و لهراسپ خان قرار یافت - و هرجا ساختن ملچار درکار بود حسب الامر عالی مقرر گشت که هر کدام از امرا پیش برد خدمت خویش فرا پیش گیرند - پانزدهم وقت دوپهر راجه مان سنگه گوالیاری و بهار سنگه و جگت سنگه بروج فواز چهل زینه خالی دیده با نشانهای خود دویدند و حسب الطلب آنها بخششی سعد الله خان نیز با جمعی از تابندگان بمدد رسیده باتفاق حمله آور گشتند - محراب خان خبر یافته از راه دریچه بالای کوه رسیده برج مذکور را ببقصد از بسیار استوار ساخت - و از کثرت آلات آتشبازی تیر و تفنگ چون ژاله ببارش آورده حمله آورند اما مجال رسیدن تا بروج نداد - لاجرم هر دو سردار تا نیمه راه از ملاحظه هلاک مردم ملچار قرار داده نشستند - و این جرأت بیجا پسند طبع شاهزاده والا قدر نیفتاده امر فرمودند که بایستی ما را بر این اراده آگاه ساخته پیش قدم میگذاشتند اکنون باید که در انتظار فرصت بوده هرگاه وقت مساعدت نماید برجهارا بتصرف خود در آورند - بیست و پنجم قلیچ خان را با او ستر سال و اله قلی خان و قباد خان و طاهر خان و خنجر خان و غیره هفت هزار روانه بست گردانیدند که غلات آن نواحی را بتصرف خود آورده باستمالت رعایای ستم دیده بپردازند - چهاردهم جمادی الثانی سعد الله خان در خدمت بادشاهزاده جهان و جهانیان ظاهر ساخت که تا امروز از راه دلیری و خیره چشمی دروازه خضر و ویس قرن نبسته و این معنی حمل بر سستی و بی تدبیری لشکر ظفر اثر و دلیری قلعدار گشته اراده دارم که در زمینی که فریب

ملچار راجه بیتهداس آب کمتر می آید فرود آیم و سعی نمایم که در اندک ایام کوچه سلامت به قلعه برسد - روز دیگر اجازت یافته چون بدانجا روانه شد محصوران توپ بسیار انداخته اکثر مردم را ضایع گردانیدند - با آنکه هر روز توپچیان و برقندازان مانند سحاب توپ و تفنگ در بارش داشتند خان معز الیه در باره اسباب قلعه گیری همت رهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده باهتمام پیش برد نقب و ساختن کوچه سلامت پرداخت - و بهمگی سپاه از راجپوت و مغل و سفید و سیاه بذوید افزایش مناصب و مراسم گوناگون گرمی دل و نیروی بازو داده همگنان را سرگرم کار ساخت - و پس ز چند روز که روزگار به تهیه اسباب پیش رفت کار گزشت و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شده چهل ذراع فاصله تا خندق ماند محصوران از شام تا بام توپ و تفنگ انداخته در ویران کردن آن سعی وافر می نمودند و ماهتابهای بسیار افروخته هر کرا میدیدند نشانه تیرو تفنگ می ساختند - تا آنکه شبی بهادران جانفشان از پناه کوچه سلامت برآمده در پناه وقایه حمایت آهی رو بخندق دویدند و گل و لای که قزلباشان از خندق بر آورده بودند در پناه آن جا گرفته شروع در کار زار نمودند - و در همان شب کوچه سلامت را شصت و دو گز کنده بکناره خندق رسانیدند - روز دیگر قاسم خان نیز کوچه سلامت بخندق رسانیده شب هفدهم رجب کوچه سلامت دیگر کنده محاذی دروازه خواجه خضر بردند - و سوم شعبان شروع در خاکریزی نموده جوالهای پر خاک و سیدهای چوب گز در خندق انداخته بالای آن بچوب و نی پوشیدند و چندین نقب از جابجا سر کرده یکی را از آنجمله بخندق رسانیده آب سردادند - قاسم خان نیز نقبی از زیر خندق شروع نموده به ته دیوار شیر حاجی رسانید - اگرچه جمیع بندها سعی و کوششی که زیاده از آن متصور

نباشد بجا آورده در تقدیم مراسم جانفشانی کوتاهی نمودند اما چون قزلباشان از مدت مدید بر سر قلعه داشتن و گرفتن بار و میان رد و بدل بسیار نموده درین علم مهارتی تام بهم رسانیده اند خاصه از بدست آوردن این قسم قلعه پر توپ و تفنگ و آذوقه و دیگر اسباب قلعداری استقامت دیگر پیدا کرده داد ترد میدادند چنانچه در یک روز بیست و پنج توپ بر کوچه سلامت که بمنصف خندق رسیده بود برده ویران کردند - بنابر آنکه اسباب قلعه گیری و مصالح یورش و ماده محاصره علی الخصوص توپهای کلان مطلقاً آماده نبود و موسم زمستان تنگ رسیده ناچار حسب الاستصواب اولیای دولت صلاح وقت در آن دیدند که مراجعت به هندوستان نموده به فراغ خاطر مصالح پیش رفت کار مهیا ساخته بعد از انقضای ایام زمستان بسر انجام معامله پردازند \*

درین اثناء از نوشته واقعه نویس فوج قلیچ خان بمسامع علیه رسید که چون خان مذکور حسب الامر عالی با فوجی از بهادران موکب مسعود متوجه این ضلع گردید بموجب اشاره محراب خان قلعدار قندهار حارسان بست و غیره رعایا را بجانب فراه و سیستان کوچانیده نشانی از آبادانی نگزاشتند - خان مذکور طاهر خان را با هزار سوار خوش اسبه تعیین نمود که تا نواح سیستان تاخته آنچه از دستش بر آید تقصیر نکند - موسی الیه تا قلعه حبشی تاخته فراوان غله و غذایم دیگر آورد - و الله قلی و قباد خان نیز از قلیچ خان رخصت گرفته با دو هزار تا نوراد و موسی قلعه تاخت نموده در طری راه اکثری قرای آبادان را پی سپر ساختند - و جمعی را پی سپر و اکثری را اسیر و دستگیر گردانیده مواشی بی شمار و آذوقه بسیار از آن محال و اهالی حوالی و حواشی آن به یغما برده وقتی که مراجعت نمودند نجف قلی میر آخور

باشی و حاجی منوچهر برادر محراب خان که با جمعی از آنروی آب هیرمند پیشتر آمده بودند سر راه گرفتند - الله قلی خان و قباد خان فراهم آوردن مردم که برای یغما و غارت شیرازة جمعیت از یکدیگر گسسته پاشان و پریشان شده بودند نیافته ناچار سرداران بذات خود نبرد آرا گردیده آخر بسبب فزونی غلبه غنیمت ناکام عیان گردانیدند - و از منصبداران آنکه بیگ خویش یلنگتوش و عبد الغفور قاقشال و حاجی گدا و چندی دیگر جان نثار گشتند - بعد از آنکه پیکار گزینان به قلیچ خان پیوستند و کثرت قزلباشیه برو ظاهر شد بصوب هیرمند کوچ نموده چهار گروهی بست منزل گزید - درین وقت یک سوار بندوقچی باراده بندگی درگاه از قلعه بست بر آمده قلیچ خان را دید - و گفت که درین در سه روز از کرشک نوشته بقلعه دار بست که دوست علی نام دارد رسیده که از جمله کومکی که والی ایران به قندهار فرستاده پنج هزار سوار بقلعه کرشک رسیده هر روز پی هم می رسند - و قریب بشام آن روز جاسوسان نیز رسیده برگزارند که که سوای پنج هزار فوجی کلان بسرکردگی نظر علی خان نزدیک بکرشک آمده - قلیچ خان بنابر مصلحت وقت و قابو در خدمت شاهزاده والا گهر عرض داشت نموده خود بکرشک نخود رسید - و روز دیگر از آنجا کوچ نموده در جلگی موضع سنگ حصار بالا دوازده گروهی قندهار منزل اختیار کرد - و مردم غنیمت این خبر شنیده بکرشک رسیده بتهیئه مواد جنگ پرداختند \*

دهم قلیچ خان جاسوسی هندوستانی در خدمت شاهزاده فرستاد و گفت در واقع قندهار قزلباشان مرا نوکر کرده همراه برده بودند اکنون بعنوان جاسوسی فرستادند چون مدتی نوکر قلیچ خان بودم پاس آن حق در نظر داشته نزد خان مذکور آمدم - حقیقت اینست که والی

ایران خود در هرات است و نه هزار سوار بسرداری نظر علی خان حاکم اردبیل در حوالی کوشک نخود آمده یازده هزار سوار دیگر باراداً اتفاق فوج نظر علی خان همراه مرتضی قلی خان قورچی باشی نه گروهی این طرف آب هیرمند رسیده قصد آن دارند که باهم موافقت نموده دستبرد باهل وفاق نمایند - اگر فوجی دیگر به مدد قلیج خان برسد صلاح دولت است - لاجرم شاهزاده والا گهر دوازدهم شعبان رستم خان را با سردار خان و نظر خویشگی و راجه رایسنگه و راجه دیبی سنگه و سید فیروز خان و روپ سنگه راتهور و افتخار خان و غیره هفت هزار سوار کار دیده جنگ آزموده فرستاده مترصد خبر بودند - روز دیگر همین که رستم خان کوچ نموده سه گروهی قندهار منزل گزید قریب دو هزار سوار غنیم در جلگی دو گروهی شهر که دواب تمام لشکر آنجا بود ریخته تا رسیدن خبر تمام اسپان و شتران سپاهیان فراهم آورده جمعی کثیر از ساریانان و چاروا داران را بقتل رسانیده برگشتند - رستم خان چون نزدیک بود با نظر بهادر و دیگر سرداران سه چهار گروه جلو ریز تاخته خود را به غنیم رسانید - فوج غنیم تفنگچیان را پیش داشته هنگامه آرای نبرد گردیده بزد و خورد در آمدند - خان سپاهی مدش ارادت کیش که سپاهی قرار داده بود در عین ریزش تفنگ با چندی از ارباب مناصب و جوقی از احدیان و تفنگچیان و دیگر مغولان نبرد آزما می نمود افکن و راجپوتان تیغ آخته بهئیت مجموعی بر آن زیاده سران جلو انداخت - از آنجا که جنگ تیغ و خنجر خاصه سپاه هندوستان است و نبرد سپاه روم و فرنگ و قزلباش و اوزبک به نیزه و تیر و تفنگ می باشد باندک دستبرد رو از ستیز و رخ از نبرد تافته سر راست راهی راه فرار گشتند - و همگی دواب و سپاه و مواشی رعایا را جا بجا گزاشته جمعی و اکثری دستگیر گردیدند -

بهادران لشکر ظفر اثر مظفر و منصور شب هنگام مراجعت به مقر خویش  
نموده سرهای فساد کیشان با اسپ و اسباب شتران در خدمت  
بادشاهزاده عالی مقدار ارسال داشتند - از تقریر گرفتاران چنین معلوم شد  
که نظر علی خان حاکم اردبیل و علی قلی خان ضابط مارو چاق و ملک  
نصرت خان سرگروه سیستان و نجف قلی میر آخور باشی و غیره با شش  
هزار سوار بکوشک نخود رسیده اند و مرتضی خان قورچی باشی و سیاوش  
خان قلمر آقاسی و سر بداغ خان و بیرام خان که ما بر شمار آن آگاه نیستیم  
از عقب روانه شده بودند - از جمله فوج اول با دو هزار سوار خوش اسبه  
برای تاراج دواب حوالی لشکر بر آمده بودیم که با این بلا گرفتار و با اجل  
دو چار گشتیم - رستم خان بعد از شکست مخالفان خیل موافقان را کوچ داده  
در حوالی حصار بالا به قلیچ خان پیوست - و چون خبر فراهم آمدن غنیم  
به تحقیق رسید روز پنجشنبه بیست و چهارم شعبان هر دو سردار نصرت شعار  
پائین قلعه شاه میر و سدگ حصار سه گروه راه را نوشته منزلگاه ساختند -  
و هزار سوار بر چیده بر سبیل قراولی جدا ساخته همراه حسن قلی آغر  
فرستادند - اتفاقاً روز اول میان قراول بادشاهی و قراول قزلباش بقدر تلاشی  
واقع شده حسن قلی فیروز گردید و دو قزلباش را گرفته نزد رستم خان آورد -  
از زبان آنها ظاهر شد که سی هزار سوار قزلباش با خود قرار مقابله موکب  
اقبال داده چهار گروهی لشکر رسیده اند - هر دو سردار شهادت و متانت  
شعار بجهت سرانجام بعضی ضروریات روز جمعه در آنجا مقام نموده  
شنبه بیست و ششم بادپایان آتشین لگام را گرم عدان ساخته در منزل شاه  
میر از گزر ارغنداب عبور نمودند - رستم خان بنابر محافظت مردم لشکر که  
بجهت همیشه و گاه در صحرا متفرق شده بودند سر راه غنیم گرفته سواره  
مستعد مقارمت ایستاد - و قلیچ خان بجهت فرود آوردن مردم به ترتیب

مشغول شد - درین اثناء خبر رسید که غنیم نمایان شده - رستم خان که آماده پیکار بود لشکر مرتب ساخته نظر بهادر خویشگی را با روپسنگه ولد کشن سنگه راتهور و رام سنگه راتهور و علاول ترین و جبار قلی ککهر و غیره فوج پیش مقرر گردانید - قلیچ خان بمجرد شنیدن خبر مخاذیل با همراهان سوار شده بخان مذکور پیوست - هر دو سردار جلالت آثار تکیه بر عون و صون جناب آهی و کار سازی اقبال بی زوال حضرت خلافت پناهی کرده باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا فوج منصور را به توزک شایان ترتیب داده در برابر مخالفان باین دستور صف مصاف و یسال قتال آراستند - هراول رستم خان نظر بهادر خویشگی با توپخانه خان مذکور و راجپوتان و غیره منسبداران و سردار خان و راجه رایسنگه و راجه دیبی سنگه و غیره در دست راست و سید احمد و غیره منسبداران دست چپ آن خان والا شان مقرر شدند - هراول فوج قلیچ خان راو سترسال با دیگر راجپوتیه و جمعی از مغولان در دست راست و شاد خان و اله قلی خان و طاهر خان و قباد خان و جمعی دیگر از مغولان در دست چپ خان مذکور جا گرفتند - و هر کدام از هر دو سردار فیروزی شعار با کمال استقلال در فوج قول بشکوه کوه پایدار بوقار تمام ایستادند - تا آنکه بعد از دو پهر و چهار گهری روز سه شنبه فوج هراول و برانغار و جرانغار لشکر قزلباش نمودار شده فوج اول به نظر بهادر هراول رستم خان و براو سترسال هراول قلیچ خان و دومین بمیسره قلیچ خان و سومین بمیمنه رستم خان در آویخته بخیره چشمی و چیره دستی در آمدند - و از سرمستی باد غرور که رسائی این نشأ هوش ربا بانشأ شراب در کاسه تهی مغز شان سرشار افتاده بود در عرصه مصافات دلیری را به نهایت مرتبه دلوری رسانیدند - و نخست پیادگان لشکر ظفر اثر برسم معهود بیان اندازی آتش فدا در حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان

بستند - بعد از آن تفنگچیان قدر انداز از رگ ابرشعله بار توپ و تفنگ  
 زائل آتشین بر آنها باران ساخته دروازه ملک عدم بر روی غنیم کشادند -  
 در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو شده معامله بسریع  
 و زور بازو افتاده بود و کوششهای مردانه از هر دو طرف رو نموده آئین حرب  
 آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود از هر دو ظهور می نمود  
 مرتضی قلی خان سپه سالار با مردم بسیار از عقب رسیده بیکبار همه  
 باتفاق از چهار جانب اسپ برانگیختند و دور دایره لشکر ظفر اثر را  
 باحاطه پرکار قبل نقطه وار درمیان گرفته از هر طرف آتش کین را اشتعال  
 دادند - با آنکه بر سر پله تردد یکه تازان قزلباشیه بادپایان را بجولان در آورده  
 باوجود سفن بازی از معرکه جان فشانی و سر بازی جان بیرون نبرده  
 سر می باختند اجل رسیدهها سرگرمی دیگر از مشاهده این خیال اندوخته  
 خود را به مهلکه می انداختند

\* ابیات \*

سواران تیغ برق افشان کشیده  
 هزبران سو بسو دندان کشیده  
 تونگ تیر و چاکا چاک شمشیر  
 دریده مغز پیدل و زهره شیدر  
 زره بره‌های از زهر اب داده  
 زره پوشان کین را خواب داده

انجام کار تزلزل در بنای ثبات اکثر یلان فوج میمنه راه یافته جمعی کثیر از  
 کهران آرم دشمن زندگی دوست را پای قرار از جا رفت و از این معنی  
 کار لشکر غنیم از خیرگی بچیز دستی کشیده عرصه قرار و آرام بر اکثر مردم  
 نهایت تنگ میدان گشت - درین حال سردار شهامت آثار رستم خان چون  
 دید که کار از خود داری گزشته ایستادن خلاف آئین سرداریست مانند

از در دلیر از خشم بر خود پیچیده با بهادران کار طلب ناموس جوی عذرا  
 به تیز جلوئی سپرد - از جانب دیگر قلیچ خان فیلان کوه شکن مضاف  
 آرموده را پیش رو داده چون نهنگان مرد افکن خود را بر دریای لشکر اعدا زد -  
 و از هر جانب دیگر بهادران پر دل کم هراس که از برابری شعله سرکش پای  
 کم نمی آوردند خاطر به قلت عدد و عدت که در اکثر اوقات کریمه کم فیئده  
 قلیله غلبت علی فیئده کثیره موجب غلبه است جمع ساخته بر ایشان  
 تاختند - و بکشاده پیشانی به پر خاشجونی و کمین کشائی در آمده بذابرا آنکه  
 بسبب تنگی فضا کار از نیزه و تیر پیش نمی رفت کوتاه سلاح با دشمن پیکار  
 پیش گرفتند - در آن گرمی هنگامه که از این سوی دلیران مغول و راجپوت  
 و افغان و از آن رو قزلباش و خراسانی و توکمان از مردن ابا و محابا ندموده  
 رخ بعرضه کارزار داشتند و در میانه کارزار رستمانه چهره وقوع نموده از طرفین  
 داد شهامت می دادند - تفنگچیان درست انداز که از دست قضا در قدر  
 اندازی ید بیضا می نمودند و از شراره فتیله بندوق آتش فنا در خورمن بقای  
 مخالفان زده بسی مردم را از راه کوچه تنگ تفنگ روانه فسحت آباد  
 ساحت عدم گردانیدند - و آن چنان که سهام قضا بانسانهای دل نشین  
 بجا میخورد و سر بندوق آنصاحب قبضها اکثر سرداران لشکر را از پا در آورده  
 راه عبور بعسکر منصور کشادند - درین وقت هر دو سردار شهامت آثار  
 سرپیچده عدو بند بچیره دستی بر کشاده چندان مراتب تیغ زنی و خصم  
 افگنی بتقدیم رسانیدند که اکثر از آن نابکاران را در آن عرصه از اسپ پیاده  
 نموده بیشتر خسته و کوفته بخانه ممات فرستادند - و بگرمی شعله سرافراز  
 که بر قلب خاشاک زند سرپیچده قدرت بدشمن مالی و عدو بندی  
 بر کشوده بعنوانی آرزوی دل بر آوردند که افواج غنیم از حمله شیرانه  
 دالوران خونخوار سلک انتظام و اجتماع خویش از هم گسسته مانند اختر

بخت خویش راجع گشته باختیار هزیمت که در آن وقت غنیمت بود  
 رخ از عرصه پیکار بر تافتند - سپاه نصرت دستگاه که از هنگام دو پهر روز تا هنگام  
 فرو نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قایم داشته دیده امید بر انتظار کار  
 نهاده بودند از ظهور آن فتح آسمانی استظهار دیگر یافته دنبال آن  
 بد بختان شتافتند و سینه از کینه دیرینه آن بد اندیشان بکام دل پرداخته  
 چندان تیغ تیز را بقتل آنها حکم نمودند که ظلمت شب بمیان جان  
 ایشان در آمده زینهار شب تاری گشتند - چون تعاقب دشمن در  
 سیاهی شب مضافی روش سپاهگریست از دنبال هزیمتیان عذرا  
 باز کشیده و اسپ و نیزه و یراق و اسلحه و عرابه توپخانه و بیرق  
 بسیار گرفته شادی کذان و نقاره زنان هم عذرا فتح و ظفر بمخیم خود  
 مراجعت نمودند - و یک پهر شب گزشته حقیقت این فتح نمایان که  
 بمحض کارگری عنایت الهی و اعتضاد دولت بی زوال بادشاهی  
 نصیب اولیای دولت قاهره شده بوده در خدمت شاهزاده عالی  
 بر نگاشته با سرهای معاندان و اسپ و اسباب که بدست افتاده بود ارسال  
 داشتند - و بعد از دوپهر روز دیگر خود نیز با هزاران نیکنامی و دوست  
 کامی بمواکب اقبال بادشاهزاده عالم و عالمیان پیوسته مراسم مبارکباد فتح  
 تازه بجا آوردند - آن زینت افزای اوزنگ جهانبانی ادای حقوق جانسپاری  
 و جانفشانی همگنان باظهار نهایت عنایت و کمال مهربانی فرموده هریک  
 را جداگانه فراخور حال و کار موقع تحسین و آفرین بیشمار ساختند - و این  
 فتح نمایان را عظیم تر از فتح قندهار دانسته تسخیر قلعه را در سال آینده قرار  
 دادند و طبل رحیل کوفته حقیقت این فتح مبین و نایابی علف دواب  
 و تفسر بل تعدر علاج بدرگاه معلی معروض داشته کوچ بکوچ متوجه هندوستان  
 گشتند - اکنون خامه وقایع نگار به تحریر مقدمات حضور می پردازد \*

## جشن وزن مبارک قمری

روز پنجشنبه دوم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و نه مطابق بیست و هفتم فروردی ماه الهی جشن وزن مبارک قمری آغاز سال شصتم از عمر ابد پیوندد بدستور معهود ترتیب یافته جمیع وظایف این روز بهجت افروز از داد و دهش و بخشش و بخشایش مراعات پذیر شد - پنجم از نیلاب عبور نموده از آنجا بچهار کوچ به پشاور نزول اجلال ارزانی فرمودند - شایسته خان از احمدآباد آمده سعادت ملازمت حاصل نمود و یک لک روپیه اقمشه آن دیار بعنوان پیشکش از نظر انور گزرانیده بانعام خلعت سرافرازی یافت - ابو سعید نبیره اعتماد الدوله که سی هزار روپیه سالیانه از روضه مذوره می یافت حسب التماس بیگم صاحب بمذصب دو هزاره هشت صد سوار و فوجداره اجمیر از تغیر شاه علی رخساره بخت مندی بر افروخته بسعادت رخصت سر بر افراخت \*

چون بعرض مقدس رسید که شاه بیگ استجاو که والی ایران او را هنگام معاودت از قندهار بآستان سعادت نشان برسم سفارت فرستاده بود بکابل رسیده یار حسین بیگ گرز بردار را فرستادند که او را بدرگاه معلی بیارد - چون در باغ فرح افزا که در موضع نیمله بحکم خدیو دین و دنیا ترتیب یافته نزول اقبال واقع شد و خبر آمدن او بعرض مقدس رسید حکم گرفتن نامه و بار او بدرگاه معلی شرف صدور پذیرفته به شایسته خان و جعفر خان فرمودند که او را طلبیده در یک مجلس دریابند و حسب الامر اشرف بگویند که ما نظر بر رابطه محبت قدیم که درمیان این دودمان سلطنت نشان و آن سلسله

علیه که از دیر باز متحقق بود داشته از روی کمال اعتماد خدمتگاری را بمحافظت قلعه قندهار برگماشته بودیم اگر بر عکس این نشان خاطر می بود یکی از بندهای سپاهی منش رزم دیده پیکار آزموده که از عهده قاعداری و مدافعه و مقابله ایشان بواقعی میتوانست بر آمد تعیین فرمودیم - اکنون که این حرکت بیجا ازیشان بوقوع آمده فرستادن ایلیچی و نامه دور از آئین دانش و بیدش است - شاه قلی نام ایلیچی سابق نیز بهمین سبب دولت بار نیافته ناکام بر گردیده بود اکنون او را هم لازم است که بجلال آباد رفته چندی از ماندگی راه بیاساید و بعد از ورود موکب معلی در دارالملک کابل رخصت مراجعت خواهد یافت و نظر بر پریشانی حال او نموده ده هزار روپیه بطریق انعام مرحمت فرموده یار حسین را بمهمان داری و همراهی او مقرر نمودند - بادشاهزاده بلند اقبال که پیشتر روانه شده بودند در منزل بکرامی بامیر الاموال علی مردان خان صوبه دار کابل و غیره متصدیان آنجا رسیده دولت کورنش دریافتند - خان مذکور در همین مجلس بخلعت فاخره و نادری زردوزی سرمایه افتخار اندوخته بآداب معهوده پرداخت - روز دیگر دولتخانه کابل از فیض مقدم بادشاه گیتی پناه صفا و طراوت تازه یافت - مراد بی ایلیچی نذر محمد خان با یادگار چولاق جبین ارادت از سجود آستان کیوان نشان بر افروخته در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم از روی آداب نامه خان مذکور گزارانیدند -- و هر کدام بانعام خلعت و پنچ هزار روپیه نقد نوازش یافته در مکانی مناسب حال حکم نزول یافتند \*

بیست و هشتم سرهای سیونچ بی و تردی علی قطغان و محمد بیگ قنچاق و کولی بیگ عم او و یوسف خواجه که سبکان قلی خان

ولد نذر محمد خان اینهارا بجزای اعمال سیئه رسانیده بود از بلخ بدرگاه والا رسید - گزارش این مقدمه برین نهج است که چون در وقت برگشتن نذر محمد خان از ایران تردی علی خان قطغان و اسد درمان و چندی دیگر سبکان قلی خان را برداشته نزد عبد العزیز خان برده بودند و خان مذکور چون پسری نداشت مقدم او را عزیز دانسته خطاب فلی خانی و ولایت حصار و بلخ باو داده همگی بلخیان را همراه داده بآنجا فرستاد - و وقتی که نذر محمد خان بیمن توجه جهانکشی خدیو جهان باز بر مسند خانی بلخ متمکن گشته کار بدانجا کشید که نظم و نسق سرحدها فی الجمله بحالت اصلی گرائید عبد العزیز خان به سبکان قلی خان نوشت که نخست خلم را از تصرف کسان نذر محمد بر آورده بعد از آن بر سر بلخ رود - خان مذکور از استماع این خبر کفش قلماق را فرستاده سبکان قلی خان را به تسلی و دلاسا نزد خود خواند و پس از رسیدن در ارک نزد خود نگاهداشت - باقی یوز که بفرموده عبد العزیز خان بجهت گرد آوردن احشام المان سه چهار ماه در ترمذ توقف داشت در اوایل بهار با سه چهار هزار سوار از آب جیحون گذشته دهم جمادی الاول سنه بیست و دوم جالوس اقدس بلخ را محاصره نمود - و ازین جهت که قلعه را اصالت خان بصرف یک لک روپیه مرمت نموده استحکام تمام داده بود هرروز جمعی از سوار و پیاده بیرون آمده ترددات نمایان بظهور می آوردند - و از طرفین اکثری مجروح و مقتول می گشتند و اثر فیروزی از هیچ جانب رو نمی نمود - لاجرم باقی یوز کاری نساخته بیستم شعبان ناکام مراجعت نمود و از قلعه بند شدن نذر محمد خان خلل کلی بجزئیات امور خلافت بنازگی راه یافته باعث برهم زدگی مردم شد - جمعی درین وقت از مردم نذر محمد خان

مثل ابراهیم دربان و قاسم قطغان و بابا شیرین میر عدل و عاشور قلی و عبد الباقی بکاول و غیره مشورت نموده بر آن آمدند که سبکان قلی خان را بخانی بردارند - و ابراهیم درمان نذر محمد خان را برین اندیشه مطلع گردانیده خان سبکان قلی را نزد خود طلبیده مقید گردانید - اوزبکان مذکور بارک در آمده بخان پیغام نمودند که درین ایام از وجود بی بود شما بهبود خلق متصور نیست بهتر اینست که رهگرای حجاز گشته مسند خالی را به سبکان قلی وا گزاردید و نقاره و نفیر نواخته آوازه دولت سبکان قلی خان را بلند ساخته گرم ستیز و آویز گشتند - خان گفته فرستاد که سبکان قلی را امشب بقتل رسانیدم الحال این سعی بیجا برای چیست - و چو از شنیدن این خبر مردم متفرق شده سرداران دل از دست دادند نذر محمد خان جمعی غلامان و فدویان خود را که از پیشتر مسلح ساخته بود بیرون فرستاد و بکشتن و بستن آنجماعت امر نمود - از جمله این مردم قاسم قطغان بدر رفته و با با شیرین و عاشور قلی و عبد الباقی و خذجر قطغان گرفتار گشته قریب صد کس از اوزبکان بکشتن رفتند - و خان در چشم هر چهار کس میل کشیده و زبان بریده خانهای همه را تاراج نمود - و نذر محمد خان بعد از یک ماه دیگر سبکان قلی را با کفش قلماق فرستاد که حصار میمنه و قلعه زعفران را از حارسان عبد العزیز خان بگیرد - کفش قلماق با جمع قلیلی از خانزاده جدا شده پیش رفته با خوشی لب چاک که بطریق ایوار و شبگیر بموجب فرستاده عبد العزیز خان بجهت کومک حارسان قلعه با دو هزار سوار رسیده بود روبرو شده بعد اندک زد و خورد تن باسیری داد - خانزاده بعد از اطلاع این حقیقت خطبه بنام عبد العزیز خان خوانده بمصلحت وقت خود را تابع او ساخت و خوشی کفش قلماق را تا دو گروهی بخارا زنده برده



# NOTICE.

## BIBLIOTHECA INDICA

PUBLISHED BY  
THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

THE Bibliotheca Indica is a collection of works belonging to or treating of Oriental literatures and contains original text editions as well as translations into English, and also bibliographies, dictionaries, grammars, and studies.

The publication was started in 1849, and consists of an Old and a New Series. The New Series was begun in 1860, and is still running.

As a rule the issues in the series consist of fascicles of 96 or 100 pages print, though occasionally numbers are issued of double, triple or larger bulk, and in a few cases even entire works have been published under a single issue number. Several different works are always simultaneously in progress. Each issue bears a consecutive issue number. The Old Series consists of 265 issues; in the New Series, till January 1st, 1928, inclusive, 1492 issues have been published. These 1757 issues represent 243 different works; these works again represent the following literatures:—

Sanskrit, Prakrit.  
Rājasthāni, Kāshmiri, Hindi.  
Tibetan.  
Arabic, Persian.

Several works published are partly or wholly sold out, and some are still incomplete and in progress. A few works, incomplete, have been discontinued.

Price lists concerning the Bibliotheca Indica are available and may be had on application. One describes the works in the other the Islamic works published in the series are revised annually.

The works of the Bibliotheca Indica are three:—

1. Octavo.  
2. Quarto.  
3. Folio.

The Bibliotheca Indica as revised in 1923 is published on the following scale per fascicle, in the case may be:—

(1) Books drawn from the Library by Fellows, Members of the Faculty, and Staff may be retained for longer than one month.  
(2) Students of Intermediate, B.A., and B.L. classes cannot draw more than two books and three volumes respectively. They may be retained for longer than two weeks.  
(3) Books may be renewed at the discretion of the Librarian if they are not wanted in the library building or used in the library building.  
(4) No book will be reissued unless it is brought to the Librarian.  
(5) A fine of one anna will be charged each day for each volume not returned to the Librarian.  
(6) Books will be withheld till the loss or injury of the book is made good.  
(7) No mark shall be made on any part of the book.  
(8) No reference will be made to any part of the book.

OSMANIA  
UNIVERSITY  
COLLEGE LIBRARY.  
LIBRARY BY FELLOWS, MEMBERS OF THE FACULTY, AND STAFF MAY BE RETAINED FOR LONGER THAN ONE MONTH.  
(2) STUDENTS OF INTERMEDIATE, B.A., AND B.L. CLASSES CANNOT DRAW MORE THAN TWO BOOKS AND THREE VOLUMES RESPECTIVELY. THEY MAY BE RETAINED FOR LONGER THAN TWO WEEKS.  
(3) BOOKS MAY BE RENEWED AT THE DISCRETION OF THE LIBRARIAN IF THEY ARE NOT WANTED IN THE LIBRARY BUILDING OR USED IN THE LIBRARY BUILDING.  
(4) NO BOOK WILL BE REISSUED UNLESS IT IS BROUGHT TO THE LIBRARIAN.  
(5) A FINE OF ONE ANNA WILL BE CHARGED EACH DAY FOR EACH VOLUME NOT RETURNED TO THE LIBRARIAN.  
(6) BOOKS WILL BE WITHHELD TILL THE LOSS OR INJURY OF THE BOOK IS MADE GOOD.  
(7) NO MARK SHALL BE MADE ON ANY PART OF THE BOOK.  
(8) NO REFERENCE WILL BE MADE TO ANY PART OF THE BOOK.

- (1) Books collected by Faculty, Men's College, Men's Staff
- (2) Students of Interns more than two, three and five respectively. They may be not longer than two weeks.
- (3) Books may be renewed at discretion of the Librarian if they are not demanded by any other borrower or needed in the library building.
- (4) A fee of one cent will be charged for each day for each volume that is over due. The borrower's card will be withheld until the payment of the fine.
- (5) Borrowers will be held strictly responsible for the loss or injury of any volume while in their possession.
- (6) No mark either in pen or ink should be made on any part of the book.
- (7) No reference will be loaned.
- (8) No reference will be loaned.

BIBLIOTHECA INDICA  
A COLLECTION OF ORIENTAL WORKS.

‘AMAL-I-SĀLIḤ

OR

SHĀH JAHĀN NĀMAH

A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN.

BY

MUHAMMAD ṢĀLIḤ KAMBO

EDITED BY

GHULAM YAZDANI,

*Director of the Archæological Department in H.E.H. the Nizam's Dominions and  
Epigraphist to the Government of India for Persian and Arabic Inscriptions.*

Work Number 214.

Vol. III.

Fasc. I.



Issue Number

1503.

New Series.

CALCUTTA :

Printed at the Baptist Mission Press.

Published by the Asiatic Society of Bengal, 1, Park Street,  
1928.



\*  
آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یہ دیرانہ لیا جائے گا

---

\*

# کتبخانه جامعہ کما تھمہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ مجلس تھا۔ مجلس اعلیٰ کے کتب خانے  
 مجلس تہجدات و خطبات کے کتب خانے میں ایک ایک اور کتب خانہ داران جامعہ  
 اور اساتذہ جامعہ تعلیمیہ کے کتب خانے اور ایک ایک کتب خانہ داران جامعہ

۲۔ اراکین دارالترجمہ جس میں مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ  
 کے طلبہ ہیں جن سے مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ  
 کے طلبہ ہیں جن سے مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ

۳۔ اراکین دارالترجمہ جس میں مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ  
 کے طلبہ ہیں جن سے مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ  
 کے طلبہ ہیں جن سے مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ

۴۔ اراکین دارالترجمہ جس میں مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ  
 کے طلبہ ہیں جن سے مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ  
 کے طلبہ ہیں جن سے مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ

۵۔ اراکین دارالترجمہ جس میں مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ  
 کے طلبہ ہیں جن سے مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ  
 کے طلبہ ہیں جن سے مشہور و معروف علماء ہیں اور اساتذہ جامعہ







